

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

شاگردان عزیز!

انقلاب دوران ساز شور، که تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیروز گردید، بر ضد زبر بنای فرتوت و پوسیده نظام فیودالی و ساختمانهای ناقص و بنایی آن، از جمله روابط طبقاتی تعلیم و تربیه به مبارزه آغاز نمود. و برای ایجاد یک سیستم مترقی همگانی و انقلابی تعلیم و تربیه پیکاری بی امان خواهد نمود. این درحالیست که در همه ساحه های زنده گی جامعه ما تحولات عمیق و بنیادی را به میان خواهد آورد که در بخش تعلیم و تربیه برای نو سازی و شکوفایی فرهنگی و تربیت انسان نوین تحول بزرگ آموزشی و پرورشی را پیریزی نموده که از سر چشمه زلال انقلاب شکوهمند شور آبیاری میشود.

شاگردان عزیز!

شما از سیستم تعلیمی جدید، که بر اساس حاکمیت ملی جبهه ملی ج- د ا و بر اساس ضرورت های مادی و معنوی مردم زحمتکش کشور طرح شده و در کشور انقلابی و قهرمان خود استفاده میکنید. وظیفه شما نسل جوان فراگرفتن تعلیم انقلابی و دانش نوین است، که

بشریت مترقی آنرا به وسیله کار و پیکار تدوین و تکامل بخشیده است. تنها انسان مجهز با کسب دانش مترقی میتواند به وطن، خلق، انقلاب و جریان پیشرونده تاریخ مفید واقع گردد. هیچ سعادت و افتخار بالاتر از خدمت به خلق و تربیه انسان اندیشمند وجود ندارد. وزارت تعلیم و تربیه جمهوری دموکراتیک افغانستان افتخار دارد که همگام با این تحول عظیم، کتاب موجود در ابدسترس شما قرار میدهد. امید است، از این کتاب هر چه بیشتر استفاده اعظمی به عمل آید. یقین است علم و دانش را که شما کسب مینمایید، در اعمار جامعه نوین عاری از استثمار فرد از فرد نقش پر ثمری را ایفا نماید.

شاگردان گرامی!

شما در صنفهای ۶، ۵ و ۷ با بهترین نمونه های ادبیات کهن، معاصر و شفاهی دری و ادبیات مترقی جهان تا اندازه یی آشنا شده اید. اینک در صنف ۸، که به آموختن منظم تاریخ ادبیات دری آغاز میکنید، آن را در صنفهای ۹ و ۱۰ نیز دنبال خواهید کرد. تاریخ ادبیات دری صنف ۸ اصولاً از سده ۴ هجری آغاز شده تا پایان قرن ۸ هجری میرسد. کتاب شما در برگیرنده بخش سر آغاز بوده دارای پنج فصل است. در سر آغاز کتاب به طور فشرده مباحثی از گونه ماعیت ادبیات و تاریخ آن، میراث ادبی اهمیت آموزشی - تربیتی و هنری ادبیات و جایگاه ادبیات دری جاداده شده است. در فصلهای پنجگانه کتاب این مسایل را میخوانید:

فصل اول) فشرده یی از تاریخ گذشته مردمان تاجیک (دری زبانان) و ادبیات آنها تا اوایل اسلام

فصل دوم) استیلای عرب و ادبیات دری تا سده چهارم هجری

فصل سوم) ادبیات دری در سده چهارم هجری، دوره مرکزیت فیودالی سامانیان

فصل چهارم (ادبیات دری در سده های ۵ - ۶

فصل پنجم (ادبیات دری در سده های ۷ و ۸

آموزش این کتاب امکان آن را میسر میگرداند، تا شما بازنده گمی و آثار بزرگانی چون رودکی، فردوسی، ناصر خسرو، بیهقی، سنایی، مسعود سعدی، خیام، نظامی گنجوی، مولانا جلال الدین محمد، سعدی، حافظ و شماری دیگر آشنا شوید. این ناموران نه تنها مایه افتخار مردم مامت، بلکه مردمان سراسر جهان از اینها به عنوان کاروان - سالاران خلاقیت و نبوغ انسانی بزرگداشت به عمل می آورند. بنابر این وظیفه ما و شماست، تا به قدر و قیمت میراث گرانبهای نیاکان دانشور خود پی برده آن را همه جانبه بشناسیم.

ما بدین باوریم، که برای شما کتاب سودمند و شایسته یی تألیف کرده ایم. هر گاه کتاب را به دقت خوانده دانستنیها و مطالب آن را همه سویه بیاموزید و آن را در زنده گمی فردی و اجتماعی خویش عملاً تطبیق کنید، هم هدف آموزشی کتاب بر آورده خواهد شد و هم مرام جامعه انقلابی ما.

آرزو مندیم، به پاکیزه گمی کتاب خود کوشیده آن را پاک و سلامت به شاگردان صنفهای هشتم بسپارید.

ب

این کتاب در سده های ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

سر آغاز

ماهیت ادبیات:

ادبیات انعکاس زنده گانی اجتماعی بوده و برانقرین سلاح مبارزه اجتماعی است. ادبیات هنر لسانیست، که به صورت منشور و منظوم، شفاهی و نگارشی پدید می آید. ماده اصلی آن زبان است. (بدانسان که ماده اصلی هنر پیکر تراشی سنگ، از نقاشی رنگ، از موسیقی آهننگ و از رقص حرکت است).
شاعر و نویسنده از زنده گمی می آموزد و به زنده گمی می پردازد. آنها از حادثه ها و رویداد های اجتماعی و روحی متأثر شده و با بیان مؤثر خویش از زنده گمی موجود، تصاویر زیبا و هنری پدید می آرند. آنها رونق دهنده گان (۱) حیات عادی جامعه خویشند. کار آفریننده اینان در ایجاد شرایط انسانی و مردمی فوق العاده مؤثر است. آنها با اسحله هنر و ادبیات انسانها را در مبارزه بر ضد پلیدیها و صبا هکار بنیای ری میرسانند و به آینده زیبا و سعادت مند امیدوار شان میگردانند. شاعران و نویسندگان و دیگر هنرمندان نغمه سرایان جامعه بشری هستند.

(۱) رونق به معنی قابش، فروغ، زیبایی آب و تاب نغمه دهنده است.

(۲) زیبایی، رخسار، باطن و رخسار (۲)

تادرزنده گئی نفس میکشیم، اینها باماستند و مارادر غم و شادی، شکست و پیروزی کمک میکنند، تا خود را و ملت خود را و گذشته و آینده خود را فراموش نکنیم. از تجربه دانش بشری با اعتماد بسیار موزیم و به خانواده بزرگ بشری، که ما هم جز کوچک آنیم، بیافندیشیم. هنر و ادبیات راستین جز این هدفی ندارد.

ادبیات و تاریخ آن:

ادبیات به مثابه یک پدیده اجتماعی (۱) از آنجا، که ریشه در حادثه های اجتماعی دارد، از تأثیرات زمان و محیط اجتماعی جدا نیست و پیوسته - گئی ژرفی با جریان تاریخ دارد. بنا بر آن در هنگام آموختن آن نباید از عوامل اساسی، که در پیشرفت و با انحطاط (۲) آن دخالت دارند، چشم پوشید. از جمله عوامل اساسی میتوان از عامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نام برد. که در هر دوره تاریخی در پیدایی و ایجاد پدیده های ادبی تأثیرات قاطعی داشته اند.

اگر در جامعه بی حیات سیاسی و اقتصادی بر اساس ساخت عادلانه وزنده گانی آرام استوار شده باشد، یقیناً ادبیات رشد و انکشاف سالم مییابد. شاعران و نویسندگان در مسایله امن و آزادیست، که

(۱) پدیده به معنی حادثه نمایان شده

(۲) انحطاط به معنی نزل و به پستی گراییدن

بهترین نمونه های آثار خویش را به وجود میآورند. برعکس هرگاه ستم، اختناق و بینوایی در جامعه حکمفرما باشد، ادبیات، که خود پدیده اجتماعیست، از انکشاف و تکامل مطلوب باز میماند و آثاری پدید میآید، که سرخورده گئی و پریشانی مردم را بازتاب میدهد. آثار ادبی نویسنده - گان و شاعران تأثیر اندیشه ها و نظریه های علمی و فلسفی قشرها و طبقه های اجتماعی دوره های مشخص را بیان میدارند. مابا مطالعه آثار مذکور از نظریه ها و اندیشه ها و به طور عموم از وضع زنده گئی مردم در دوره های یاد شده آگاه می شویم.

تاریخ ادبیات با این گونه عاملها، که در بالنده گئی (۱) و تکامل ادبیات نقش اساسی دارند، سروکار دارد.

تاریخ ادبیات یکی از شاخه های تاریخ اجتماعی مردم و بیانگر اوضاع گوناگون روند های (۲) حیات معنوی آنان میباشد.

وظیفه تاریخ ادبیات بیان تغییرات و دیگر گونیه های مهم و چگونه گئی تکامل پدیده های ادبی است، که در دوران سالها و قرنهاروی داده اند.

تاریخ ادبیات علمیست، که ترتیب و قانونمندی تکامل آثار ادبی را، که در جریان حیات معنوی جامعه به گونه آراسته و پیراسته (۳) بیان شده و به صورت کروئولوژیکی (ترتیب تاریخی) مشکل پذیرفته اند، نشان

(۱) بالنده گئی به معنی نمو کردن، فخر کردن، رشد کردن و بزرگ شدن.

(۲) روند به معنی روش، طریقه و رفتار

(۳) پیراسته به معنی ساخته پرداخته، مرتب شده و زیبا شده

میدهد. جریان تکامل تاریخی ادبیات در درازای حیات تاریخی آن یکسان نبوده است. در واقع اگر به تاریخ ادبیات دری نظری بیافکنیم، دیده خواهیم داشت، که گاه ترقی و انکشاف کرده و گاه تنزل دیده است. چنانچه در قرن ۴-۵ ه. ق، که دوره نشوونمای فیودالیزم در خراسان میباشد، ادبیات آن هم از هر جهت انکشاف و ترقی کرد و در قرن ۷-۸ ه. ق، که سپاهیان چنگیز بر خراسان پر شکوه تاختند، مدنیت شکوفان مردم مارابا خرابی و ویرانی روبه روستا شدند و ادبیات مادچار تنزل و انحطاط گردید.

تاریخ ادبیات نه تنها از پدیده های ادبی یک کشور بحث میکند، بلکه همچنان از پدیده ها و تحولات ادبی جهان نیز سخن میراند. از سوی دیگر ملتها در اثر نزدیکیها و رفت و آمدها و ایجا در روابط فرهنگی و اقتصادی همواره بر یک دیگر تأثیر میگذارند، که اثرات آن را میتوان در ادبیات یک و یا چند کشور جستجو نمود و باز تا بنهای آن را بدر و شنی باز یافت.

ادب شناسان در کار خود از بعضی اصول و دانستنیهای مربوط به ادبیات نیز استفاده میکنند، که این اصول و دانشها در هنگام آموزش ادبیات ضرورند. مانند: تاریخ، فلسفه، ادبیات شناسی، زیبایی شناسی، علم عروض، قافیه، صنعتهای بدیعی و...

میراث ادبی:

(۱) فرجام به معنی سرزنش، زشت گفتن و ملامت کردن

(۲) فرجام به معنی آخر کار، انجام کار و عاقبت

و نویسندگان بلند پایه ادبیات کلاسیک مانیز ادبیات را به حیث وسیله نیرومندی برای خدمت به جامعه میشناختند. آنان در بهترین آثار خویش بیدادگری و بی عدالتی و بداندیشی را به سختترین وجه نکوهش (۱) کرده، راه سعادت و نیکبختی را به مردم نشان داده اند. البته شاعران و نویسندگان گذشته، که در شرایط اجتماعی قرون وسطی شرق زنده گی کرده و در آن تربیت یافته اند، از افکار و عقاید جاری زمان خود دور نبوده اند، ولی اهمیت و ارزش شاعران بزرگ مادر آن است، که آنها با تلاش و کوشش فراوان از طریق سیر و سفر در شهرها و کشورهای همجوار و آموختن از گنجینه های فرهنگ مردمان گوناگون به حقیقت زنده گی پی برده و از آن جانبداری کرده اند. آنها میدانستند، که حق به جانب کیست و راه انسانی و شرافتمندانه کدامست. بنابراین بی باکانه و با سرفرازی حقیقت را بیان میکردند و از آموخته های خویش به غنای گنجینه دانش بشری میافزودند. برخی از آنان صرف نظر از وابسته گیهای طبقاتی و عقیدتی خویش، حوادث و شرایط را چنان درست و واقع بینانه تصویر میکردند، که در فرجام (۲) به نفع مردم و زحمتمندان جامعه تمام میشد. ما باید در هنگام آموزش و استفاده از میراث فرهنگی و ادبی گذشته گان خود مانند: رودکی، فردوسی، ناصر خسرو و بلخی، ابوعلی سینا،

بیهقی، نظامی، مولوی، جامی و دیگر کلاسیکهای ادبیات دری بخشهای پر ارزش خلاقیتها (۱) و فرآوردههای آنها را آموخته و به خوبی فرا بگیریم.

اهمیت آموزشی، تربیتی و هنری ادبیات:

۱ ادبیات مؤثرترین شکل فرهنگ انسانی میباشد. پیشتر گفته شد، که ادبیات زنده گی را بانقش و نگارمی آرایدوزنده گی انسانهارا با تصاویر زیبا بیان کرده دانش مارا، که از آموزش تجرب به ما و علوم شکل گرفته تکمیل میکند. چنانچه تاریخ نویس به مامی آموزد، که چی گونه برده - هادر دوره پیش از اسلام بر ضد برده داران و مردم خراسان (افغانستان) در قرن دوم هجری بر ضد استیلای عرب و در قرن هفتم بر ضد تسلط چنگیزبان جنگیدند، اما ادبیات بدیعی موضوعهای تاریخی را به شیوه دیگر و بارنگینی عبارات و آمیزه بی از تخیل و واقعیت بیان میدارد و معلومات مارا در آن باره غنای بیشتر میبخشد.

مثلاً هرگاه ما داستان «مزدک و کیتباد» را از «شاهنامه» فردوسی بخوانیم، خواهیم دید، که در این داستان مبارزه دهقانان و برده ها بر ضد نظام برده داری دوره پیش از اسلام، که ذکر آن در کتابهای تاریخ نیز آمده است، به روشنی تصویر شده و داستان عالی پر از رنگ و آرایش به وجود آمده است. اهمیت بزرگ ادبیات نیز در همین نکته نهفته است. بدین ملحوظ است، که ف، انگلس با اشاره به نقش تعلیمی ادبیات

(۱) خلاق به معنی بسیار آفریننده و خلاقیتها به معنی آفرینندگیها

گفته است: «من از رمانهای (۱) بالزاک حتی از جهت مسایل اقتصادی نسبت به هر اقتصاد دان و تاریخ نویس کهنه کار این دوره بیشتر دانش اندوخته ام.»

ادبیات نقش مهم تربیتی نیز دارد. ادبیات نه تنها تعلیم میدهد، بلکه بر روحیه و اراده خواننده نیز تأثیر وارد میکند، زیرا اثر ادبی دارای هدف و غایه است. این هدفها چه اجتماعی باشند، چه اخلاقی به هر صورت در جامعه اثراتی دارند و برای نسلهای حال و آینده زمینه تفکر و آموزش را فراهم میسازند.

همچنان ادبیات بدیعی در پرورش احساس زیبایی شناختی مانقشی بزرگی را داراست. آثاری، که به صورت هنری نوشته میشوند، با خواندن آن انسان احساسات گوناگونی پیدا میکند. این آثار میتوانند انسان را غمگین، شادمان و یا هیجانی (۲) بسازند و ما را از پدیده های بد متفرواز پدیده های نیک خوشنود سازند. همه این تأثیرات از برکت نفوذ کلام ادبی میسر میشود.

بدین گونه میتوان گفت: ادبیات دارای تأثیرات تعلیمی، تربیتی و زیبایی شناسی میباشد. از آن جایکه هر ملتی دارای زبان و فرهنگ خاص و مشخص است، زبان دری و فرهنگ کهن و ابسته به این زبان نیز با جلوه های

(۱) رمان به معنی داستان و افسانه.

(۲) هیجان به معنی شور، جوش و خروش

گوناگون آن مربوط به ملیت تاجیک افغانستان، ایران و تاجیکستان
میباشد. چنانکه زبان و فرهنگ پشتو بسته به ملیت پشتون و زبان و فرهنگ
ازبکی مربوط به ملیت ازبک و زبان و فرهنگ ترکمنی متعلق به
ترکمنان است.

جایگاه ادبیات دری:

(ادبیات کهن (کلاسیک) دری تاجایی، که در تاریخ ثبت شده است،

از سده سوم هجری آغاز شده و دامنه اش تا امروز می‌رسد. یعنی شعر
دری کشور ما بیشتر از هزار سال سابقه تاریخی دارد.

یادگارهای ادبیات کلاسیک دری کشور ما در میان آثار ادبی

کلاسیک جهان درخشنده گسی خاص دارد از این رو آموختن

ادبیات گذشته یکی از وظایف ضروری دانش آموزان است. ادبیات

کهن مادر بهترین نمونه های خود از اندیشه و تخیل نیرومند اجداد

بزرگ و نامبردار ما یادنامه های پر ارزش به جا گذاشته است. ادبیات

گذشته ما برای دانستن آرزوها و امیدهای نجیبانه مردم ما خیرخواهی،

فداکاری، نیکوکاری، دانش پروری، مردم دوستی، شهامت، دلیری

و کار صد اقمندانه نسبت به وطن، نصرت داشتن از دشمنان مردم و میهن

که در خود جمع دارد، زمینه های ثمر بخشایی را فراهم میسازد. همچنان

در میان انبوه آثار پر ارزش ادبی نمونه های عالی از پرورده های

هنر شعر وجود دارد، که تا امروز یعنی در شرایط قرن بیستم از اعتبار

بزرگی برخوردارند، که خواندن آنها روح و روان ما را به نرمی

مینوازند. اثرهای نماینده گان برجسته شعر و نثر دری چون رودکی

سمرقندی، دقیقی بلخی، فردوسی خراسانی، ناصر خسرو بلخی،

منوچهری دامغانی، بیهقی، سنایی غزنوی، نظامی گنجوی، خیام نیشابوری

حافظ شیرازی، سعدی شیرازی، جامی هروی، بیدل و دیگران در پهلوی

آثار نماینده های بزرگ ادبیات جهان مانند: هومر، دانتی، سوفوکل

شکسپیر، سروانت، پوشکین و تولستوی و دیگران ارزش جهانی داشته

و در میان ملل جهان و به ویژه در بین ملل شرق شهرت بزرگی دارند،

زیرا شاعران و نویسندگان بزرگ مادر آثار نظم و نثر خویش عمواره

ضدیت با بیعدالتی، ستمکاری، جنهالت پستی و نابرابرینهای اجتماعی را

تبلیغ (۱) و از پایگاه انسانی مهر و عطوفت (۲) دفاع کرده اند، ولی باید

گفت، که این اثرها، که چندین قرن پیش از امروز نوشته شده اند،

دارای خصوصیات جداگانه بی نیز هستند. چنانچه زبان آنها از

زبان ادبی امروز دری از نگاه تکامل و تغییر ترکیب لغوی و همچنان

از نگاه ساخت گرامریش فرق های پیدا کرده است. هر چند که در

گذشته برخی از امیران و پادشاهان ادب دوست برای نشوونمای

ادبیات جد و جهد کرده بودند، ولی ظلم و ستم چندین جانبه پادشاهان

(۱) تبلیغ به معنی رساندن پیام و خبر

(۲) عطوفت به معنی مهربانی و شفقت

وامیران و اسارت، بدبختی و بیسوادی مردم باعث گردید، تا زبان دری و ادبیات پر بار آن، آنسان، که شایسته بود، به دسترس تمام مردم نرسد. اکنون در شرایط نوین جامعه، که تساوی حقوق ملل ساکن افغانستان و همچنین احبای فرهنگ ملی آنان از طرف دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلان شده است، تلاشی را آغاز کرده ایم، تا ملیت تاجیک افغانستان و دیگر ملل برادر ساکن افغانستان، که به زبان و ادبیات دری پیوستگی و علاقه دارند، از تاریخ ادبیات دری (دوره کلاسیک) و دستاوردهای غنای آن به صورت همه جانبه و علمی استفاده کرده و با آن آشنا گردند:

فصل اول

فشرده یی از تاریخ گذشته مردمان تاجیک (۱)

و ادبیات آنها تا اوایل اسلام

آریاییان :

اجداد ما در حدود سه هزار سال پیش از امروز در سرزمینی، که « آریانا و یجه » نام داشت و در وادیهای شمال آمو واقع بود، زنده گی میکردند.

چون جمعیت آنان بسیار شد، از دریای آمو گذشته به سرزمین بخدی (بلخ) و دامنه های شمالی و جنوبی هندو کش وارد شدند. آریاها از بلخ نیز به نسبت تنگی جای و سرزمین و برای یافتن علفچر شروع به کوچ و مهاجرت کردند. يك دسته از این جمعیت از راه هریوا (هرات) به سوی فارس (ایران کنونی) رفتند و دسته دیگر

(۱) در میان مردم «تاجیک» به معنی (تاجدارها) است. این لقب را ترکها برای دری زبانان خراسان داده بودند. ترکها دری زبانان غیر ترک و تاجیک مینامیدند.

از راه سند به وادیهای بزرگ هند شمالی جاگزین شدند و در آنجا
مدنیت (ویدی) را بنیاد گذاردند.

دسته دیگر، که در بلخ باقیمانده، به ایجاد مدنیت شهری پرداختند.
آن دوره را به نام مدنیت اوستایی (۱) و همچنان ادبیات آن دوره
را به نام ادبیات اوستایی می‌شناسند، که نخستین مرحله آغاز ادبیات
کشور ما به شمار میرود. لازمست، درین باره اندکی مفصلتر
صحبت کنیم.

مدنیت اوستایی :

مدنیت آریایی در بلخ در حدود سالهای ۱۲۰۰ ق. م آغاز شد.
از آن دوره کتابی به نام «اوستا» در دست است. از این کتاب تنها
پنج بخش آن باقیمانده است.

۱. یسنا (پرستش و جشن) سرودهای دینی و دارای ۷۲ فصل
۲. ویسپرد (سروران) مجموعه دعاها دارای ۲۳ تا ۲۷ فصل.
۳. وندیداد (دافع اهریمنان) (۲) دارای ۲۲ فصل درباره آداب
و احکام دینی.

۴. یشتها (نماز و نیایش) در ستایش اهورا مزدا (۳) و فرشته گان
دارای ۲۱ فصل.

(۱) اوستا نام کتاب و در لغت به معنی اساس، بنیاد و متن اصلی

(۲) اهریمن به معنی رهنمای بدی، مظهر تاریکی و ناخوشی و پلیدی

(۳) اهورا مزدا خدای دانا و بیگانه.

۵. خرده اوستا (اوستای کوچک) در باره نیایشها و مناجاتها
بنیانگذار مدنیت اوستایی زردشت است، که در دوران حکمروایی
گشتاسب پادشاه بلخ و پسرش اسفندیار در من سی ساله گی عقاب خود
را در کتاب اوستا نوشت و آن را به مردم رساند.

زردشت در سنه ۵۸۳ ق. م به من ۷۰ ساله گی به هنگام هجوم
(ارجاسب) تورانی در آنشکده نو بهار بلخ کشته شد.

زردشت از نخستین کسانی است، که در آریانا (افغانستان قدیم
ایران کنونی، ماورالنهر) ریفورم (۱) اساسی و عمیقی را به وجود
آورد. به گفته یکی از مستشرقان (۲) «وی سیستم اقتصادی خود را در
عصری، که گروهی از آریاییها از حالت کوچی گری به روستائینی
میرداختند، به میان آورده است.»



زردشت

(۱) ریفورم به معنی اصلاح کردن، اصلاح شدن و تهذیب کردن

(۲) مستشرق به معنی شرق شناس

پادشاهان و پهلوانان اوستایی:

در کتاب اوستا از پهلوان بزرگی یاد شده، که نامش هوشنگ (از فرزندان کیومرث) است و به لقب پره‌ذاته «پیشداد» یعنی نخستین قانون‌گذار و این همان هوشنگ ادبیات دری است، که در کوه البرز برای رب‌النوع اناهیتا (ناهید) قربانیا می‌کرد و بسا دیوان و بدکاران می‌جنگید و بر هفت کشور حکمروایی داشت.

پس از هوشنگ پادشاه دیگر پیشدادی تهمورث است، که به لقب (دیوبند) معروف است. گویند، که دیوان و اهریمنان را به بند کشیده و اصلاحاتی در زمینه اقتصاد فراهم آورد. مانند: رشتن پشم، برش و دوخت جامه، اهلی کردن چهارپایان و استفاده از اسب، شتر، خر، گاو و پدید آوردن خط و سواد. به قول کریم‌تن سین: بعد از تهمورث برادرش جمشید به پادشاهی رسید و نخستین بار جشن نوروز نهاد و او به تعبیر اوستا «دارنده گله‌های خوب» است. در کتاب اوستا آمده است، که گویا جمشید از جانب اهورامزدا به عنوان پیشوای مردم سرزمین آریانا تعیین شد، تا به آبادی و آرامی مردم بکوشد. برای او یک عصا، یک نگین، یک شمشیر، یک جام و یک گاو آهن (۱) زرین داده شد.

گاو آهن را برای کشت زمین برزگری به کار برد. او به افزایش نسل حیوانات کوشید. بسا اولین کسی است، که شهر بلخ را بنیاد نهاد. در اوستا شهر بلخ چنین وصف شده است. «بخدی زیبادارای پرچمهای بلند».

(۱) گاو آهن به معنی آلتی، که با آن زمین را بشگافند.

در آیین و دین زردشت دو لبر و وجود دارد، یکی «امشاسپنتان» قوای نور و نیکی و دیگری «مینیو» (اهریمنان) قوای بدی و ظلمت (۱). اصول اخلاقی آیین زردشت را این سه شعار تشکیل می‌داد:

(پندار نیک)، (گفتار نیک) و (کردار نیک):

در دوره مدنیت اوستایی، نخستین بار نظام شاهی در بلخ به وجود آمد. در اوستا آمده است، که بمه (بما یا جمشید) به امر اهورا مزدا یک «واره» (شهر) را ساخت، که طول و عرض آن به اندازه یک میدان اسب دوانی بود و در آن شهر جانورانی چون گوسفند، گاو، سگ و پرند هارا جاداد. و جایی را هم به درازی یک (میل) (۲) کند. در آن واره بازارها، گذرها و خانه‌ها را به ترتیب خاص ساخت، ولی مردمان مریض، دروغگو، بدخو و دیوانه را در بیرون از شهر جاداد.

از این سخنان میدانیم، که نخستین شهر و مرکز مدنیت آریایی در (واره بخدی) تأسیس شد، که از آن دوران تا امروز، که تقریباً سه هزار سال می‌گذرد، تا هنوز به همین نام یاد می‌شود.

در کتاب سوم اوستا یعنی (وندیداد) از شانزده بخش سرزمین معلوم آن زمان ذکر شده، که برخی از آن سرزمین‌ها در افغانستان کنونی یا خراسان واقع شده‌اند. همچنان در (بشتهای) اوستا نام کوه‌ها و رودخانه‌هایی آمده، که همه آن در این سرزمین جاری‌اند.

(۱) ظلمت به معنی تاریکی

(۲) میل به معنی واحد طول برای پیمایش فاصله و مسافت

در این شهر کشاورزی، دامپروری (۱)، حرفه و پیشه، ذوب آهن، بافتن لباس، ساختن اسلحه و زبورها، معماری و دواسازی رواج یافت. در پایان رعینداری بما بر اساس روایت اوستا و دیگر کتابها ازیدهاک (ضحاک)، که به نام «ضحاک ماردوش» شهرت دارد، بر او چیره شد و به قدرت رسید. ضحاک شخصی بود سخت ظالم و خونخوار؛ چون مردم از پادشاهی او به تنگ شدند، به گرد کاوه آهنگر و فریدون پسر آبتین گرد آمدند و به سلطنت ظالمانه ضحاک پایان دادند و فریدون را به پادشاهی و پیشوایی خویش برگزیدند. در روز قیام کاوه آهنگر پیشبند آهنگری خود را بر سر نیزه‌ی برافراشت و از آن به عنوان درفش (۲) استفاده کرد، که پسمانها آن را در تاریخ به نام (درفش کاویانی) یعنی نخستین پرچم می شناختند.

از این خاندان (پیشدادیان بلخ) شاهانی دیگر مانند: ایرج، منوچهر، نوذر، زاب و گرشاسپ نیز حکومت کردند.

همچنان خاندان «کی» یا «کیان» (جمع)، که در اوستا به معنی (داناو شاه) آمده است، لقب شاهان قدیم بلخ و اطراف افغانستان کنونی بوده و در غرب این سرزمین مورد استعمال نبوده است. این سلسله پس از پیشدادیان به قدرت رسیدند. به اساس کتاب اوستا نخستین پادشاه این خاندان «کوی کواته» (کیقباد) بوده است، که به درخواست پدر مستقیم جهان -

(۱) دام به معنی حیوان اهلی و غیر درنده

(۲) درفش به معنی علم و بیرق

پهلوان زاپلی در کوه البرز (جنوب بلخ) بر تخت نشست و او شاه دادگر بود. فردوسی او را از تخمه فریدون شمرده است. پس از کیقباد کیکا ووس بر تخت شاهی بخدی نشست. اوستا گوید، که کوی اوسن (کیکا ووس) زورمند و توانا بر فراز کوه ارز بقیه صد اسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند به اناهیته (رَبِّة النُّوعِ آب) قربانی داد، تا بزرگترین پادشاهان گردد. سرانجام کیکا ووس به دست افراسیاب تورانی اسیر گشت، تا آن که رستم پهلوان آریانا افراسیاب و از کشور بیرون کرد. از شاهان دیگر کیانی بلخ کوی - سیاورشن (سیاوش) است، که در جنگ با قبایل مهاجم تورانی کشته شد. او در ادبیات پهلوی و دری به نام سیاوخش یا سیاوش شهرت دارد، که مرد صلح و ستونجیب بود. پس از سیاوش پسرش کیخسرو به امارت رسید. اوستا میگوید: چون فرکیانی (۱) به خسرو تعلق گرفت، به یاری او کارهای بزرگی انجام شد.

پس از این خاندان شاهانی دیگر در سرزمین بخدی به شاهی رسیدند، که در آخر نامهای شان کلمه اسپه می آید و این نسبتی است کاملاً باختری، زیرا سرزمین بلخ پرورشگاه باستانی اسپ بوده و سوارکاران آریایی - نژاد این سرزمین در جنگ و جدال و دفاع از کشور همواره از اسپ کار می گرفتند. پرورش اسپ و ورزش و سواری با آن از قدیم قاعده می گرفتند. اکنون در بین مردم آن ناحیه رواج دارد، که نمونه بارز آن مسابقه

(۱) فر به معنی زیبایی، برازنده گی، شکوه و رونق

بز کشتی است، که با مهارت و شطارت (۱) خاص در میان مردم آنجا بر گزار
میگردد، که اکنون به عنوان یکی از بازیهای ملی ما شناخته شده است.
در اوستا (کی لهر اسپ)، که معنی آن دارنده اسپ تندر و میباشد
و نسبتش به کیقباد و منوچهر میرسد، به قول فردوسی در مهر ماه (ماه میزان)
در بلخ تاج بر سر نهاد و در آن جا اشار ستانی و آتشکده‌یی به نام (آذر برزین)
ساخت. پسرش گشتاسپ (به معنی دارنده‌ئی اسپ رمنده) پس از وی
شاه شد. گشتاسپ دارنده اسپ رمنده پیرو زردشت و مرد مزدا -
پرست بود. او وزیر دانشمندی به نام جا ماسپ داشت. سپنتو داتا
(اسفندیار) بالقب (رویین تن) پهلوان بزرگ بلخی پسر همین
گشتاسپ است. همچنان زریر برادر گشتاسپ خود پهلوان نامدار
آریانا است.

زردشت بلخی به امر گشتاسپ دو از ده هزار نسخه از کتاب اوستا را
بالای پوست آهو با آب طلا نوشت و آن را در آتشکده (ورهران)
نهاد، که این پرستشگاه را اسفندیار در بلخ بنا کرد. همچنان آذر فر -
نبغ (آتشکده موبدان) (۲) و آذر برزین (آتشکده کشاورزان)
منسوب به گشتاسپ اند.

پهلوانان اوستایی:

در دوره فرهنگ اوستایی علاوه بر خاندانهای شاهی، که ذکر شد

(۱) شطارت به معنی زیرکی، بیباکی و چالاکی

(۲) موبد به معنی حکیم، دانشمند و پیشوای روحانی زردشتیان

برخی از دودمانهای (۱) پهلوانان بزرگ هم جزو همین زمان تاریخی اند،
که نامهایشان در کتبها و روایات حماسی آریایی موجود است.
اکثر این دودمانها به خاک آریانا، خراسان یا افغانستان کنونی تعلق
دارند، که به مرور سالها و سده ها (۲) و آمدن و رفتن نسلها و اقمیت
تاریخی شان رنگ داستان و افسانه را به خود گرفته است.

از لابلای واقعیتهای تاریخی و روایات اسطوره‌یی قهرمانان ملی
و پهلوانان بزرگی در این سرزمین از ناحیه سیستان، بلخ و کابل ظهور
کرده اند، که تاریخ ادبیات کشور ما را با کارنامه ها و حماسه های
بزرگ خود سخت شیرین و رنگین کرده اند. به طور مثال میتوان از
نسل جمشید از سام نریمان پدر زال نام برد، که بنا بر روایت شاهنامه
و کتب تاریخی اعمال خارق العاده‌یی از او سر زده است. همچنان
زال پدر رستم به نوبت خود پهلوان بسی نظیری بوده است.
زال بار و دابه دختر مهراب شاه کابل ازدواج کرد و از او رستم قهرمان
شکست ناپذیر مابه دنیا آمد. رستم همواره در دفاع از سرزمین نیاکان
خویش بر ضد تجاوزگران، دیوان زورمند، بدکاران و دروغگویان
جنگیده و در هر میدان بی پیروزی رسیده است. شاهنامه
فردوسی در واقع حکایت قهرمانیهای رستم است. فرامرز و سهراب،
پسران رستم و گشتاسپ بانو دختر رستم، برزو، پسر سهراب،
اسفندیار رویین تن (۳) پسر گشتاسپ و زریر برادر گشتاسپ و غیره

(۱) دودمان به معنی خانه دان، خانه واده، تبار، قبیله

(۲) سده به معنی قرن، صد سال

(۳) رویین به معنی آن چه از روی ساخته شده باشد و کنایه از چیزی سخت

و محکم و رویین تن به معنی آن که تن پولادی دارد.

هر کدام به نوبت خود پهلوانان بزرگ کشور ما بوده اند، که به نامهای شان کتابها و حماسه نامه های بسیاری نوشته شده است. مانند: رستم- نامه، فرامر ز نامه، برز و نامه، بانو گشپ نامه، سامنامه و غیره، که البته از هر کدام اینها در کتاب عظیم شاهنامه فردوسی داستانهای دلچسپی ذکر شده است. بدین گونه دوره فرهنگ اوستایی، که نخستین بخش تاریخ فرهنگ و ادبیات کشور ماست، قاعده بعدی یعنی قاعده و ادبیات فرهنگ «گریک و بودیک» امتداد مییابد.

دگر گوئیها و رویدادهای تاریخی:

آنچه را، که تا کنون خواندیم، همه آن واقعتهای تاریخی این سرزمین را با زتاب میدهند، که در مرور قرنهای با افسانه یکجا شده اند، ولی کلاً بخش بزرگ فرهنگ و ادبیات ما را احتوا میکند، که آگاهی از آن برای شاگردان کشور بسیار ضروری پنداشته میشود. چه اگر از دوره اساطیری تاریخ ادبیات خویش غافل باشند، یقیناً از راهیابی درست و شناخت علمی از ادبیات کشور جدا خواهند ماند. لازمست در این جا به اختصار نگاه کوتاهی به دولتهای بعدی و اثرات آن در تاریخ ثقافت (۱) و فرهنگ و ادبیات کشور خود بیاندازیم:

همخانمشیان پارس:

در میان ملل آریایی نژادی، که از بلخ به سوی غرب هجرت کرده

(۱) ثقافت به معنی زیرکی، استادی و فرهنگ

بودند، یکی هم سلسله همخانمشی ها بودند.

4 در قرن (۶) پیش از میلاد همخانمشی های پارس به ولایات هرات، باختر، زرنج (سیستان) کابل، غزنه و در ماوراء النهر به ولایت سغد، خوارزم و مرو، اقتدار یافتند. از جمله کوروش از سال ۵۵۰ تا سال ۵۲۹ ق. م به کشور- کشایی آغاز کرد و بر همه شهرهای آریانا مسلط (۱) گشت. در کتیبه بهستون (۲) آمده است: هنگامی که داریوش به بابل بود، مردم پارت (خراسان) مرو و سکاویه بر ضد او شورش کردند. همچنان در مرو و خراسان مردی به نام فراده شورید.

پس از چیره شدن همخانمشیان اکثر ولایتهای فتح شده تنها به نام وابسته به دولت همخانمشیان بودند. بیشتر این ولایتهادارای استقلال داخلی بودند و این وضعیت تا سال ۳۳۳ پیش از میلاد طول کشید. از اوایل قرن ۵ ق. م تا قرن ۴ ق. م (اسکندر مقدونی)

اسکندر مقدونی (۳۵۶-۳۲۳ ق. م) قشون فارسها را در سال ۳۳۱ پیش از میلاد شکست داده و در سال های ۳۳۰-۳۲۹ از کوههای هندو کش گذشته بلخ را تصرف کرد.

اسکندر نخست وارد (ایریا) هرات شد. در آنجا مردم به رهبری ساتی بارزانس از طریق اتحادیه دفاعی، که در آن بسوس شاه بلخ و بر سنتش قایدولایت سیستان اشتراک داشتند، قیام کردند. مردم هرات

(۱) مسلط به معنی چیره شده، تسلط یافته

(۲) بهستون ویابستون نام کوهی در ۲۴ کیلومتری کرمانشاه



سپیتامنش مرد دلیر و نبرد آزماي باختری، که در آن نواحی با اسکندر مصاف داده و موقتاً از میدان رفته بود، باز در باختر ظهور کرد و سردار لشکر اسکندر مقدونی را اسیر گرفت، ولی از طرف اسکندر اتیروس با سپیتامنش در آویخت و او را از آنجا بیرون کشید.

کمی بعد چون اسکندر از صغدیانه بازگشت، سپیتامنش با سه هزار صغدی و باختری در برابرش ایستاد و چند بار بر او حمله برد.

اسکندر، که از این مقاومت مردانه به ستوه ^(۱) آمده بود، با حیل و پی

(۱) ستوه به معنی خسته، درمانده، افسرده و رنجور.

در جنگلی منگور گرفته بودند، تادر برابر تهاجم لشکریان اسکندر به نبرد پردازند. چون به فرمان اسکندر جنگل را آتش زدند، مقاومت مردم هرات درهم شکست و اسکندر هرات را تصرف کرد.

هر چند اسکندر در این هنگام سه ولایت بزرگ ایریا (هرات) در - نگیانه (سیستان) و اراکوزی (قندهار) را به دست آورده بود، ولی ساتی بارزانس سردار ملی هراتیان از بسوس شاه باختر دو هزار لشکر کمک گرفت و درفش (۱) آزادی را برافراشت.

اسکندر قوای بزرگ نظامی خود را به سالاری چندین تن از سرداران نامی به جنگ هرات فرستاد. آنان قوای ملی هرات را از هر طرف محاصره کردند. در فرجام این جنگ عظیم ساتی بارزانس به دست ایری زیوس کشته شد و مقاومت هرات خاتمه یافت.

بعد از آن اسکندر در سال ۳۲۹ ق.م به کابل آمد و از آنجا به کاپیسا رهسپار گشت و شهر اسکندر به قفقاز را در نزدیک هوپیان چاریکار بنا نهاد. سپس از راه اندراب و کوههای هندو کش بر قوای بسوس شاه بلخ حمله کرد. در پایان بسوس، که توان مقابله را در خود ندید، از رود آمو گذشته به سوی سغد (۲) رفت و باختر (بلخ) به دست اسکندر افتاد. بعداً اسکندر به سوی سغد لشکر کشید. سمرقند، خوقند، خسجند را هم گرفت. در سغد بر لشکریان اسکندر حمله های شدیدی صورت گرفت.

(۱) درفش به معنی علم و بیرق

(۲) سغد ناحیه ای بین تیانشان و آمو دریا

سپتامنش باختری را به دست چند تن از همراهانش کشت. به همین منوال
عده زیادی از وطنپرستان و سرداران ملی به دست اسکندر کشته شدند.
تنها بکتن از جمله به نام هوخیار باختری باخانواده خود به کوهی پناه
برد، ولی لشکریان مقدونی بر آن تاختند (۱) و او را پادخترش رخشانه،
که به تلفظ یونانی رکسانه گفته اند، نزد اسکندر آوردند. اسکندر این دختر را
در بهار سال ۳۴۷ ق.م به زنی گرفت.

پس از فتح باختر اسکندر بالشکر بسیار از راه هند و کش به سوی هند
روی آورد. اسکندر با قتل و غارت و کشتار بیرحمانه مردم این سرزمین
را باید بختی های زیادی مواجه ساخت. مدت لشکر کشیهای او در خاک
آریانا و مقاومت مردانه مردم این سرزمین چهار سال را در بر گرفت.
پس از اسکندر جانشینان او در بلخ دولت مستقل یونانی باختری
را تشکیل دادند، که تا قرن یکم میلادی دوام یافت و از ماورالنهر تا هند
گسترده گی داشت.

در دوره یونان باختر آیین زردشتیها در بلخ و دیگر نقاط آریانا-
زمین کم کم روبرو به ضعف نهاد و در عوض آیین یونانیها و بوداییها
در نقاط گوناگون این سرزمین رونق یافته رفت. زبان و ادب یونانی
کم کم با تمدن قدیمی مردم این نواحی در آمیخت.

در اواخر سده دوم پیش از میلاد دولت باختری یونانی در اثر
جنگهای پارتها و جنگهای داخلی روبرو به ضعف گذاشت. پارتها با پر-

(۱) تاختن به معنی دویدن و حمله و هجوم.

ثوه هم یکی از طوایف بلخی بود، که ازین طایفه ارشاک یا اشک بلخی
در بلخ دولتی را تشکیل نمود. اینها از سال ۲۵۰ پیش از میلاد تا
سال ۲۲۶ میلادی حکومت کرده اند، که این سلسله در تاریخ به نام ارشا-
کیدا یا اشکانیان مشهور است.

از قرن یکم تا پنجم میلادی :

پیش از این دوباره برخی از سلاله های باختری یا بلخی سخن
گفتیم، ولی در این میان از سلاله (۱) تخارها و کوشانیها ذکر به عمل نیامد.
تخارها (یا تاهیا) از قرن ۲ پیش از میلاد (۲) در آریانا زمین به تشکیل
دولت مقتدری پرداختند. تخارها از طوایف آریایی شمالی بوده
از بلخ تا بدخشان را در ساحه نفوذ خود قرار دادند. سرزمین آنها را به
نام تخارستان مینامیدند، که تا هم اکنون به همان نام یاد میشود.

یکی دیگر از طوایف کهن سرزمین ما کوشانیان هستند. کوشانیان
یکی از قدیمترین شاخه های آریاییهای شرقی میباشند. این
طایفه در حدود سالهای ۷۰ پیش از میلاد به یاری تخارها، که هم دست
آنها بودند، اکثر سرزمینهای آریانا را از دست بازمانده های یونانی
و پارتی گرفته متعلق به قلمرو خود ساختند. بزرگترین امپراتور دوره
کوشانی کنشکا است، که پهنای قلمرو کشورش تا هند میرسید.
در دوره همین امپراتور بزرگ بود، که دین بودایی رسمیت یافت و

(۱) سلاله به معنی آن چه از چیزی بیرون کشیده شود، نسل و فرزند
(۲) میلاد به معنی هنگام و روز و به دنیا آمدن در این جا روز ولادت حضرت عیسی

به فرمان او اکثر معابد و پیکره های کم نظیر بودایی در نقاط مختلف چون قندهار، بامیان، سمنگان، بغلان، کابل و غیره جاها ساخته شد. چون در این عهد بنیادهای فکری و فرهنگی قدیم اوستایی با آثار مدنیت هخامنشی، یونانی و بودایی آمیزش یافت، عناصر اخلاقی آریاییان تورانی شمالی هم در آن داخل شد و فرهنگ بسیار غنی را به وجود آورد، که از نظر دین و آیین پرستشی در آن آزادی تام مراعات میشد. آتشکده های مزدیسناپی (زردشتی) با استوپه های (۱) بودایی، که در آن آثار مقدس، بتها و غیره اشیای متبرک بودایی گذاشته میشد، حفظ شده و به آن ادای احترام کرده میشد. ارباب - الا نواع یاخد ایان یونانی و هندی در معبد ها و بر مسکوکات این دور دیده میشود، که آثار کشف شده همه گواه یک شهرت بزرگ در این دوره است.

از نظر زبان و رسم الخط نیز فرهنگ کوشانی بسیار غنی بود. رسم الخط یونانی، برهنی (هندویی) و خروشتی را میتوان در کتیبه های معابد و مسکوکات این دوره یافت. کتیبه معبد (مهادژ) بغلان به زبان دری تخاری قدیم نوشته شده است. همچنین در حفريات (۲) سرخ کوتل بغلان اسنادی به دست آمده، که گویای توجه کوشانیان به فرهنگ و صنایع این سرزمین است.

(۱) استوپه ساختمانی که مجسمه بودا در آن گذاشته می شد، معبد بودایی

(۲) حفره معنی کندن و کاوش زمین

بدین صورت مدنیت دوره کوشانی افغانستان يك تمدن خاص فرهنگ و هنر مربوط به سرزمین ماست، که از نظر هنر بنا سازی و هیکل تراشی (۱) و زبان و ضرب سکه ها و پوشاکهای مخصوص بسیار عالی و دلچسپ است.

همچنان از مطالعه و تحلیل کتیبه سرخ کوتل بغلان به این نتیجه میرسیم، که زبان دری در قرن اول و دوم میلادی با همان شکوه قدیم در تخارستان و در بار کوشانی زبان نگارش و کتابت شده بوده در حالی که در همین دوره در فارس (ایران کنونی) زبان پهلوی رواج داشته و هنوز زبان دری مروج نگشته بوده است.

باز مانده های کوشانیان و ظهور هپتالیان :

اخلاف کنیشکاتا حدود سالهای ۲۲۵ م حکومت کردند و آیین بودایی هم در این دو قرن بسیار رواج پیدا کرد، ولی روشها و جنبه های منفی این آیین با روحیه نظامی و سلحشوری کوشانیان سازگار نیا مدویکی از علل شکست کوشانیان در برابر دولت ساسانی گردید. ساسانیهان سلطنت بسیار قوی را در پارس بنا نهادند. شاه پور پسر اردشیر بابکان بین سالهای ۳۵۰ و ۳۵۸ م باخونیان و کوشانیان که در کابل، زابل، تخار و باختر بودند، جنگها و آویزشهایی (۲) داشت. شهزاده گانی، که به بازمانده های نسل کوشانی منسوبند و در کو-

(۱) هیکل به معنی صورت، ننه، پیکر و مجسمه

(۲) آویز به معنی جنگ، کارزار و پرخاش

هساران و وادیهای دور دست آریانا حکمرانی داشتند، برخی از آنها تا اوایل دوره اسلامی موجود بودند. یکی از این شهزاده گان به نام کیداره تا اواسط قرن چهارم میلادی حکومت داشت. نفوذ کیداریان تا تالقان و وادی مرور و دینزر رسیده بود.

همچنان در حدود ۴۲۵ م قبایل سپید رنگ آریایی نژاد یعنی هپتالیان (عربی هیاطله) از اراضی آسیای مرکزی دلتای آمو به طرف وادیهای شمال هند و کشش تخار و باختر گذشتند و در صحنه ۲۲۰ م از شمال به جنوب حرکت کردند و با کیداریان و ساسانیان درگیر شدند و آنها را شکست دادند. هپتالیان، که نام شان تا هنوز در ریختل بدخشان باقی مانده تا سال ۴۲۵ م باختر را کاملاً به دست آوردند. آنها چندین بار دولت ساسانی را شکست دادند و در آریانا از مین دولت مقتدری را تشکیل دادند.

روی هم رفته نفوذ هپتالیان تا دوران خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) دوام کرد، زیرا قوای ساسانی از غرب و نیروهای قبایل ترکی از شمال بر هپتالیان تاخته و در جنگی، که این قوای متحد در سغد با هپتالیان انجام دادند، ایشان را مضمحل (۱) ساختند. فردوسی خراسانی هم در شاهنامه به این شکست اشاره می دارد.

آثار زبان و فرهنگ هپتالیان در زبان دری تا کنون باقی مانده، که از آن جمله کلمه های خان، اولس (ملیت)، جرگه و غیره است.

(۱) مضمحل به معنی پراکنده و نیست و نابود شدن

از این پس حکمرانان محلی از کوشانیان گرفته تا هپتالیان و غیره تا استیلا (۱) عرب در گوشه و کنار افغانستان حکومت داشتند، که با آمدن سپاه اسلام این امرای محلی کم کم از بین رفتند.

در باره اعتقادات و یادگارهای شفاهی گذشته گان ما:

هر چند در باره قدیمترین آثار شفاهی، طرز فکر و هنر گذشته گان ما معلومات کاملی در دست نیست، اما با آنهم بر اساس برخی از اسناد و شواهد تاریخی و بازمانده کتاب (اوستا) و دیگر کتاب های تاریخی میتوان در این موارد معلومات ارائه کرد.

هر جامعه دارای شکل معینی از زندگی بوده عادتها و رواجهای اجتماعی ویژه ای را داراست. یعنی مردمان یک جامعه چه جوامع گذشته و چه امروز در باره زندگی و محیط زیست خود پندارها و اندیشه های ویژه ای داشته و دارند. البته پندارها و اندیشه های، که پیشینیان مادر باره انسان و طبیعت داشته اند، با اندیشه های معاصرین ما خیلی فرق دارد، زیرا جهان بینی و اندیشه های ما بر اساس تجربیات و دانش عصر ما استوار است، ولی در گذشته های دور بد انسان، که یک تن از فلاسفه گفته است: «مردم علل طبیعی را در تخیل خویش می جستند. یعنی با تخیل هنرمندان و بدیع خویش آن را بیان میکردند. مردمان قدیم و جوامع ابتدایی حوادث طبیعی را به صورت زنده و به مثابه (۲) نیروی فوق العاده می پنداشتند.

(۱) استیلا به معنی چیره شدن، پیروزی یافتن و دست یافتن

(۲) مثابه به معنی اندازه، درجه، منزلت، پایه و جایگاه

اجداد ما در دوران زیستار ابتدایی شان در مبارزه برضد قوای طبیعت ناتوان بوده به برخی از قوای طبیعی، که در زنده گی شان اثرات زیادی داشتند، اعتقاد داشته آن را میسرستیدند. این دوره را دوره طبیعت پرستی میگویند.

از شمار آن نیروهای، که بیشتر در زنده گی مردم ابتدایی مؤثر بوده و آنها را پرستش میکردند، اینها هستند:

وارونه (آسمان)، اندرا (رعد)، میترا (مهر یا آفتاب)، آگنی (آتش)، مارود (باد) و غیره. آیین دینی ساده و ابتدایی گذشته گان ما هم تدریجاً تغییر یافت. قوای طبیعی کم کم در خیال و تصور آنها صورت شخصیت زنده را گرفتند، چرا که پیشینیان ما هنوز دارای قدرت تفکر همه جانبه نبوده اند و تفکرات شان صرفاً به زنده گی شخصی شان پیوسته بود. آنها به موجودات سحرانگیز، خیالی و موهوم (۱) عقیده داشتند.

برخی از یادگارهای گذشته گان ما:

آنگاه، که قبیله ما مردم به زنده گی باهمی پرداختند، تصورات و افکار خود را در باره محیط و زنده گی از طریق ادبیات شفاهی بیان می کردند و تجربه و دانش را به نسلهای آینده میسر دند.

نخستین آفریده های شفاهی، که در میان قبایل بادیه نشین (۲) مردم مابیه وجود آمده است، شامل سرودهای مذهبی، پندها، چيستانها،

(۱) وهم به معنی آن چه وگمان به آن متوجه شود.

(۲) بادیه به معنی دشت، صحرا و بجم، که در آن چیزی نوشتند.

ترانه ها و سرودهای سحر آمیز می باشد.

هر چند از نوع ادبیات شفاهی گذشته گان ما آثار بسیار اندکی باقیمانده است، با آنها این آثار حکایتگر نفوذ نیروهای طبیعی است، که در زنده گی آنها تأثیراتی داشته و همچنان انعکاس دهنده کارنامه های حیرت انگیزی است، که قهرمانان نامداری در هنگام شکار یا جنگها از خود نشان داده اند و امروزه ما این آثار را به نام حماسه میشناسیم. چنانچه حماسه نخستین انسان روی زمین (کیومرث)، حماسه مبارزه میان روشنایی و تاریکی، داستان حماسی جمشید، سیاوش، اسفندیار رستم، و دیگران از همین شمارند.

حماسه:

ما مفهوم حماسه را برای نخستین بار از روی کتاب (اوستا) و نوشته های نویسندگان یونانی و متنها مانوی، دریافته ایم، که برخی از حماسه نامه ها پسانتر هادر کتب ادبی مابیه صورت شعری و نثری یافته اند.

حماسه در آغاز طلیعه (۱) مدنیت این سرزمین، در میان مردم ما از طریق روایات، افسانه ها و داستانهای رزمی (۲) به وجود آمد، که رفته رفته آنها روایات و داستانها به شکل کتابهای منثور و منظوم شکل گرفت. حماسه یکی از انواع ادبی است، که در آن کارنامه های مردان

(۱) طلیعه به معنی مقدمه، پیشرو و دیده بان

(۲) رزم به معنی نبرد، پیکار و جنگ

بزرگ تاریخ و همچنان رویداد های مهم زنده گی انسانها به گونه عالی پرورش می یابد، تا بر افتخار ملتی افزوده گردد و در دل آنان احساسات ژرف میهن پرستی، قهرمانی، انساندوستی و با سر بلندی زیستن را تقویت کند. همانسان، که گفتیم حماسه به مثابه عالیترین نوع ادبی قنهای آنها در مرحله آغاز مدنیّت مردم به وجود می آید. یعنی در زمانی، که تنهار و ایات تاریخ است و شناخت جهان به پند ارهای مذهبی اتکاء دار و ونیر و توانایی تنها به صورت قهرمانی ظهور مییابد.

حماسه های معروف قدیم مانند: «الیاد» و «ادیسه» (هومر) یونانی و حماسه های سرزمین هند چون «مهابهارات» و «رامایانا» و از سرزمین ما «گشتا-سپنامه» دقیقی بلخی «شاهنامه» فردوسی خراسانی و ده ها اثر دیگر در سطح جهانی از تخلیقات (۱) حیرت انگیز بشریت شناخته شده اند.

سرود و ضرب المثل:

یکی از نمونه های ادب شفاهی سرود است. در سرودهای گذشته - گان ما همیشه زنده گی جلوه هایی (۲) کرده است، ولی از سرود هانیز مقدار کمی در دست است. برخی از نمونه یی، که به دوره های قدیمی حیات گذشته گان ما اختصاص دارند، در کتاب «اوستا» آمده است. نمونه هایی، که در پایان آورده میشود، برای دانستن شیوه زنده گی

(۱) تخلیق به معنی آفریدن، خلق کردن و به وجود آوردن

(۲) جلوه به معنی نمایش و رونمایی

آرزوها و نیات گذشته گان مایاری میرساند. درین اسرودها، روحیه دلاوری و قهرمانی با عبارتهای بسیار زیبا، بیان شده است. و اینست آن سرودی، که سربازان در هنگام رفتن به جنگ و پیکار سروده اند:

مهر (۱) رامیستاییم، که جنگاوران از بالای اسپ وی راستایش کنند و برای زورمندی اسپ و تندرستی خویش به وی روی آورند، قادشمنان را از دور بتوانند شناخت و حریفان (۲) را بتوانند بازداشت، تا بتوانند به دشمنان کینه جوی بداندیش پیروز گردند.

سرودهای اوستایی همه باوزنهای هجایی ساخته شده اند و باوزان امروزی، که پس از اسلام در کشور مارواج یافت، فرق دارد. غیر از حماسه ها و سرودها برخی از ضرب المثلها نیز باقی مانده است. از ان جمله میتوان این ضرب المثلهای باختری را یافت:

۱. سگ نرمان هرچه آوازش بلندتر کم گزنده تر.

۲. رود هرچه عمیقتر باشد، همانقدر غوغایش کمتر است.

۳. آن که دلیر است، همیشه پیروز است.

۴. آن که هرگز فریب نمیخورد، در جهان سزاوار ستایش است.

در علم الاساطیر (۳) گذشته گان ماسیا ووش به صورت خدای

(۱) مهر به معنی آفتاب و خورشید، محبت و نام یکی از ارباب الانواع.

(۲) حریف به معنی همکار، همیشه و طرف در بازی یانبرد.

(۳) اساطیر به معنی افسانه ها.

نباتی تصویر یافته است. سیاوش یاخدای نباتی در ابتدا مانند یک قوه موهوم و مقدس بوده سپس با گذشت زمان و تغییر شرایط اجتماعی به انسان مبدل گشت و دارای صفات انسانی چون زیبایی، قهرمانی، وفاداری، راستی و غیره گردید. از این رو مردمان قدیم درباره سیاوش و برخی دیگر از قهرمانان چون رستم، اسفندیار، سهراب و غیره سرودها و افسانه ها و روایتهایی آفریده اند. چنانچه (نرشنی) در کتاب (تاریخ بخارا) میگوید:

«اهل بخارا در کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرودها را «کین سیاوش» گویند.» باز در همین کتاب در جای دیگر نوشته است:

«مردمان بخارا در کشتن سیاوش نوحه (۱) هاست. چنان که در همه ولایتهای معروف است و مطربان آن را سرود ساخته اند و میگویند. قوالان (سرودخوانها) آن را «گریستن مغان» خوانند.

به همین گونه افسانه سیاوش و دیگران در ازای هزاران سال وابسته به ساخت زنده گی مردم تغییر و تکامل یافته و سرانجام در قرن (۵) هجری توسط فردوسی خراسانی به صورت داستانهای حماسی، که شهرت عظیم جهانی یافتند، به نام «شاهنامه» تبدیل به کتاب بزرگی گشت. داستان «ویس و رامین»، داستان «رستم و اسفندیار» و بسیاری دیگر از داستانهای پهلوانی و قهرمانی نشان دهنده تمدن اجداد مادر دوره اشکانیان است.

(۱) نوحه به معنی گریه و زاری و شیون

بسیاری از آن داستانها در شاهنامه فردوسی نیز آمده است.

زبان اقوام آریایی:

چنانکه خواندیم، اقوام آریایی از سرزمین آریانا به نقاط مختلف چون سرزمین هند و پارس کوچ کردند. در نتیجه این مهاجرت ها زبان شان نیز به شعبه های مختلف تقسیم شد و به خانواده زبانهای هندواروپایی شامل گردید:

زبانها همیشه به یک حالت باقی نمانده و در اثر تأثیرات اجتماعی - تاریخی به مرور زمان بایک دیگر در میامیزند، انکشاف میکنند و یا از بین میروند. ما زبانهای اقوام آریایی را میتوانیم به سه گروه تقسیم کنیم.

۱. زبانهای باستانی

۲. زبانهای باستانی میانه

۳. زبانهای کنونی

قدیمترین زبان باستانی همان زبان اوستایی است، که کتاب زردشت به نام «گاتهایا گاتها» (سرودها) با آن نوشته شده است.

شرق شناسان تاریخ نوشتن «گاتها یا گاتها» را همزمان با ظهور زردشت دانسته اند. گروهی زمان آن را تا یازده قرن پیش از میلاد و کسانی دیگر تا (۶۰۰) پیش از میلاد میدانند. خط اوستایی دارای ۴۴ حرف بوده و از راست به چپ نوشته میشود است.

زبانهای باستانی میانه در سرزمینهای مختلف اقوام آریایی پس

از حکمرانی اسکندر مقدونی و جانشینان او پیش از پیدایش ادبیات و زبان
دری مورد استعمال داشته به آن زبانها کتابهایی نیز نوشته شده است،
که مهمترین آن پهلوی اشکانی، سغدی، خوارزمی، تخاری و غیره میباشد.
زبان پهلوی اشکانی زبان قوم پارتها، که در خراسان زنده گسی
میکردند، میباشد. کلمه پارتی یا پرتوی به مرور زمان به لفظ پهلوی تبدیل
یافت. این زبان از اواخر قرن یکم پیش از میلاد و اوایل قرن اول
میلادی آغاز یافته در قرنهای ۳-۴ میلادی رواج داشته است.
برخی از یادگارهای زبان پهلوی اشکانی، که به خط سریانی و ارمنی
میباشند، هنوز موجود است. مانند: کتاب «یادگار زریران» (زریر برآ-
در گشتاسب پادشاه بلخ بود و خود یکتن از پهلوانان نامدار آریانا بوده است.)
منظومه درخت آسوریک و غیره.

زبان سغدی در سغد یانه یعنی در حوزه دریای زرافشان و قشقه دریا
موقعیت داشته و هنوز یادگار این زبان در تاجیکستان، زرافشان
و نواحی سمرقند و بخارا و بدخشان باقیست.

زبان سغدی با الفبای مخصوصی، که ریشه اش از خط ارمنی گرفته
شده بود، از راست به چپ نوشته میشده است. قدیمترین نمونه این خط به
قرن ۲ پیش از میلاد تعلق دارد.

برخی از نمونه های خط سغدی در اوایل قرن بیستم از شهر
(تورفان) در ترکستان چین، که شامل برخی از سرودهای دینی آیین
مانوی میباشد و همچنان در سال ۱۹۳۳م در سغد از کوه (منغ) واقع

در تاجیکستان به دست آمده است.

زبان خوارزمی در خوارزم رواج یافته تا قرن ۱۳ میلادی یعنی
قاپس از استیلای عرب دوام کرد، که بعداً جای آن را زبان دری
و ترکی گرفت و خود از بین رفت. بعضی از نمونه های این زبان را
میتوان در کتاب ابوریحان البیرونی (۱) درباره عیدها و ماهها و روزها
یافت. این زبان نیز با خط مخصوصی، که از خط آرامی گرفته شده
نوشته میشده است. نمونه های قدیمی این خط، که در دست است،
به قرنهای ۳-۴ پیش از میلاد تعلق دارند.

زبان دیگری، که تا قرنهای ۷-۸ وجود داشت، زبان تخاری
است، که در تخارستان یعنی در ولایت های بین بلخ و بدخشان گفته
میشد. غیر از آن زبانهای پامیری، که تا هنوز دوام کرده اند، مانند:
(واخانی، اشکاشمی، یزغولامی و غیره) از جمله زبانهای قدیمی اقوام
آریایی میباشند. زبانهای کنونی مردم و اقوام آریایی زبانهای اند،
که هم اکنون در افغانستان، تاجیکستان شوروی، ایران و نیم قاره هند
و پاکستان گفته میشود. مانند: زبان دری پافارسی (در افغانستان و
تاجیکستان و ایران)، بلوچی (در بارچستان)، پشتو (در افغانستان و پختونستان)
کردی (در کردستان)، لاهیجی اوسیتی (در قفقاز) و غیره. مهمترین
زبانهای کنونی مردم آریایی زبان «دری» است، که در قدیم آن را
به نام «پارسی - دری» نیز یاد کرده اند.

(۱) آثار الباقیه

زبان دری یکی از زبانهای کنونی است، که در افغانستان، تاجیکستان و ایران و بعضی کشورهای دیگر گفته میشود. درباره منشأ این زبان عقاید گوناگونی ابراز شده است.

ملمتر آنست، که زبان دری از خانواده زبان اوستایی بلخی بوده و از لحاظ مکان و خویشاوندی در نواحی شمال افغانستان بلخ و تخارستان و پار دریاو به گمان غالب از زبان باستانی میانه تخاری و سغدی با پیوسته گی به پهلوی اشکانی و زبان کوشانی، که نمونه آن در سنگ نوشته بغلان از پلخمری به دست آمده است و با تأثیر و مایه گیری از لغات دخیل پهلوی تشکیل یافته و سپس در سده پنجم هجری در ایران کنونی نیز عمومیت یافته است.

این زبان در آخر دوره ساسانی و اوایل اسلامی یعنی در شرایط تشکیل نخستین دولتهای مستقل مرکزی چون طاهریان، صفاریان، مامونیان، سامانیان و غزنویان زبان عمومی ادبی و رسمی گردید و تا اکنون زبان ملی و رسمی کشورهای افغانستان و ایران و تاجیکستان شوروی میباشد.

شعر و موسیقی در گذشته :

گذشته گان ما باز بانهایی، که ذکرشان رفت، به آفرینش آثار ادبی پرداخته بودند، که متأسفانه اکثر آن آثار به نسبت حوادث ناگوار تاریخی نیست و نابود شده اند و مقدار اندکی از آن به ما رسیده است.

یکی از قدیمترین آثار ادبی، که به زبان باستانی یعنی اوستایی موجود است، کتاب «اوستا» است. این کتاب شامل (۵) بخش بوده و از همه قدیمتر آن «یسنا» (به معنی پرستش) است. جزمهم «یسنا» را «گائاه» تشکیل میدهد که زردشت بنیانگذار آیین بهی (۱) آن را در سه هزار سال پیش از امروز سروده است.

بخش دوم «اوستا» «یشت» (به معنی عبادت و نیایش بوده، که از لحاظ قدامت آن را برابر «گائاه» میدانند.

بخش سوم «اوستا» و نذیداد» به معنی (دعاها) است.

دو قسمت آخر «ویسپرد» «پیشوا» و «خرده اوستا» است. بخش بزرگ اوستا شعر تشکیل داده است.

«گائاه»، که کهنترین بخش اوستاست، نیز به شعر است. «گائاه» به معنی سرودهاست، که این سرودها همراه با موسیقی و آواز در هنگام عبادت در آتشکده ها خوانده میشده است.

گائاه از اشعار هجایی تشکیل شده است، یعنی هر مصرع آن از روی شماره های هجاهای مساوی ساخته شده و با فشارهای معین به دو یا سه حصه جدا میشوند.

از زبانهای میانه باستانی مانند: سغدی زبان پارسی پهلوی اشکانی نیز بعضی آثار به جا مانده است. مثلاً زبان سغدی در ترکستان شرقی به خط سغدی قطعه های شعری، که ترجمه یادگارهای ادبی هند و بودایی است و داستانهایی از افسانه و ستم نیز در آن وجود دارد، به دست است.

(۱) آیین بهی مراد دین زردشتی است.

از زبان پهلوی اشکانی نیز آثاری هستند، که یکی از آن داستان «ایاد کارزیران» یا «یادگارزیران» (۱) و دیگری منظومه «درخت آسوریک» میباشد.

داستان «یادگارزیران» واقعه جنگ پادشاه بلخ گشتاسپ را با- جاسپ تورانی و کشته شدن برادر گشتاسپ، زریر و کار نامه های پسر او بستور را بیان میکند.

«درخت آسوریک» هم اثری شعری بوده مناظره درخت خرما و بزرا احتوا کرده است.

از دوره پهلوی ساسانی آثار بیشتری وجود دارد. یکی از آن داستان «کارنامه اردشیر بابکان» میباشد. این اثر هم سرگذشت قهرمانهای قدیمی چون اردشیر بابکان، شاه پور پسر او و هر مز پسر شاه پور را در بر دارد. غیر از این کتابهای بسیار دیگر نیز، که در اثر حمزه اعراب نابود گشته اند و قسمت باقیمانده آنها را پس از ترجمه به عربی یادری ترجمه نموده اند، باقیست، که در دوره های پیشین نگاشته شده بودند. از جمله داستانهای قهرمانی «خدا ینامه»، «بهرام چوبین» و یا برخی از قصه ها چون «کلیله و دمنه»، «سندبادنامه»، «مزدکنامه»، «بختیارنامه» و غیره از نمونه های ادبی دوره قدیم به شمار میروند.

در زبانهای میانه باستانی نیز چه در شعر چه در نثر کتابها و نوشته های

(۱) کلمه «ایادکار» بعداً «یادگار» شده است. این کلمه از «یاد» یعنی هوش، حافظه و «کار» به معنای جنگ و واقعه بوده کارنامه زریر برادر گشتاسپ را بیان میدارد.

در دست است. از جمله شعرهایی، که باقی مانده اند، به گونه هجایی سروده شده اند.

در اول شعر از مصراع آزاد یعنی بدون قافیه آغاز شده است.

یکی از شاعران قرن چهاردهم میلادی ابوطاهر خسروانی از روی عادت و تقلید بهترین نمونه شعر بی قافیه دری (شعر آزاد هفت هجایی) را سروده است.



در گذشته با سه نوع شعر بر میخوریم:

۱. «سرود» یا سرود «خسروانی»، که آن را در آتشگاهها در ستایش

اهورامزدا «خدای نیکی» و در ستایش پیشوایان میسرودند و میخواندند.

۲. چکامک امروز «چکامه» این نوع شعر از گونه اشعار غنایی

«عاشقانه» بوده، که در وصف عشق بازیهای پهلوانان و غیره سروده

میشده است.

۳. «ترانک» که امروز آن را «ترانه» میگوییم. نوع شعر سه

مصراع عی بوده است.

در گذشته مور دنظر ما این گونه اشعار معمولاً با موسیقی یکجا خوانده

میشده اند. درباره موسیقی دانان و نوازنده گان قدیمی معلومات مفیدی

در کتابهای قدیمی آمده است. در آتشگاهها و مراکز دینی، اوستا خاصتاً

«یسنا» یا «سرود» خوانده میشده است.

باستانشناسان و تاریخدانان از کشفیات باستانشناسی خود نمونه-

های زیادی از هنر و صنعت گذشته گان ما گردآوری کرده اند.

یکی از قدیمترین نمونه‌ها نقش‌هایست، از دختران نوازنده در یکی از سیج‌های بامیان در حال نواختن چنگک و آلات دیگر و همچنان در «پنج‌گه‌گنت» تاجیکستان شوروی نیز تصاویری از نوازنده‌گان قدیم موجود است، که در حال نواختن آله‌های موسیقی اند.

در گذشته آله‌های موسیقی دو گروه بوده اند، یکی آله‌های موسیقی رزمی و دیگری بزمی (۱).

آله‌های موسیقی رزمی مانند: کرفای، «کار نای - نای جنگی»، کوس «دهل» و غیره.

آله‌های موسیقی بزمی مانند: چنگک، سرود، عود، دف، چغانه، دف دورویه، بربط، رباب، رود و غیره.

پرده‌های موسیقی:

نام پرده‌های موسیقی قدیمی مادر دیوانهای شعر او کتابهای نشر قدیم زیاد به چشم می‌خورد. از آن جمله «سی‌پرده» است، که باربد (۲) آن را به وجود آورده بود. آهنگ‌هایی نیز بوده به نامهای گوناگون چون اورامن و غیره.

منوچهری شاعر هم در سده پنجم ه. ق در برخی از اشعار و قصاید خویش از پرده‌های موسیقی یاد کرده است. مانند: خسروانی،

(۱) بزم به معنی جشن، مهمانی، مجلس عیش و عشرت

(۲) باربد نام مطرب خسرو پرویز و در لغت به معنی صاحب اجازه مرکب از بار و بد چون موبد، سپهد

ماورالنهری، آیین جمشید، گنج‌شایگان، گنج‌باد آورده، آرایش خورشید، باد نوروزی، باغ شیرین، چغانه، راست، ساز نوروزی، سبز بهار، سبز - در سبز، سوگت سیا ووشان ۰۰۰، که تا ۱۳۰۰ نام می‌رسد.

همپای پیشرفت شعر و موسیقی در قدیم حرفه نوازنده‌گی نیز ترقی یافت. مشهورترین هنرمندان در دوره ساسانیان باربد است، که هم شاعر بوده و هم بزرگترین استاد موسیقی.

غیر از آن نام عده از نوازنده‌گان دیگر نیز در کتاب‌ها آمده است. مانند: نکیسا، بامشاد، رامتین، سرکش، سرکب و غیره.

مردم همواره بر ضد امویان و عباسیان و در برابر نیروهای، که ملیت آنان را تهدید میکردند، مدت چند صد سال دامن گسقرده و مردم این نواحی به مقاومت و مبارزه خود ادامه دادند.

خلافت امویان، که در حقیقت پس از خلفای راشدین آغاز سلطنت دوره اسلامی بود، به علت پیش گرفتن سیاست خشن و تعصب آمیز با ممالک فتح شده و نیز جور و ستم و استثمار این سرزمین ها و تحقیر و توهین مردم این ممالک نارضایتی، مخالفت و تفرش شدیدا هل خراسان را برانگیخت. (۱)

خراسانیان، که ملت متمدن و با فرهنگ و صاحب سرزمین حاصلخیز و پر نعمت بودند و تمدن خراسان و فضای زنده گی طبیعی و اجتماعی این سرزمین به آنان مناعت و غرور خاصی بخشیده بود، همواره از تحقیر و توهین فرماندهان بیگانه و حکام محلی، که از طرف خلافت اموی تعیین میشدند، رنج میبردند.

با وجودیکه آیین اسلام به موجب نص (۲) کلام الله مجید مسلمانان را از عرب گرفته تا عجم (۳) برادر و مساوی با یکدیگر میداند و در پیشگاه خداوند سید قریشی و بنده حبشی جز در پرهیزگاری بر یکدیگر برتری ندارند، ولی در دوره زمامداری اموی، غلامان و برده گان، که از ممالک مفتوحه به دست آمده بودند و به نام (موالی) خوانده

(۱) انگیزختن به معنی شوواندن و به حرکت آوردن

(۲) نص به معنی کلام صریح و آشکار، که جز یک معنی از آن گرفته نشود.

(۳) عجم به معنی غیر عرب چون ترک و افغان و غیره

فصل دوم

استیلای عرب و ادبیات دری تاسده چهارم ه. ق

نخستین دسته سپاهیان عرب در حوالی سال ۲۰ ه. ق برابر با (۶۴۱ م) از فارس گذشته به خراسان هجوم آوردند. به هنگام حمله عرب در خراسان فرماندهان مختلفی حکومت داشتند. «شاران» در غور، «شیران» در بامیان، «رتبیلان» در کابل، «لاویکها» در غزنه و گردیز و سایر خانواده های ملی ما، که از میان فرزندان این آب و خاک برخاستند و پشتیبان بناهای فرهنگی و اجتماعی ما بودند.

در این هنگام در خراسان و ماورالنهر دولت مستحکم و استواری، که بتواند جلوی این حمله را بگیرد، نبود. به علت پراکنده گی فیودالی و نبودن اتفاق در میان دولت های کوچک و جدا از هم محلی هر یک در حالت ناستواری و ضعف قرار داشتند. عربها با استفاده از این وضعیت توانستند، به تدریج ولایات خراسان را بگیرند، ولی شورش و طغیان های (۱)

(۱) طغیان به معنی گردنکشی، گستاخی و از اندازه تجاوز کردن

میشدند، در گدال خواری و بی مقداری میزیستند. این اوضاع سبب شد، تا بسیاری از موالی و برده گان خراسانی گذشته تاریخی و فرهنگی استوار سرزمین حماسه آفرین خود را فراموش نکنند و در پی بزرگداشت مفاخر تاریخی و ملی خویش بر آیند:

نهضت‌های مردمی و آزاد یخواهانه عصر اموی نیز توسط برده گان یا موالی، که قامت آزاده‌شان زیر بار استثمار و بهره کشی کار داران اموی و سیاست تعصب آمیز و ظالمانه ایشان خم شده بود، به راه افتاد. هر چند ملل خراسان دین و آیین اسلام را پذیرفتند، ولی بر ضد تسلط اعراب به مبارزه ادامه دادند.

نهضت‌ها (۱) و مبارزات مردم خراسان و ماورالنهر و فارس عموماً به دو شکل جریان پیدا کرد، یکی شورشها و مبارزات مسلحانه دیگر مبارزه عقیدتی و فکری بر ضد اعراب.

داغترین کانون مبارزات مسلحانه در خراسان و ماورالنهر بود. نخستین سردار نامی این جنبش آزادیخواهانه ابو مسلم خراسانی بود. پدرش «بنداد هر مزد» نام داشت، که پیش از پذیرش دین اسلام کیش (۲) زردشتی داشت. نام دوران کودکی ابو مسلم (بهزادان) بود، که پسانها به نام ابو مسلم عبدالرحمن مشهور گشت.

در نتیجه مبارزات ابو مسلم و یارانش و مردم خراسان، خاندان

(۱) نهضت به معنی برخاستن، قیام کردن، جنبش و حرکت
(۲) کیش به معنی آیین و مذهب

اموی از خلافت خلع (۱) شدند و دو دمان عباسی به زور تدبیر و شمشیر این هموطن فرزانه مابرا کرسی خلافت نشستند. اثرات این نهضت در زنده گی تمام ملل اسلامی خاصه در کشور مائثرات نیکویی به بار آورد، که به سود دسته های ملی و وطنپرست و توده زحمتکش بود. در فشی، که ابو مسلم برافراشت، نخستین درفش خراسان در دوره اسلامی است.

همچنان بر ضد عباسیان و کار داران محلی آنها از جانب مردم خراسان، ماورالنهر و فارس قیامها به پیشوایی «سناد»، «معید جولاه»، «حسین بن رقاد نیمروزی»، «استاد سیس هر وی»، «هاشم بن حکیم المقنع»، «حمزه سیستانی»، «طاهر فوشنگی» و «یعقوب لیث صفاری» صورت گرفت، که بر ضد تسلط اعراب و برای آزادی میهنشان رزمیدند و همراه با مردم دست به مبارزات سرسختانه مسلحانه زدند و در فرجام جام شهادت نوشیدند، که نام گرامی این نامداران تاریخ مردمان خراسانی همواره بر تارک (۲) تاریخ نهضت‌های استقلال طلبانه این سرزمین و سرزمینهای همسایه میدرخشد. در نتیجه کوشش آنها بود، که مردمان خراسان و ماورالنهر و فارس به استقلال سیاسی دست یافتند و رفته رفته از تسلط دارالخلافه بغداد و دمشق رها گشتند.

در قسمت نهضت‌های فکری و عقیدتی مردم این نواحی باید گفت،

(۱) خلع به معنی برکندن و عزل کردن.

(۲) تارک به معنی فرق سر.

که نهضت «شعوبیه» از مهمترین نهضت‌های سیاسی و دینی بود، که بر ضد تسلط سیاسی و فرهنگی اعراب به وجود آمد. هچمنان جنبش «خرم دینان» و جمعیت اسماعیلیه از مهمترین نهضت‌های فکری و دینی این دوره است.

اوضاع مدنی و ادبی در دوران استیلای عرب :

تا پایان قرن اول و قسمتی از قرن دوم مسلمانان به علوم عقلی توجهی نکردند، ولی از آن هنگام، که سایر ملل یعنی مردم عراق و آسیای صغیر و خراسان با مسلمانان اختلاط (۱) یافتند، به تدریج به کارهای مختلف مملکتی و اجتماعی دخالت کردند. طبعاً اطلاعات و آداب و افکار خود را به دیگر مسلمانان آموختند، یا خود از اطلاعات و دانش‌هایی، که پیش از ورود به دین اسلام داشتند، استفاده کردند و چون این اقوام دارای سابقه دراز علمی و فرهنگی بودند، معاشرت (۲) آنان با مسلمانان باعث شد، که ایشان نیز اندک-اندک به کارها اشتغال ورزند. پیداست، که پاره‌یی از احتیاجات عمومی مانند نیازمندی به مسایل طب و ریاضی مسلمانان را وادار به توجه به علوم عقلی کرد. اکنون در میان تمام ملل اسلامی مردمی، که بیش از دیگران در ایجاد نهضت علمی بین مسلمانان مؤثر واقع شد، خراسانیان است. با آن که عربها اکثر کتابخانه‌ها و کتابهای علمی و فرهنگی گذشته‌گان ما را نابود کردند و رسم الخط

(۱) اختلاط به معنی باهم در آمیختن

(۲) معاشرت به معنی باهم دوستی و آمیزش کردن

گذشته چون سغدی، تخاری و غیره را بر انداختند (۱) و جای آن را به رسم الخط و الفبای عربی دادند. باز هم در پایان قرن سوم (ه.ق) بود، که از میان خراسانیان دانشمندان بزرگی، که هر يك در رشته‌های مختلف دانشها دارای تألیفات مهمی بودند، ظهور کردند. در این جا به ذکر برخی از آنان، که از اواسط قرن دوم به بعد به تدوین (۲) آثار خود پرداختند، میپردازیم :

احمد بن عبدالله الحاسب مروزی (ستاره شناس)، ابو عبدالله محمد بن موسای خوارزمی، ابو معشر بلخی، احمد بن طیب سرخسی (از بزرگترین علمای ریاضی و نجوم دنیای قدیم)، محمد بن موسی (عالم هندسه)، ابوزید بلخی و ابونصر فارابی (از بزرگترین دانشمندان دنیای قدیم، که در رشته‌های طب، جغرافیه، فلسفه، نجوم و ادبیات از سر آمدان جهان علم آن دوره به شمار میروند) از آن جمله میباشند، که برخی از کتابهای آنان در سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی در اروپا به زبانهای زنده ترجمه و چاپ شده است.

شاعران دری گوی و شعر عربی :

چنانکه در گذشته گفتیم، در نهضت‌های فکری ملل خراسان بر ضد عرب جنبش شعوبیه بسیار پر دامنه و ثمر بخش بود. شعوبیه کسانی بودند، که در برابر غرور نژادی بیش از حدی، که برخی از اعراب

(۱) بر انداختن به معنی از میان بردن و نابود کردن

(۲) تدوین به معنی جمع کردن، فراهم کردن و تألیف کردن

باز
باز

داشتند و دیگران (غیر عرب) را بنده گان آزاد کرده خود میدانستند، نه فقط منکر ادعای تفوق آنها بودند، بلکه تمام اقوام عالم را مساوی می‌شمردند و مفاخره و تعصب (۱) عرب را مخالف اسلام و شأن ملی خود میدانستند و رد میکردند. شعوبه میگفتند، که اعراب هیچگونه مزیتی بر اقوام دیگر ندارد.

از او آخر عهد اموی معرکه (۲) شعوبه گرم شد. جمعیت شعوبه را بیشتر روستایان و برده گان و پیشه‌وران تشکیل میدادند و بدون تردید سبب خشم و شورش این جمعیت ظلم و ستم و بهره‌کشی بود، که در روزگار بنی امیه رواج داشت.

برخی از متفکران و دانشمندان شعوبی در شعر و نثر از مفاخر ملی و بزرگان قوم و عظمت و شکوه سرزمین خود در برابر اعراب یاد کرده‌اند. یکی از بزرگترین شاعران و رجال شعوبی بشار بن بردتخارستانی متوفی ۱۶۷ هـ. ق شاعر عربی گوی خراسان بود، که اشعار زیادی در ستایش نیاکان و سرزمین خویش و نکوهش متجاوزان دارد.

همچنان متوکل، که از ندیمان المتوکل خلیفه عباسی بود، به یعقوب لیث صفار پیوست و شهرهای زیادی در ستایش عظمت سرزمین و مردم خود سرود. او بود، که از جانب یعقوب لیث به خلیفه عباسی به عربی نوشت، که ترجمه آن این است:

(۱) تعصب به معنی جانبداری از امری بيمورد

(۲) معرکه به معنی میدان جنگ، جای نبرد و زد و خورد

«من فرزند بزرگانم از نسل جمشید». همچنان «خریمی» شاعر مشهور سغدی و ثابت نیز اشعاری به زبان عربی سروده‌اند.

طلیعة نخستین شعر در ی طاهریان و صفاریان

پس از مبارزات گوناگون مردم خراسان و فارس و ماورالنهر به کوشش فرزندان برومند (۱) خراسان یعقوب لیث صفار (۲) استقلال سیاسی خراسان اعلام گشت، که بعدها توسط سامانیان مستحکمتر گردید. نخستین شاعران ما، که نامشان به ما رسیده و به زبان در ی شعر سروده‌اند، در همین دوره زنده‌گی می‌کردند.

شاعرانی، که پس از استقلال سیاسی ملی در نیمه دوم قرن سوم هجری به زبان در ی شعر سروده‌اند، اینها بودند: محمود و ارق هر وی، بسام گرد، حنظله بادغیسی، پیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی. از سروده‌های این شاعران، تنها ۵۸ بیت باقی مانده است، که مضمون آن اکثر پند و اخلاق و وصف است.

طاهریان (۲۰۵ - ۲۵۹ هـ. ق):

طاهر، که از جانب مادر تاجیک و در ی زبان بود و به شعر و ادب علاقه داشت، در سال ۱۵۹ هـ. ق به دنیا آمد. در زمان

(۱) برومند به معنی باردار، میوه‌دار، خرم، شاداب و کامیاب

(۲) صفار در لغت به معنی رویگر

صفریان (۲۴۵ - ۲۹۰ ه. ق.):

پس از طاهر، که به نیرنگ خلیفه عباسی کشته شد، یکی دیگر از فرزندان این آب و خاک، که در يك خانواده فقیر و یگر «مسگر» زاده شده بود، یعقوب لیث صفار است. او نخست از جمله عیاران سیستان بود. هنوز کودک بود، که از دهکده قرنین، که بنا به روایات تاریخی آخور رخس و ستم در آنجا بود، به زرنج آمد و شاگرد رویگر شد و ماهانه ۱۵ درم مزد می گرفت. در زرنج با عیاران سیستان، که بر ضد ستم و اجحاف (۱) زمامداران عرب میرز میدانند، آشنا شد.

یعقوب به زودی در صف عیاران آنجا به درجه سرهنگی رسید. تا سال ۲۶۹ ه. ق تمام ولایات خراسان با وی بیعت (۲) کردند، ولی در بار خلافت خود را مواجه با خطر دیده خواست، با وعده (۳) و وعید یعقوب را از عزمش منصرف سازد. خلیفه حیلہ های زیادی به کار بست، ولی هیچکدام کاری نیفتاد و روز تا روز در میان مردم براعتبار یعقوب افزوده میشد. در سال ۲۶۲ ه. ق سپاه خراسانیان به سر کرده گی یعقوب لیث در محلی به نام دیر العاقول

(۱) اجحاف به معنی تعدی، ظلم و زیاده روی

(۲) بیعت به معنی عهد و پیمان

(۳) وعده و وعید نخستین به معنی نوید و آگاهی از خوشی و دومی آگاهی

از خطر و بیم

امارت (۱) خود برای استقلال سرزمینهای خراسان بر ضد خلافت عرب قیام کرد و خراسان به زودی مرکز جوش و خروش ملی گردید. کوششهای طاهر نیز از نخستین کوششهای ثمر بخش برای استقلال خراسان از سلطه (۲) اعراب بود.

چنانکه قبلاً هم گفتیم، خراسان پایگاه ترقی زبان و ادبیات دری بود و تا چند قرن پیاپی شهرهای عمده آن هرات، غزنه، نیشاپور و ماورالنهر از مراکز بالنده گی (۳) علوم و ادبیات به شمار میرفت.

از معروفترین شاعران سرزمین مادر دوره طاهریان یکی حنظله بادغیسی است. حنظله دیوانی در شعر داشته است، که بنا به روایت نظامی عروضی احمد بن عبدالله خجستانی (از امرای صفاری) آن را دید و خواندن شعری از آن در حال وی مؤثر واقع شد و به جسارت وی افزود. تاحدی، که از کار خرابنده گی (خرکاری) به امارت خراسان رسید و آن قطعه حنظله چنین است:

مهوری گره به کام شیر در است شو، خطر کنز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عزو نعمت و جاه یا چو مردانت مرگت رویاروی
وفات حنظله را در حدود ۲۲۵ ه. ق نوشته اند.

طاهریان همه افراد وطنپرست و طرفدار استقلال سرزمین خود بودند.

(۱) امارت به معنی فرمانروایی

(۲) سلطه به معنی قدرت، توانایی چیره گی، و فرمانروایی

(۳) بالیدن به معنی نمو کردن و فخر کردن

با لشکر خلافت، که زیر فرماندهی شخص خلیفه به جنگ آمده بود، برخورد. در این برخورد در اثر حيلة خلیفه سپاه خراسان شکست دید و عقب نشست. یعقوب این شکست را مایه شرمساری خود میدانست و میخواست، آن را تلافی (۱) کند، زیرا او هرگز شکست نخورده بود. بنا بر آن با تلاش بسیار سپاه شکست خورده خود را دوباره تنظیم کرد و آماده جنگ با خلیفه شد، ولی در همین احوال به بستر بیماری افتاد. میگویند اندوه شکست دیرالعاقول او را رنجور کرد. درینحال خلیفه، که هنوز از او در هراس (۲) بود، نزد او نماینده فرستاد. یعقوب با وجود بیماری نماینده خلیفه را به حضور پذیرفت. آنروز در بالینش (۳) شمشیر باقدری نان و پیاز گذاشته بودند. چون نماینده خلیفه پیام خود را گفت، یعقوب رو به او کرد و گفت: به خلیفه بگو. اگر زنده ماندم، همانا میان من و تو جز شمشیر نخواهد بود. من در کودکی جوانی بانان و پیاز زنده گئی کرده ام. اگر در جنگ با تو شکست بخورم دوباره به سوی نان و پیاز برمیگردم و به آن قناعت میکنم. فرستاده خلیفه باز گشت. اما دریغ، که یعقوب دیگر از بالین بر نخاست و پس از شانزده روز بیماری در سال ۲۶۵ هـ. ق چشم از جهان بست و در بار خلافت از خطر بزرگی نجات یافت.

(۱) تلافی به معنی جبران کردن

(۲) هراس به معنی ترس و خوف

(۳) بالین به معنی بستر و بالش

یعقوب مردی خردمند با وقار و وطنپرست بود. به تجمل علاقه نداشت و با ساده گئی زنده گئی میکرد. غالباً به پاره نمدی، که طول و عرض آن از چند بلیست نمی گذشت، میشست و سپرش را در پهلوئی خود مینهاد و بر آن تکیه میکرد. اگر میخواست بخوابد، پارچه یی را زیر پای می افکند و سر را بر سپر نهاده میخفت. غذای او نیز همینطور ساده و بی تکلف بود. یگانه تفریح او تماشای بازی و ورزش کودکان و جوانانی بود، که خودش آنان را در خانه پرورش میداد.

او سخت دوستدار فرهنگ و ادب سرزمین خود بود. روزی که بردشمنان پیروزی یافت، شاعرانی او را به زبان عربی شعر گفتند. نپسندید و گفت:

« چیزی، که من اندر نیابم چرا باید گفت. » محمد بن وصیف، که دبیر سایل او بود، نزدیک آمد و قصیده ئی در ستایش یعقوب و کارنامه او به زبان دری بیان کرد. یعقوب را پسند افتاد. زبان مادری او، که دری بود، آنرا سخت گرامی میداشت.

یعقوب یکی از رجال نامدار تاریخ کشور ماست و نام او از جاودانه نامهای این دیار. پس از او جانشینانش همه بر سیرت او رفتند و افراد وطنپرست و معتقد به تاریخ و فرهنگ خراسانی بودند.

یعقوب رامیتوان از حامیان بزرگ فرهنگ و زبان دری دانست.
در دوره او و تا قرنهای بعدی پاسداری از زبان دری و فرهنگ آن
خصوصیت مهم تکامل جامعه ما را تشکیل میداد.

از شعرای معروف دوره صفاریان فیروز مشرقی، ابوسلیک گرگانی و
محمد بن وصیف سیستانی است. نمونه شعر ابوسلیک گرگانی:
خون خود را اگر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کار بند و گوش دار

فصل سوم

ادبیات دری در سده چهارم هجری

دوره مرکزیت فیودالی سامانیان

در صفحات گذشته خواندیم، که جنبشهای آزاد یخواها نه در
خراسان، ماورالنهر و فارس به سر کوده گی رهبران آزادیخواهی چون
ابومسلم، سبناد، استاد سیس، مقنع، طاهر فوشنگی و یعقوب لیث
صفار صورت گرفت و بر سیادت (۱) استیلاگران عرب ضربات کشنده
وار دکرد، که در نتیجه آن استقلال این سرزمینها از طرف دستگاه
خلافت عرب تا حدودی به رسمیت شناخته شد.

سامانیان پس از طاهریان و صفاریان، سومین خانواده بی بودند،
که دولت مستقلی را در خراسان و ماورالنهر به وجود آوردند. جد
سامانیان شخصی به نام سامان (سامان خدا) و یکی از بزرگان بلخ بود.
سامانیان مدت ۱۲۲ سال در ماورالنهر و خراسان و بخشی از فارس
حکمرانی کردند.

(۱) سیادت به معنی بزرگی و آقایی

اسمعیل سامانی حاکمیت پراگنده فیودالی ماورالنهر و خراسان را برهم چید و به جای آن یک دولت مرکزی فیودالی تاجیکان را، که مرکزش شهر بخارا بود تشکیل نمود، البته شرایط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایجاب چنین دولتی را مینمود، زیرا جریان جدا شدن از نوع اقتصاد روستایی و پیداشدن مراکز تولیدی پیشه وری در شهرها، دلبنده گی های اقتصادی و فرهنگی میان ولایتها و دولت های جداگانه، جدی شدن کشاکشای صنفی، ضرورت جلوگیری کردن از تاخت و تاز بادیه نشینان و غیره در جامعه ریشه دوانیده بود. میان توده های وسیع مردم و طبقات پیشگام اجتماعی جریان متحد ساختن مناطق ماورالنهر و خراسان جداً احساس میشد. اندیشه متحد ساختن سرزمینهای تاجیک نشین، که پیش از این هم در بین عامه مردم وجود داشت، مخصوصاً در این هنگام قوت گرفت.

وضع اقتصادی:

وضع اقتصادی خراسان و ماوراالنهر هم آمیختگی خاصی با ساخت دولت سامانیان داشت. این وضع بر اساس فعالیت های اقتصادی توده های مردم یعنی دامداران (مالداران)، بزرگان و پیشه وران به وجود آمده بود. تقریباً در تمام نواحی ماورالنهر و خراسان برز (۱) پخته، پرورش ابریشم، صنایع دستی، پیشه وری و بافنده گی ترقی زیادی کرده بود. چنانچه در شهرهای بزرگ خراسان چون بلخ، هرات، نیشاپور،

(۱) برز یا بزریه معنی کار، عمل و کشت و زراعت و برزگر به معنی زارع است

تخار و بدخشان و در ماورالنهر در شهرهایی چون سمرقند، بخارا، مرو، چاچ (تاشکند) و غیره تجارت و صناعت رونق زیادی داشت.

گوزگان (جوزجان) در صنعت (۱)، نمد مالی، دامپروری، قالین بافی، گلیم و سترنجی بافی، طلاکاری، نقره سازی، آهنگری و مسگری شهرت زیادی داشت. در شهر بست کرپاس بافی و صابون سازی و در شهر غزنه، که مرکز مهم تجارتنی این دوره و دوره های پسینتر به شمار میرود پیشه وری، اسلحه سازی و انواع دیگر صنایع ترقی زیاد کرده بود. در غر جستان برزگری، کشت غله، اسلحه سازی و همچنان مالداری و پرورش مواشی و در ولایت بدخشان و تخار علاوه بر مالداری دار و سازی و استفاده از سنگهای قیمتی چون لعل و لاجورد و غیره رواج داشت و از آن اشیا گرانبه و تجملی میساختند.

شهر بلخ، که بر سر شاهراه ابریشم و راه تجارتنی هند واقع شده بود، مرکز مهم تجارتنی شناخته میشد. این شهر بزرگ، که از لحاظ مدنیت در این دوره از مهمترین شهرهای شرق به شمار میرفت، دارای رسته ها و بازارهای بزرگی بود، که در آن انواع گوناگون محصولات صنعتی از داخل و خارج عرضه (۲) میشد.

همچنان در دوره سامانیان در ماوراالنهر، مرو با تولید پارچه های ابریشمین و سمرقند، اووگنج و ترمذ با کلالی و ظرفهای نقره بین، مسین، برنجین، بخارا و بلخ و جوزجان در قالین بافی و پارچه های ابریشمین

(۱) صنعت به معنی کار، پیشه و هنر

(۲) عرضه به معنی پیش کردن چیزی برای فروش

معروف بودند. در این دوره روابط تجاری خصوصاً با کشورهای شرق نزدیک چون ایران، عراق، شرق دور، اروپای شرقی و غیره ترقی زیاد کرد.

وضع اجتماعی:

با وجود ترقی نسبی اقتصاد در این دوره وضع اکثریت مردم بسیار بد بود. مردم با تنگدستی و در مانده گی زنده گی به سر میبردند. فیودال ها یعنی طبقه استثمار گر بر عکس، صاحب همه گونه نعمت و ثروت بود. فیودالها، پادشاهان، امیران و درباریان پیر حمانه مردم را غارت میکردند. کار داران و مأموران دولتی در هنگام اخذ مالیات بیش از حد لازم از آنها مالیات میخواستند. روشن است، که در چنین شرایط توده زحمتکش (بزرگان، پیشه‌وران برده گان و غیره) از ستم آنها به جان رسیده دست به شورشهایی میزدند. چنانکه در سالهای ۲۶۱ تا ۲۶۲ ه. ق در اطراف بخارا از این گونه شورش روی داد. همچنان در میان دانشمندان و روشنفکران پیشگام آن دوره چون قرمطیه، اخوان الصفا، عیاران (جوانمردان) و غیره گروههای تشکیل شده بود. این گونه حوزه ها و جمعیتها در قرن ۴ نفوذ بسیار داشتند. مثلاً اسماعیلیها (قرمطیه) در بلخ، سیستان، هرات، بخارا، تاشکند و مهمترین شهرهای آن دوره و حتی در دربار سامانیان کارهای تبلیغاتی انجام داده و بعضی پادشاهان سامانی را مانند نصر بن احمد سامانی و وزیر

معروف ابو الفضل بلعمی و شاعر آن زمان رودکی را هم به سوی خود جلب کرده بودند. طرفداران قرمطیه به تربیه و تعلیم مردم اهمیت خاصی داده به آموزش دانشهای یونانی، که آن را بهترین وسیله اصلاح فکر و عقیده میشمردند، اهمیت بسیار میدادند. به همین جهت برخی از دانشمندان از آن جمله ابو علی سینا، که از خاندان قرمطی اسماعیلی بود، به علم و دانش یونانی اهمیت ویژه ای داده است. کتابها و رساله هایی هم به زبان دری نوشته است.

غیر از مبارزات صنفی میان بهره دهان و بهره کشان، در بین خانواده ها و طبقات حکمران نیز اختلافها و ضدیتهایی پیدا میشد، که این گونه ضدیتها به ویژه در نیمه دوم سده چهارم خیلی شدید گردیده و بنیاد دولت سامانی را سست و لرزان نموده بود. چنانچه فیودالهای بزرگ به سیاست مرکزیت بخشیدن دولت مخالفت کرده همواره میکوشیدند، که از حکومت مرکزی جدا و مستقل باشند. آنها حتی از دادن مالیه سرکشی میکردند. از این اوضاع دولت سامانیان هم از جهت اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی صدمه های بزرگی دید. هنگامی که در نیمه دوم سده (۴) سرکشهای فیودالهای بزرگ زیاد شد و به حکومت مرکزی مساعدت نکردند و به تاراج (۱) کردن دهقانان باز هم افزوده شده این بحران (۲) سبب شد، تا دولت سامانی در سال

(۱) تاراج به معنی غارت چور و چهاول کردن

(۲) بحران به معنی آشفته گی و تغییر حالت ناگهانی

۳۹۵ هـ. ق به دست قره خانیان، که از ترکستان شرقی آمده بودند، به کلی از میان برود.

زبان:

زبانی، که در قرن چهارم هجری (۱۰ میلادی) در خر اسان، پارس و ماورالنهر معروف و رسمی بود، آن را زبان «پارسی-دری»، «دری» و یا «پارسی» میگویند. این زبان یکی از بزرگترین شعبه های زبان باختری بوده و در اثر تأثیر و آمیزش با زبانهای سغدی، پارتی (پهلوی اشکانی) و دیگر زبانهای مردمان آریایی به تدریج انکشاف یافت و به حیث زبان عمومی و ادبی تاجیکها درآمد.

از نیمه دوم قرن سوم (میلادی) شاعران و نویسندگان ما به زبان دری به نوشتن شعر و نثر آغاز کردند. در سده (۴) هجری (۱۰ میلادی) نیز این زبان در دولت مرکزی فیودالی بازم رواج یافت و پخته تر گشت. نویسنده گان و شاعران مادر سده (۴) مانند بلخی، رودکی، دقیقی، فردوسی، ناصر خسرو و دیگران زبان خود را «پارسی دری»، «دری» و «پارسی» گفته اند.

از این گفته ها آشکار میشود، که زبان دری يك باره به وجود نیامده است. این زبان همانند هر زبان دیگر با ساختمان معین گرامری، صوتی و اساس لغوی آن محصول چندین قرن تکامل میباشد. یعنی نمیتوان گفت، که زبان دری در دوره سامانی به وجود آمده است، زیرا دامنه آن به دوران قبل از اسلام میرسد، ولی آنچه، قابل یاد آور است، آن است،

که در دوره سامانیان شعر و نثر دری فراخنای (۱) بیشتری پیدا کرد و دارای اعتبار فرهنگی زیادی گشت.

زبان، که از گذشته های خیلی دور به حیث عامل ارتباط میان مردمان به وجود آمده است، همراه با تاریخ مردم و وضع اقتصادی و اجتماعی آنان یکجا انکشاف میکند. مردمان تاجیک پیش از سده ۹ و ۱۰ م (۳ و ۴- هـ. ق) راه دوز و دراز تاریخی را طی نموده بودند. ترقی کشاوری، دامداری (مالداری)، پیشه وری و به میان آمدن الفبا و خط، بنا یافتن شهرهای بزرگی چون بلخ، هرات، سمرقند، بخارا، نیشاپور و غیره و به میان آمدن دولت مرکزی همه اینها به انکشاف این زبان یاری رسانده است.

آثاری، که از قرنهای سوم و چهارم موجود است، نشان میدهند، که این زبان دارای ترکیب پذیر لغوی فراوان بوده است. زبان تاجیکی دری دارای گرامر کاملاً مرتب نیز بود، که در آن همه اجزای کلام و انواع جمله های (ساده یا مرکب) جاداشت.

در فرجام میتوان گفت، که مهمتر از همه آن که زبان دری در این دوره دارای ظرفیت هنری و بدیعی بلندی بود. استادان بزرگ کلام بدیعی و هنری موزون زبان را با نظر داشت آهنگ بیان و گزینش کلمه های خوش آهنگ و زیبا و پرتحرک برای ارائه تصویرهای شاعرانه و وصف حوادث به مهارت و دقت به کار گرفته اند.

(۱) فراخنای به معنی جای فراخ مقابل تنگنای

اشعار و آثار رودکی، فردوسی، بلخی، بیهقی و دیگران از برجسته ترین نمونه های همین زبان میباشند.

وضع علمی و مدنی این دوره:

انکشاف و ترقی پیداوار زراعتی، پیشرفت شکلهای گوناگون پیشه-وری، رواج بازرگانی (تجارت) داخلی و خارجی افزایش شهرها و ایجاد حکومتهای مرکزی فیودالی در سده (۴) ه. ق ضرورت آموختن علوم گوناگون را به میان آورد. بدینسان در بسیاری از شهرهای خراسان و ماورالنهر (بلخ، نیشاپور، هرات، بخارا، مرو، جوزجان، بدخشان، خوارزم، گورگان، اورگنج و سمرقند) مدرسه ها و مکاتب ساخته شد. در این مدارس و مکتبها علاوه بر علوم دینی و الهیات مسابلی چون علوم طبیعی، تاریخ، طب، ریاضیات، فلسفه، نجوم و غیره نیز تعلیم داده میشد.

بسیاری از دانشمندان از خود مجالس درس داشتند و در آن مجالس به بحث و مناقشه علمی میپرداختند. در این گونه مجالس دانش آموزان نیز اشتراك میکردند و بحثها و مذاکره های علمی استاذان را عیناً مینوشتند، که از آن نوشته ها امالی (املاها) به وجود آمد. مانند: «امالی» خواجه عبدالله انصاری، جامی و غیره، که تقریرها و گفته های آنان را شامل بوده و توسط يك يادو تن از شاگردان آنان نوشته شده است.

پیشرفت و گسترش علم در دوره سامانی (قرن ۴) از آن جا آشکار

میشود، که در اکثر بازارهای شهرهای بزرگ چون بلخ، هرات، بخارا، سمرقند، نیشاپور و غیره رسته های کتابفروشان و وراقان (۱) وجود داشت. در دکانهای آنان، شاعران، فیلسوفان، طبیبان، ریاضیدانان، ستاره شناسان (منجمان)، تاریخدانان و غیره گرد می آمدند و باهم به بحث و گفتگو میپرداختند و از صحبت های آنان اهل بازار و شنونده گان دیگر استفاده های علمی به عمل می آوردند.

در این قرن در هر يك از شهرهای بزرگ و در پهلوی هر يك از مساجد جامع کتابخانه بی بنا یافته بود، که کتابهای این کتابخانه ها از راه وقف (۲) به دست می آمد. امرا و فرمانروایان نیز به جمع کتابها و بنیاد نهادن کتابخانه های بزرگ اشتیاق فراوان داشتند. چنانکه در شهر نیشاپور کتابخانه مدرسه «صابونیان» و در مرو کتابخانه «جامع الاکبر» ساخته شد. مخصوصاً بخارا در آن زمان با داشتن کتابخانه خود شهرت بسیار داشت. این کتابخانه ها بنابه گفته ابوعلی ابن سینا دارای اتاقهای بسیار بود و در هر يك از اتاقها قفسه هایی از کتب قرار داشت. در اتاقی کتب ادبی و شعری و در دیگری کتاب های فقه و در اتاق دیگر، کتب طبیبی همچنان اتاقی برای کتب فلسفی و کتاب های باستانی وجود داشت. ابن سینا به امر فرمانروای

(۱) وراق به معنی کاغذ فروش، صحاف نساج و کتابنویس

(۲) وقف به معنی مال و ملکی، که به منظور استفاده عامه در نظر گرفته شده

باشد.

سامانی (نصر بن احمد سامانی) به کتب بخانه آنجا راه یافت و از کتبهای آن استفاده کرد. ابن سینا میگوید: «من فهرست کتب او ابل (کتب علمی باستانی) پهلوی را خواندم و به هر چه حاجت داشتم، مراجعه کردم و کتابهایی دیدم، که بسیاری مردم اسم آن را هم نشنیده بودند و من نیز پیش از این آنان را ندیده بودم و پس از آن هم ندیدم».

در این مورد، که علم و سواد تا چه حدی در میان عامه مردم رواج داشت، معلومات ثقیبی (۱) در دست نیست، ولی اینقدر آگاهی داریم، که در این دوره عده بی از مردم با سواد بودند. در میان مردم عادی نیز صاحبان دانش و فضیلت بسیار بودند. اگرچه سواد و معارف در آن زمان بیشتر در اختیار و در دسترس طبقات حاکم جامعه بود، ولی تشنه گسی با سواد شدن و آموختن علم و معارف در میان طبقات پائین جامعه نیز به شدت وجود داشت. چنانکه این تلاش را در احترام نهادن به علم و دانش و شخصیتهای دانشمندان آن عهد در میان عوام میتوان دید.

از بزرگترین سیماهای علم و دانش در آن زمان اینها بودند: ابن سینا (دارنده ۲۳۸ اثر) در فلسفه و طب، ابوریحان بیرونی در علوم گوناگون، ابوسهل مسیحی در فلسفه و طب، ابوعلی احمد رازی دانشمند معروف، ابونصر فارابی در فلسفه و منطق (در حدود ۱۰۳ کتاب و رساله نوشته است)، ابوزید بلخی دانشمند مشهور (مؤلف ۵۶ کتاب در مسایل

(۱) ثقه به معنی مورد اعتماد

مختلف دانش، ابو منصور موفق بن علی هروی دارو شناس مشهور و دیگران.

باید گفت، که در جریان سده های ۳ و ۴ و ۵ (۹ و ۱۰ م) نخست در شرایط حکمرانی خلافت و سپس در شرایط دولتهای طاهریان، صفاریان و سامانیان دو گونه دانشمندان وجود داشتند، یکی دانشمندان رسمی دینی و منعب، دیگر دانشمندان آگاه بادی علمی و پیشگام، که برخی از نماینده گان مشهور آن مانند: ابوعلی بن سینا، ابوریحان بیرونی و دیگران، که با وجود محدودیتهای فکری عصر و شرایط دشوار زنده گانی اجتماعی و اقتصادی، در برابر هر گونه تعصب و خرافات (۱) دینی زمان شان مبارزه می کردند.

در این دوره هنر معماری، تزئین بناها، کنده کاری روی چوب و گچ نیز رونق خوبی یافت و با وسعت یافتن شهرها و ساختمان بناها این هنر به چشمگیری رسید. چنانکه مقبره اسماعیل سامانی در بخارا با آرایش چهار گوشه و نقشینه های پیچ در پیچ آن تاهنوز یادگار اصالت مندی هنر معماری این دوره تواند بود. در این هنر استادان بنا-کار مغدی و تخاری شهرت زیادی داشتند.

هنر موسیقی:

هنر موسیقی نیز یکی از هنرهای قدیم دری زبانان (تاجیکها) است. این هنر در این دوره باز هم گسترش بیشتر یافت.

(۱) خرافات مسختهای بهبوده و باطل

در کتابها و نوشته‌های تاریخی و ادبی این دوره پیرامون هنر موسیقی،
 مطربی (۱)، سازنده گان و نوازنده گان، معلومات مهمی یافته میشود.
 در این کتابها تاجایی، که دیده شده برای آموزش مجموع هنرهای
 نفیسه به ویژه موسیقی ارج (۲) زیادی داده شده است. باید گفت، که
 این هنر چه در گذشته و چه در این دوره با شعر پیوسته گئی جدایی ناپذیری
 داشته است. از اینرو برخی از شاعران خود در هنر موسیقی دسترس داشته
 و در آن رشته دارای شهرت بودند، مانند: رودکی، ابوطاهر خسروانی،
 لوکری چنگزن، منجیک ترمذی، فرخی سیستانی و دیگران.
 آله‌های موسیقی در قرن چهارم گوناگون بودند. همه آنها را
 میتوان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. آله‌های تازی مانند: چنگک، بربط، رود، عود، رباب و تنبور.
۲. آله‌های نفسی: نی، سرنای، شاهرود، شیپور، بوغ، کرنای.
۳. آله‌های ضربی: دف، طبلک، کوس و غیره.

از معروف ترین نواها (۳) و مقامهای موسیقی در این دوره میتوان
 از اینها نام برد:

«خسروانی»، «ماوراالنهری»، «عشاق»، «بسته»، «سپاهان» و برخی دیگر.
 درباره موسیقی در این دوره کتابها و رساله‌های بسیاری نگاشته

-
- (۱) مطرب به معنی به نشاط آورنده
 - (۲) ارج به معنی ارزش و بها
 - (۳) نوا به معنی آواز، نغمه و آهنگ

شده است، زیرا در آن زمان در قطار علوم دیگر هنر موسیقی را نیز به
 شاگردان به عنوان يك علم تدریس میکردند. ابن سینا و شاگردان او
 چون بهمنیار، ابوالحسین و دیگران در باره اصول و قواعد موسیقی
 نیز نوشته‌هایی دارند.

ادبیات:

ادبیات سده چهارم ه. ق عهد سامانی ادبیات شکوهمند، غنی و
 سرشار از زنده گیمت. این دوره طلایی تاعصر غزنویان اول یعنی نیمه
 اول قرن پنجم هجری به درازا میکشد.

مهارت گوینده گان و قدرت آنان در حدت (۱) کلام و بیان
 مضامین و اندیشه‌های تازه و بدیع (۲) از مسایل بسیار مهم و قابل توجه
 است. آنان استادان سخنوران دوره‌های بعدی بوده اند. استادان
 نامبرداری، که در این عهد ظهور کرده اند، مانند رودکی، دقیقی بلخی،
 فردوسی، عنصری بلخی، فرخی سیستانی، منجیک ترمذی، ابوالمؤید
 بلخی، رابعه بلخی، مرادی بخارایی، کسایی مروزی، هنوز هم، که
 هزار سال از روزگار آنان میگذرد، از فصیح ترین (۳) و بلیغ ترین (۴) شاعران
 دری زبان محسوب میشوند. علت عمده این امر را علاوه بر آماده گئی

(۱) حدت به معنی تیزی، تندى و برنده گئی

(۲) بدیع به معنی تازه، نو و شگفت

(۳) فصیح به معنی زبان آور و بیان خوش

(۴) بلیغ به معنی رسا و کسی، که سخن او خوب باشد.

محیط برای بیان افکار تازه و بدیع و روشنی ذهن و فکر باید طبیعی بودن زبان برای گوینده گان آن بدانیم. زیرا شاعران این دوره تقریباً همه خراسانی اند و زبان دری محدود به سرزمین خراسان است. چه شاعران در این عهد مانند شاعرانی، که در دوره های بعد در عراق عجم و فارس ظهور کرده اند، مجبور نبودند، که برای دانستن دقایق و رموز (۱) زبان دری به تحصیل و کوشش بپردازند.

شاعرانی، که در دوره های پس از در عراق عجم و فارس پدید آمدند، برای آگاهی بهتر به زبان دری به مطالعه و دقت در دیوانهای شاعران خراسان حاجت داشتند. مانند قطران تبریزی، که شعر نیکو میگفت، اما زبان دری نمیدانست و دیوان دقیقی و منجیک را نزد ناصر- خسرو قبادیانی بلخی خواند و مشکلات را نزد او حل کرد. به همین سبب است، که از دیدگاه قطران تبریزی کسی میتواند، پر دقایق و زیبایی های شعر دری آگاهی داشته باشد، که خراسان دیده باشد، یا خراسانی باشد.

کثرت شعرهای این عهد هم یکی دیگر از مسایل قابل توجه است. عدد ابیات شعر رودکی، به قولی یک میلیون و سه صد هزار و به قول مناسبتر صد هزار بیت و شماره اشعار فردوسی شصت هزار بیت بوده است. شاعران دیگر این دوره هم دیوانهای بزرگی با شماره ابیات بیشتر و کمتر داشته اند، که در تذکره ها و کتابهای ادبی و تاریخی از آنها به

(۱) رمز به معنی ایما، اشاره، راز نهفته جمع آن رموز

کثرت یاد شده است. از آن جمله مقداری به عنوان نمونه در کتب مختلف نقل شده و برخی هم با اشعار شعرای دیگر در آمیخته و مقدار فراوانی از میان رفته است، که علت عمده این نابودی را در یورشها و تهاجم های پیاپی به سرزمین ما و به ویژه قتل عام و غارت و ویرانی که هجوم سپاه چنگیز و تیمور به بار آورده میتوان دانست. هزاران کتاب و دیوان و صدها کتابخانه بزرگ در این گیر و دار و وحشت از میان رفت. «عوفی» نویسنده کتاب لباب الالباب، که اندکی پیش از تهاجم چنگیز در ماوراالنهر بود، میگوید، که دیوان رودکی به صد دفتر بر می آید و گوینده گان دیگر نیز نسخه دیوان کامل رودکی را اندکی پیش از هجوم مغولان دیده بودند، ولی پس از حمله چنگیز، که همه نابودی و بربادی به بار آورد، اثری از این دیوان جز آنچه در کتابهای ادب از آن نقل شده به جانماند. نظیر این سرنوشت را میتوان برای بسیاری از شاعران و دانشمندان عهد ساسانی تصور کرد.

شعر و ویژه گیهای آن:

در شعر این دوره موضوعهای گوناگونی به چشم میخورد: مدحی، اخلاقی، وصف طبیعت، تاریخی، قهرمانی (حماسی)، هجو و هزل، خردگرایی (حکمی)، که در قالبهای قصیده، مثنوی، رباعی، مخمس و مسدس بیان شده اند.

در بخش ادبیات این دوره ژانر (۱) داستانی، دو نمود اساسی داشت:

(۱) «ژانر» به یک نوع ادبی گفته میشود. مثلاً میگوییم ژانر شعر، ژانر قصه، ژانر نمایشنامه.

یکی نظم و دیگر نثر.
داستانهای منظوم بیشتر به شکل مثنوی پرداخته شده و به گونه
حماسی تعلیمی و عشقی شکل پذیرفته اند.
داستانسرایی و قصه پردازی و آوردن حکایات در اشعار این دوره
به کثرت راه یافت. رودکی غیر از منظومه کلبله و دمنه، که نخستین
منظومه حکمتی و پندآمیز این عهد بود، شش منظومه دیگر نیز داشته است.
غیر از این منظومه ها و داستانهای عاشقانه، منظومه های دیگری هم
در این دوره داشته ایم، که از برخی تنها ابیات پراکنده و از برخی
دیگر جز نام و نشانی در دست نیست. مانند مثنوی یوسف و زلیخای
ابوالمؤید بلخی و مثنوی «آفرین نامه» از ابوشکور بلخی و مثنوی های
دیگر از او و مثنوی های «وامق و عذرا» و «شاد بهر و عین الحیات» و
«سرخ بت و خنک بت» از عنصری بلخی.

گفتیم، که این دوره آغاز دوره حماسه سرایی بود و دوران پیدایی
حماسه های ملی سرزمین ما.

یکی از علل ظهور منظومه های حماسی، گردش روایات است،
در میان مردم از قرنی به قرنی و از ناحیه یی به ناحیه یی. در این حال
بر اثر دخالت قصه گویان و نقلان و ذوق و قریحه های (۱) گوناگون
در متن روایات تغییراتی پیدامیشود، اما اصل و ماهیت آنها بر جای میماند.
منظومه های خطابی از تأثیر چنین اصلی به دور نیست و قسمتی از

(۱) قریحه به معنی طبع، ذوق و ادراک

داستانها نیز مبتنی بر مآخذ شفاهیست.

حماسه سرایان ماعلاوه بر استفاده از منابع و کتابها از روایات
شفاهی نیز در تدوین آثار شان بهره جسته اند. بخش بزرگی از این
روایات از زبان دهگانان «دهقانان» به معنی وارثان فرهنگ و سن گذشته
و موبدان زردشتی گردآوری شده است، که از مجموع این مآخذ،
شاهنامه ها و حماسه نامه هایی تدوین و ترتیب شد.

از شاهنامه های معروف زبان دری در این دوره، شاهنامه های
مثنوی ابوعلی بلخی و ابوالمؤید بلخی و ابو منصور محمد بن عبدالرزاق
سپه سالار خراسانیست، که از این طریق زمینه کار منظوم برای دقیقی
و فردوسی و اسدی طوسی فراهم شد.

ابوالمؤید شاعر عهد سامانی، نخستین سراینده داستان «یوسف و زلیخا»
نیز هست. از این شاعر کتاب عظیمی در شرح داستانهای ملی و
تاریخی به جا مانده بود، که فصلهای درزی را در آن به ذکر قهرمانان
تاریخی اختصاص داده بود.

نخستین کسی، که روایات حماسی مردم ما را به نظم دری آورد،
مسعودی مروزی است، که در اوایل قرن چهارم شاهنامه خویش را
سروده است. این کتاب را مردمان خراسان و ماوراالنهر گرامی
میداشتند.

دومین حماسه سرای این دوره، دقیقی بلخی است، که کتاب
او به نام «گشتاسپنامه» دارای هزار بیت است، از داستان گشتاسب

و جنگهای او با ارجاسب تورانی . ابو منصور محمد بن احمد دقیقی
بلخی از شاعران بزرگ عهد سامانی است ، که در اواسط نیمه اول
قرن چهارم ه . ق به دنیا آمد . او به خواهش نوح بن منصور به
نظم شاهنامه قیام کرد . هزار بیت سروده بود ، که به دست غلام
خود کشته شد و شاهنامه او ناتمام ماند . دقیقی را پیشرو حماسه سرایی
مینامند ، که فردوسی بزرگ به پیروی از او شاهنامه بزرگ خویش
را تکمیل کرد .

از خصایص مهم شعر در این عهد ساده گی و روانی کلام
و فکر در آنست . در شعر این دوره از پیچیده گی و ابهام و خیالات
باریک و دور از ذهن کمتر اثری مییابیم . اگر کلمه های متروک را ،
که ما امروز استعمال نمیکنیم و در آن زمان استعمال میشده در نظر بگیریم ،
آثار ساده گی و روانی کلام را در سراسر اشعار آن دوره مییابیم .
تحول وزن شعر و تکامل آنها در اشعار دری اوایل قرن ۴ نسبت
به قرن سوم آشکار است و این سیر تکامل را در اشعار تمام دوره
قرن ۴ و آغاز قرن پنجم مشاهده میکنیم . بر اثر این سیر تکاملی
گنجیدن وزن در بحر آسانتر شد و اوزان شعری شریتر و دلنشین
تر گشت :

با اینحال در این دوره وزنهایی از شعر را میبینیم ، که در دوره
های بعدی متروک ماند .

مانند :

ترك از درم در آمد خندانك آن خوب روی چابك مهمانك
(رابعه بلخی)
مجلس بسازای بهار پدرام (۱) باده در افگن به يك منی (۲) جام
(فرخی)

یکی دیگر از ویژگیهای شعر دری در این عهد تازه بودن افکار
و مضامین در آن است ، زیرا شاعران با موضوعات تازه یی سرو
کار داشتند ، که پیش از آنان ساخته نشده بود و پیدا است ، که در این
حال گوینده ناگزیر است ، به جای تقلید و دنباله روی از پیشینیان به
این کار دست زند . همین تازه گی موضوعات و مطالب است ، که
شاعران این دوره را به آوردن تشبیهات تازه و بدیع توانمند ساخت .
وصف در شعر دری قرن ۴ و آغاز قرن ۵ از مهمترین مواردی
است ، که هنرمندی شاعران ما را نشان میدهد .

اشعار این دوره پر است از توصیفهای زیبا در باره میدانهای
جنگ ، مجالس و محافل سلاطین ، معشوقه گان ، جشنها ، مناظر طبیعی ،
پهلوانان و جنگاوران و چیزهایی از گونه اسپ و شمشیر و زلف و غیره .
در هر کدام این موارد ، توانمندی شاعرانی چون : رودکی ، لبیبی
دقیقی ، فردوسی ، عنصری ، فرخی و منوچهری بسیار و گاه در حد

(۱) پدرام به معنی خوش ، خرم ، زیبا و شاداب .

(۲) من به معنی پیمان و وزن .

اعجاز است. وصفهای این دوره شعر جاندار، طبیعی و زنده و روان است.

وضع زنده گی شاعر و اوضاع اجتماعی این دوره، وضع گروههای مردم، در بارها و جریانههای سیاسی در شعر این دوره به خوبی منعکس است. علت اساسی این امر همان واقع بینی و آشنایی شاعران با محیط مادی و خارجی و توجه کمتر نسبت به جهان خیالی است. زنده گی مرفه (۱) غالب گوینده گان این عصر و معاشرت با امرا و وزرا و سبلة بزرگی شده است. برای آنکه در شعر این دوره همواره صحبت از کامرانیها و عیش و شادی باشد و کمتر از یأس و ناکامی و بدبینی و دوری از مردم سخن به میان آید. از این جاست، که خواننده با خواندن اشعار این روزگار حالت نشاط آوری مییابد. میتوان گفت حتی در مواردی، که سخن از بیوفایی جهان و نامرادی و غم آد میان میرود، نیز شاعران نتایج مثبتی از سخنان خود میگیرند.

نثر:

نثر این دوره نیز ساده و روان بوده و خالی از هر گونه تصنع و تکلف (۲) است. تمام ویژه گیهای نثر ساده یی، که فقط برای بیان مقصود به کار میرود، در نثر این دوره دیده میشود.

از آنجا، که زبان دری در این عهد به نسبت دوره های پسانتر به مقدار

(۱) مرفه به معنی آرام

(۲) تکلف به معنی کاری را به دشواری به خود هموار داشتن

کمی با لغات عربی آمیخته بود، در کتابهای دری این عصر لغات و واژه های عربی اندک است و حتی در کتب علمی هم کوشش شده است، که تا حد امکان از آوردن کلمه ها و ترکیبهای تازی (عربی) خودداری شود. نوشته های ابن سینا، ابیوری و فی، بلعمی، مقدمه شاهنامه ابو منصور و غیره را میتوان در این مورد نمونه آورد.

اهم کتابهایی، که در این دوره به نثر دری نگاشته شده اند و برخی تا کنون ناپید است، اینها هستند:

رساله بی در لغت دری از ابو حفص سفندی، که در آغاز قرن ۴ میزیست. خجسته نامه بهرامی سرخسی، شاهنامه ها و داستانهای قهرمانی، که قبلاً نام بردیم. رساله در احکام فقه حنفی تألیف ابو القاسم بن محمد سمرقندی، عجایب البلدان نوشته ابوالمؤید بلخی، که در آن از عجایب شهرها و کشورها سخن رفته است. تاریخ بلعی، که به خواهش منصور بن نوح سامانی به زبان دری در نیمه اول سده (۴) نوشته شده است. این کتاب ترجمه بیست، با کمی و بیشی از نخستین تاریخ بزرگ جهان اسلام تألیف محمد بن جریر طبری. تاریخ بلعی (ابوعلی) از ذخایر گرانبهای تاریخی در زبان دری و دارای نکات (۱) و مطالب سودمند و اطلاعات بسیاری از ادب و تاریخ و لغت است. شیوه نگارش این کتاب به حدی شیرین، مطلوب و گرم و صمیمی و ساده و بی پیرایه (۲)

(۱) نکات جمع نکته، به معنی مطلب باریک و دقیق

(۲) پیرایه به معنی زیور

است، که رایحه (۱) اصالت زبان دری مشام جان را عطر آگین میسازد. بلغمی کوشیده است، تا در برابر هر کلمه عربی معادل دری آن را بیاورد، تا نوشته اش در خور فهم و دانش همه مردم باشد. درست برعکس تاریخ نویسان دوره های بعد، که آثارشان انباشته (۲) از واژه های دشوار، ثقیل و متکلف و بی مورد است. تاریخ بلغمی از کهن ترین دوره تاریخ اساطیری (افسانه بی) کشور ما یعنی از دوره نخستین فرمانروای آریایی به نام کیومرث (گاو مرد - پهلوان) آغاز میگردد. و به بخشی از دوره اسلامی پایان میپذیرد.

دیگر از نمونه های نثر دری را میتوان در تفسیرهایی، که از قرآن کریم در دست است، مشاهده کرد.

همچنان «حدود العالم من المشرق الى المغرب» کتابیست بسیار معتبر، در جغرافیای تاریخی و طبیعی شهرهای مهم خراسان و ماورالنهر، که به سال (۲۷۳) ه. ق به زبان دری تألیف گردیده است.

مؤلف این کتاب ارزنده معلوم نیست. مؤلف کتابش را به یکی از امرای آل فریغون گوزگانان اهدا کرده است. همچنان «تاریخ سیستان» و کتاب «لاصور الاقالیم» در جغرافیا تألیف جغرافیه دان و فیلسوف کشور ما ابوزید بلخی است، که در آن کوهها و راهها و آبهای شور با رنگهای مختلف آن نشان داده شده و در حد خود کتابیست، صحت

(۱) رایحه به معنی بوی و بوی خوش

(۲) انباشته به معنی پر

سودمند و پرارزش. همچنان احمد بن محمد جیهانی یکی از رجال بزرگ ادب و سیاست در سال ۵۳۶ ه. ق کتاب جغرافی مهمی را تألیف نمود، به نام (المسالک و الممالک).

با اینهمه صدها و هزاران کتاب مهم و پرارزش در مسایل مختلف علمی در این دوره تألیف و تدوین شده اند، که متأسفانه اکنون بسیاری از آنها در دست نیست و از کتابهایی هم، که در دست است، به همین نمونه ها اکتفا شد.

در اینجا یک نمونه از نثر این دوره را به نقل از کتاب (شاهنامه) ابوالمؤید بلخی می آوریم، تا ساده گی و روانی و سجع گی کلام دری را در آن دوره بهتر ببینیم:

«چون کیخسرو به آذر یسادگان رفت و رستم دستان با وی. پس کیخسرو از آن جا باز گشت و به تر کستان شد، به طلب خون میا ووش پدر خویش و هر چه نرینه یافت، اندر تر کستان همی گشت و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او. افراسیاب گریز گرفت و به سوی چین شد و از آن جا به هندوستان آمد و از آنجا به سیستان.....»

در پایان این بخش به طور نتیجه گیری باید افزود، که روزگار سامانی عصر تفکر و خلق شاهکارهای ادبی و احیای فرهنگ ملی ماست. این دوره عصر طلایی تمدن خراسان است و روزگار مجد (۱) فرهنگی دیار ما. ساده گی، شیرینی کلام شاعران و نزدیکی آن با طبیعت

(۱) مجد به معنی بزرگی و بزرگواری

و کثرت اشعار گوینده گان، شسته گی، پاکیزه گی نثر در غایت (۱) ایجاز و دوری از تکلف و عدم استعمال کلمه های عربی در آن، روحیه علمی و دقت و وسواس (۲) عالمانه در آثار مربوط به علوم طبیعی و ریاضی، پرداختن به ترجمه آثار دینی و تاریخی به زبان دری و احیای مفاخر تاریخی و آغاز عصر حماسه سرایی و پیدایی حماسه های ملی و چیره گی روح عالمانه و انتقادی بر آثار از ویژه گیهای مهم فرهنگی و ادبی این دوره به شمار میرود. این دوره عصر تفکر و ایجاد شاهکارهاست. زبان دری در این روزگار، بیشتر وابسته به سرزمین خراسانست و به نواحی دیگر راه نیافته است. امیران و فرمانروایان خردمند سامانی و وزیران دانشمند و فاضل آنان با تلاشی، که در حفظ سنن و مفاخر ملی و فرهنگی به خرج دادند، ضامن بقای ملیت و فرهنگ سرزمین مادر آن روزگار شدند. اینک میپردازیم، به معرفی برجسته ترین نماینده گان ادبی این دوره:

استاد ابو عبد الله جعفر رودکی

(۲۶۹-۳۲۹) ق. ۵

زادگاه و دوران جوانی

شاعر:

در سال (۵۲۶۹ ق) در دهکده

پنجرود تاجیکستان شوروی

در خانواده محمد کودکی به

(۱) ایجاز افاده مطلب زیاد در الفاظ کم مقابل اطناب
(۲) وسواس به معنی اندیشه بد و دلدلی



دنیا آمد. نام او را جعفر نها دند، که همین کودک بعدها یکی از استادان بزرگ شعر و ادب و سرسلسله شاعران روزگار آینده گردید و با افتخار و اعزاز به نام ابو عبد الله جعفر رودکی در سراسر خراسان زمین و ماوراالنهر شهره گشت. تخلص شعری او رودکی بود. رودکی در کودکی دارای طبع روان و ذهن روشن و گیرا بود از همان دوره کودکی از آداب و دانش زمانش بهره گرفت و در سن هشت ساله گی به سرودن شعر آغاز کرد. او آواز خوش و استعداد نوازنده گی نیز داشت. چنانکه ابوالعباس بختیار او را در فن نوازنده گی به شاگردی پذیرفت و برایش علم موسیقی آموخت و رودکی در اندک زمانی در نواختن بر بطن، چنگ، عود و رومهارت پیدا کرد. یکی از دانشمندان سده ۶-۷ هجری (۱۲-۱۳ م) محمد عوفی بخارایی در باره روزگار جوانی رودکی چنین مینویسد: «او چنان زیرک و تیز فهم بود، که در هشت ساله گی شعر گفتن گرفت. معنیهای بار یک میگفت. چنانکه خلق بروی اقبال (۱) نمودند. رغبت (۲) وی زیاد شده او را آفریدگار آواز خوش و صوت دلکش داده بود.»

آوازه شاعری:

شهرت و آوازه شعرونوهای (۳) رودکی به زودی همه جا را

(۱) اقبال به معنی رو آوردن پیش آمدن و نیکبختی

(۲) رغبت به معنی خواستن، دوست داشتن، اراده، میل و آرزو

(۳) نوا به معنی آواز، آهنگ، نغمه و خوراک و توشه

فراگرفت و به بخار اپایتخت سامانیان رسید. در آن هنگام در بخارا
نصر بن احمد سامانی (وفات ۵۳۳۱ ق) و وزیر دانشمند و شاعر دوست
او ابو الفضل بلعمی بر سر کار بودند. با کوشش بلعمی شاعران و ادیبان
دانشمند به کارهای خلاقانه شان تشویق میگشتند.

رودکی نیز همانند دیگران به بخارا دعوت شد و به پشتیبانی ابو الفضل
بلعمی صاحب شکوه و جلال گردید. او شعر میسرود، چنگ و عود
مینواخت و با ترنم (۱) شعر و موسیقی گوش جان مشتاقان را به نرمی
و نوازش مینواخت. از ینجاست، که بلعمی او را در عرب و عجم بیمانند
میشمارد.

در باره تأثیر شعرهای رودکی نظامی عروضی سمرقندی در
قرن ۶ هجری (۱۲ م) مینویسد، که زمانی نصر بن احمد سامانی به
بادغیس هرات سفر کرد. آب و هوای خوش و میوه های فراوان آن جا
پادشاه را چنان سرمست کرد، که چهار سال در بادغیس بماند و شهر بخارا
و تختگاه خود را فراموش کرد.

در باریان و سر لشکران به نسبت دوری از خانواده به تنگ آمدند.
از رودکی، که در آن سفر همراه شان بود و از تأثیر سخن او بر
بر پادشاه آگاه بودند، مدد جستند و از او خواهش کردند، کاری کند،
که پادشاه رو به بخارا نهد و به وطن برگردد. رودکی پذیرفت. وقتی
که پادشاه صبحی یعنی نهاری میکرد، به نزدش آمد و به جای خود

(۱) ترنم به معنی سرود، آواز خواندن و زمزمه کردن

نشست چنگ بر گرفت و در پرده عشاق این قصیده را آغاز نمود:

بوی جوی مولیان آید همی یاد بار مهربان آید همی
ریگک آموی و درشتی راه او زیر پایم پر نیان (۱) آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست خنگک (۲) مارا نامیان آید همی
ای بخار شاد باش و دیرزی میرزی توشاد مان آید همی

پادشاه باشنیدن شعر و آن آواز و سرود و زنده شدن خاطر ه های
بخار او بوی جوی مولیان در ذهن او چنان شیفته و بیقرار گشت، که بدون
پوشیدن موزه پای برهنه بر اسپ خود نشست و رو به بخارا نهاد و لشکر-
یانش به دنبال او به راه افتادند. این روایت قدرت تأثیر سخن و شعر
استاد سخنسرایان زبان دری رودکی را به خوبی آشکار میسازد.

آنچه روشن است، آنست، که زنده گانی رودکی همواره در در-
بار و بادریان بخارا نگذشته است. از شعرهای او آنچه باقی مانده پیدا است،
که زنده گی شاعر فراز (۳) و نشیب بسیار دیده است و بیرون از
عرصه (۴) در بار دوستان و آشنایان دانشمند و ادیب داشته و با اندوه
وشادی آنان یک جا زیسته است.

تلخیهای واپسین حیات شاعر:

بدینگونه روزگار جوانی و شکوفنده گی شاعر در بخارا در دربار سامانی

(۱) پر نیان به معنی نوعی از پارچه ابریشمی منقش

(۲) خنگک به معنی اسپ سفید رنگ

(۳) فراز از کلمات اضداد به معنی نشیب و بالا و باز و بسته

(۴) عرصه به معنی حیاط، میدان و ساحه خانه

واهل علم وادب سپری میگشت، امادیری نگذشت، که کشمکشهای
درباریان و میل جدا شدن برخی امیران ولایات از دولت مرکزی
اساس دولت سامانیان را مواجهه به ضعف و پراکنده گی ساخت؛

از این روشکوه دوران نصر بن احمد و تدبیرهای بلعمی تا پایان ادامه
نیافت. مرتجعان در بار و عناصر فرصت جو به هر بهانه بی در پی بر افگندن
نصرو بلعمی شدند. در اثر فتنه های (۱) آنان در او اخر پادشاهی
نصر بن احمد قتل عام قرمطیها آغاز گشت. بلعمی، که پشت و پناه رودکی
بود، از وزارت بر طرف شد و به دوستان و نزدیکان او آزارها
و حتی امر کشته شدن داده شد.

میگویند، که رودکی را در این میان به سختی شکنجه داده و به
چشمان روشن بین او میل کشیدند و مال و ملک او را مصادره (۲) کردند.
رو بهمرفته این آوانی بود، که از یکسو دوران پیری و کهولت
شاعر فرارسید و از سوی دیگر غم و اندوه بینوایی و تیره گی دیده گان
پر جاذبه اش قامت بلند او را خمیده ساخت و سوزناکی آواز و سرو -
ده هایش رنگ غم و اندوه به خود گرفتند. به گفته خودش:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
عصا بیار که وقت عصا و انبسان (۳) بود

(۱) فتنه به معنی آشوب، شر، سختی، رسوایی و گمراهی

(۲) مصادره به معنی جریمه و تاوان گرفتن و مال و ملک کسی را به زور ستانیدن

(۳) انبان به معنی کیسه، خریطه بزرگ، که از چرم سازند

در دست عصا گرفت و به شانه انبان نهاد و با غم و اندوه فراوان درونی
و باشکایت از روزگار ناسپاس بخارار اترك کرد و به دیه خود پنجرود
باز گشت و در باغی، که یگانه میراث مانده پدرش بود جا گرفت. در
فرجام هم در آن جا در سال (۳۲۹ ه. ق) کاروان عمرش به آخرین
منزل خود رسید و بخارای محبوب او نیز غرق گرفتاری و پریشانی
و نابسامانی گردید.

میراث ادبی:

بر اساس گفته های نویسندگان گذشته، رودکی در انواع
گوناگون شعر آثار بسیاری داشته است، چنانچه رشیدی سمرقندی
(سده ۵ ه. ق) در باره فراوانی شعرهای رودکی گفته است:

گر سری یابد به عالم کس به نیکو شاعری

رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری

شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار

هم فزون آید اگر چونان که باید بشمری

از این گفته رشیدی سمرقندی برخی از نویسندگان بدین نتیجه
رسیده اند، که رودکی سیزده بار صد هزار یعنی یک میلیون و صد
هزار بیت سروده بوده است.

آشکار است، که در باره زیادت اشعار رودکی هیچگونه شبهه
نمیتوان داشت، زیرا خودش نیز بدین موضوع اشاره هایی دارد،
اما این رقم اندکی مبالغه آمیز به نظر میرسد. درستتر همانست، که
رشیدی شعر او را سیزده بار شمرده و صد هزار یافته است. لیکن از آن

گنجینه پر ارزش اکنون جز چند پارچه، که شماره بینمای آن بیش از هزار نیست، باقی نمانده است. با آنها همین ابیات و اشعار باقیمانده از قدرت عجیب استادوزبان گیر او طبع روان و فکر بلندش به خوبی نماینده گی میکند.

موضوع و نوعیت اشعار استاد رودکی

آثار رودکی از لحاظ معنی و مضمون خیلی متنوع است. در اشعاری، که از او باقی مانده بیشتر مضامین پندآمیز، اخلاق، مدح، شکایت، عشق، سرگواری و وصف زیبایینهای طبیعت به چشم میخورد.

رودکی به عنوان پیشآهنگ قصیده سرایی، رباعی سرایی و نغزل شناخته شده است. قصیده مکملی از او به نام «مادرمی» در دست است. همچنان او در سرودن مثنوی های طولانی نیز قدرت بسیار داشته است. یکی از آنها مثنوی «کلیله و دمنه» است، که به تشویق بلخی و زبردانشمند سامانیان آن را به نظم در آورده بود. خلاصه آنکه منظومه های بلند، ساده گی بیان و زیبایی کلام یکی از ویژگی های مهم شعر رودکیست. از این روست، که او را «پیشوای سخنوران» (۱)، «استاد شاعران» «قافله سالار شعر دری» و نخستین شاعر صاحب دیوان لقب داده اند. از جمله سنا بشگران شعر رودکی یکی هم عنصری بلخی شاعر سده پنجم است، که در حق استاد چنین گفته است:

غزل رودکی وار نیکو بود غزل های من رودکی وار نیست
اگر چه بکوشم به بار یک و هم (۲) بدین پرده اندر مرابار نیست

(۱) پیشوا به معنی پیشرو و رهبر

(۲) رهم به معنی گمان، خیال و پندار

و ناصر خسرو قبادیانی گفته است:

اشعار زهد (۱) و پند بسی گفتست آن تیره چشم شاعر روشن بین

پند و اخلاق در شعر رودکی:

در شعر کلاسیک دری موضوع اخلاق، پند و اندرز مقام بلندی دارد. این گونه مسایل، که در برگیرنده مضامین مختلف است، با شعر رودکی آغاز شد و اکثر شاعران و نویسندگان بزرگ خراسان، فارس و ماورالنهر به ویژه ابوشکور بلخی، کسایی مروزی، فردوسی، ناصر خسرو، سعدی و دیگران از نمونه های برجسته این شیوه گردیدند. در شعر رودکی این نمود جای ارجمندی دارد.

رودکی بالحن حکیمانه و پراز شفقت خود مردم را به دانشجویی، دلیری، کوشش، استواری، دوستی و وفاداری دعوت میکند. علم، و دانش برای بهتر شدن وضع زنده گی انسان و راهیابی در جاده زنده گی سودمند است. از این سبب هر آن که صاحب بصیرت است، باید برای شناخت راز های جهان در زنده گی از طریق دانش آموزی زحمت بکشد و همت بکار بیند، زیرا به نظر رودکی دانش همانند چراغیست روشن، که انسان را در برابر همه بدیها، شکستها و حقارتها چون جوشن مقاومت میبخشد:

تاجهان بود از سر آدم فراز کس نبود از راز دانش بی نیاز

(۱) زهد به معنی پرهیزگاری، پارسایی و اعراض از چیزی

مردمان بخرد (۱) اندر هر زمان
 گرد کردند و گرامی داشتند
 دانش اندر دل چراغ روشنست
 آفانی، که در ای دانش اندوبه در جانی از علم و هنر دست یافته اند،
 همواره در چشم مردم عزیز بوده و سعادت مندانه زیسته اند. ازین رو
 بهر اندازه، که انسان صاحب علم و دانش گردد، به همان اندازه
 صاحب اعتبار و عزت بلندی میگردد. رودکی به همین مطلوب
 مردم را در روی آوردن به گنج «فرهنگ» و دانش چنین ترغیب میکند:
 هیچ گنجی نیست از فرهنگ به تا توانی روی برای گنج نه
 رودکی اندر ز میدهد، که چهار چیز انسان را از غم و سختی نجات میدهد:
 ۱. تن درست، ۲. کردار نیک، ۳. نام نیک، ۴. خرد مندی و دانش.
 هر که دارای این چهار خصلت باشد، در زنده گی همیشه شادمان
 و خوشبخت خواهد بود:

چهار چیز مرآزاده راز غم بخرد
 تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
 هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد
 مزد که شاد زید جاودان و غم نخورد
 دعوت به نیکو کاری نیز در اشعار استاد رودکی بار - بار آمده است.

(۱) بخرد به معنی عاقل، دانا و هوشیار

(۲) جوشن به معنی زره

از مردم میخواهد، هرگز نیکی و خدمت به هموع را فراموش نکنند.
 به قول رودکی جهان همچو دریا است. اگر کسی میخواهد از آن بگذرد،
 باید از نیکو کاری برای خود کشتی سازد. یعنی در زنده گی همواره به
 دیگران نیکی کند و از نیکویی یادگاری به وجود آورد:

این جهان وانگر به چشم خرد نه بدان چشم کاندروننگری
 همچو دریاست و ز نیکو کاری کشتی ساز تا بدان گذری
 استاد رودکی به عنوان شاعر و انسان دوست بزرگ مروت و یاری
 کردن با انسان را یکی از اوصاف مردانه گی میداند. چنانکه در این رباعی
 میخوانیم:

گر بر سر نفس خود امیری مردی

بر کورو کرار نکنه (۱) نگیری مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن

گردست فتاده بی بگیری مردی

حکایت کلیله و دمنه:

کلیله و دمنه نام کتابیست، که از زبان حیوانات حکایه میکند.
 کلیله نام روباه و دمنه نام شغال است، که هر دو باهم رفیقند و قصه از
 زبان آنان آغاز میشود. این نوع ادبی را در زبان ما «مثل» و در زبانهای
 اروپایی به نام «فیبیل» یاد میکنند. مثل با فلکلور (۲) خیلی پیوسته گی

(۱) نکته در این جا به معنی انتقاد و اعتراض

(۲) فلکلور به معنی عقاید، رسوم و افسانه های باستانی

دارد. حکایات آن از خلاقیت مردم سرچشمه میگیرد، که به گونه
حکایه‌های جداگانه و یا مجموعی از نسلی بدنسلی میرسد. مثلها برای
پندآموزی و عبرت نگاشته شده‌اند. نویسنده و یا شاعر از روی حکایه
همایی، که در میان مردم وجود دارند، این نوع اثر را به وجود آورده در
آغاز و یا پایان آن غایه و هدف تربیتی و اخلاقی مورد نظر خود را بیان میکند.
کلیله و دمنه یکی از کتابهای مشهور در شرق بوده میتوان گفت،
که در همه دنیا شناخته شده است. اصل این حکایتها هندی است. یک
نسخه آن به وسیله برزویه طبیب دربار نوشیروان از هند به ایران آورده
شد و به زبان پهلوی برگردانده شد. سپس به وسیله ابن مقفع از پهلوی
به عربی و توسط ابولمغانی نصرالله از عربی به زبان دری ترجمه شد.
ترجمه منظوم کلیله و دمنه توسط ابو عبدالله رودکی در سال (۹۳۲ م)
صورت گرفت، البته این گزارش با برخی افزایشها توسط رودکی به عمل
آمد. متأسفانه از اصل کتاب کلیله و دمنه رودکی تا کنون جز چند
پارچه و بیتهای پراکنده باقی نمانده است.

در آغاز این کتاب رودکی این بیت پند آمیز را نوشته است:
هر که نامخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
همچنان در بینهای دیگر این منظومه نیز رودکی سخنان شیرین
و حکمت آمیزی را، که بسته به کدام حکا بهیسی بوده آورده است.
مانند این ابیات:

هیچ شادی نیست اندر این جهان
بہتر از دیدار روی دوستان

هیچ تلخی نیست بردل تلختر
از فراق دوستان پره‌نر

بسمکه بر گفته پشیمان بوده‌ام
بسمکه بر ناگفته شادان بوده‌ام
این اثر، که پس از رودکی نیز چندین بار ترجمه
و نگارش یافته از لحاظ منبع، واژه‌ها، پند و اندرز و حکمت
منظومه گرانمایه بوده است.

قصیده (شکایت از پیری):

تا کنون از استاد رودکی دو قصیده مکمل در دست است. یکی
به نام قصیده «مادرمی» (۹۴ بیت) و دیگر قصیده «شکایت از پیری»
(۳۵ بیت) البته بینهایی هم از دیگر قصاید رودکی باقیمانده است.
این دو قصیده مکمل یاد شده از نخستین قصاید زبان دری است.
هر دو قصیده دارای افکار بلند، واژه‌های درخشان کهن و عواطف (۱)
بسیار رقیق شاعرانه است. ویژه گی های تاریخی و نام اشخاص مهم
آن دوره، رسم و عادات و افکار انسانی در آن‌ها چشمگیری خاصی دارند.
خاصتاً قصیده «شکایت از پیری»، که در روزهای پیری و دوران شکسته گی
و سختی شاعر نوشته شده است، دارای اهمیت ویژه‌یسی است.

رودکی در قصیده «شکایت از پیری» دوران جوانی و روزهای
خوش و خرم عمر خود را یک - یک به یاد می‌آورد و از پیری و رنج
ها و نا توانیها ناله سر میدهد.

(۱) عواطف جمع عاطفه به معنی مهر، علاقه و شفقت

شاعر در هر بیت این قصیده زیبا چنان حالتی را دارا است، که گو یار و زهای گذشته و بی برگشت مانند تابلوهای (۱) نقاشی شده از برابر چشمان رنجورش میگذرند. او با هر کدام شان سخن میگوید. از این قصیده آشکار میشود، که رود کی پیکر برو مند و رسا، رخسار چون دیبا، موهای سیاه خوشبو، دندانهای چون ستاره سحری با قطره باران و نقره واره داشته است. او در اوج زنده گی سعادت مندانه خود در شگوفه زاران جوانی سرود خوانان مزار دستان بوده همیشه شاد و از غم و اندوه بیگانه دلش خزانه گنج سخن بوده و گوشش با مردم سخندان، آوازه اشعارش همه جهان را در نور دیده بوده است. اکنون از آن همه شادمانی و شکوه یکی هم نمانده است. قامتش خمیده، گل شاداب رخسارش پژمرده، دندانهایش سوده شده و آغوش گرمش سرد و افسرده (۲) گردیده است. رود کی در این قصیده از گردش فلک و تغییرات جهان گله مند است. از جور زمانه و از بیدادگر بهای ناکسان و خسیسان پر کینه شکایت میکند:

یکی نماند کنون زان همه بسود و بر بخت

چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود

جهان همیشه چنین است و گرد گردانست

همیشه تا بود آیین گرد گردان بود

(۱) تابلو به معنی پرده و یا تخته نقاشی شده و لوحه مؤسسات

(۲) افسرده به معنی پژمرده منجمد و دلنگ

برخی از خصوصیات قصیده شکایت از پیری

یکی از خصوصیت‌های برجسته این شعر وصف است. به طور مثال رود کی تنها برای دندان چند نوع وصف تشبیهی دارد به گونه: «چراغ تابان»، «درومرجان» (۱)، «ستاره سحری» و «قطره باران» که این وصفها و تشبیهات پیاپی به زیبایی شعرا اثر کرده آن را ساده و سرو دلشین تر ساخته است. بدانسان، که در صفحات گذشته خواندیم، وصف در شعر این دوره جای و مقام بلندی دارد. معمولاً وصفها همه گی مادی و محسوس اند و با طبیعت بیجان و جاندار تعلق دارند. چنانکه دیدیم، رود کی نیز در وصف دندان خویش از تشبیهات محسوس و مادی چون ستاره، قطره باران، درومرجان و غیره استفاده کرده است و این یکی از خصوصیت‌های شعر رود کی و شعر خراسانی این دوره است. دیگر از خصایص این شعر، ساده گی و روانی آنست. زبان شاعر آن قدر طبیعی، بسی پیرایه و از پیچیده گی دور است، که هر کلمه فقط برای بیان منظور خود نوشته است و خدمتگزار احساس شاعر است. دیگر آن که در این شعر مرادف یعنی کلمه «بود» به صورت تکرار در آخر بیت آمده است، که آن را در فن شعر یا اصطلاح شعری (ردیف) میگویند و آواز «آن»، که پیش از ردیف در آخر که های (دندان)، (تابان)، (میزان) و غیره آمده به نام (قافیه) (۲) یاد میشود.

(۱) مرجان به معنی مروارید

(۲) قافیه در لغت به معنی از پی رونده و در اصطلاح ادبیات کلمه اخیر

بیت، که حرف اخیر آن یکی باشد ولی تکرار نباشد.

دیگر آن که فعل ماضی «بود» گاهی در این شعر افاده کسنده
زمان حال است. مثلاً در این بیت:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
عصا بپار که وقت عصا و انبان بود

یعنی من پیر شده‌ام. پس عصا و انبان مرا بیاور، که دلالت به زمانه
حال میکند، نه به گذشته. اما در بیت زیرین فعل «بود» به معنی واقعی
خود آمده یعنی دلالت به گذشته دارد.

شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت
شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

تصویرها و وصفهای شعر رودکی:

چنان که قبلاً گفتیم، رودکی در تصویر پردازی مناظر طبیعی
جایگاه استنادی دارد. او لحظه‌ها و حالات زیبا را به خوبی احساس
میکند. به ویژه در توصیف بهار اشتیاق عجیبی از خود نشان
میدهد. به گونه‌ی مثال در شعر زیرین میبینیم، که باچه مهارتی تابلوهای
بدیعی از بهار در برابر چشم خواننده و شنونده شعر خود به وجود می‌آورد:

آمد بهار خرم بار ننگ و بوی طیب (۱)

با صد هزار زینت و آرایش عجیب

شاید که مرد پیر بدین گه جوان شود

گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب (۲)

(۱) طیب به معنی بوی خوش

(۲) مشیب به معنی پیری

چرخ بزرگوار یکی لشکری بکرد

لشکرش ابر نیره و باد صبا نقیب (۱)

نفات (۲) برق روشن تندرش طبلزن

دیدم هزار خیل ندیدم چنین مهیب

آن ابر بین که گر بد چون مرد سوگوار

و آن رعد بین که نالد چون عاشق کشیب (۳)

احساس میکند، که از بهار پراز شور و زیبای و سرمستی جهان جوان
میگردد. آسمان از ابر و باد و تند روی و برق نیروی عظیم هنگامه و جنگ
برپا ساخته. یکی لشکر «ابر»، دیگری سر لشکر «باد» سومی آتش انداز
«برق» چهارمی طبلزن «تندر»، تصویرهایی بدین زیبایی و غرور
پر داخته است، تشبیه هاهمه ساده و طبیعی و محسوس بیان شده‌اند.

چنانکه میبینیم، شاعر هر چه را، که در طبیعت وجود دارد، حس
نموده و آن را بیان کرده است. در تشبیه‌ها و استعاره‌ها «به عاریت گرفته
شده» مضامین ناخوشایند دیده نمیشود.

یکی از عوامل بدیعی در این شعر صنعت مجاز است.

کلمه‌هایی را، که در غیر معنی حقیقی استعمال شده و از جهت شباهت

به معنی اصلی خود یکی باشند مجاز میگویند. در این جا ابر گریان، رعد (۴)

(۱) سردار، پیشوا

(۲) نفث انداز

(۳) غمگین

(۴) رعد به معنی تندر و غرش ابر

نالان عبارتهای مجازی میباشند، زیرا ابر نمی‌گیرد. گریه کردن ویژه انسان است. ازین رو در این عبارت کلمه گریه در معنی اصلی خود نیامده، بلکه به معنی غیر اصلی خود یعنی به معنی مجازی ریزش باران استعمال شده است. بدانسان، که دیدیم، در این شعر يك کلمه به جای کلمه دیگر آمده و از جهت شباهت به معنی اصلی موافق گردانیده شده است.

از سوی دیگر گریه ابر را به حالت مردی سوگوار، ناله رعد را به حالت پریشان مردی عاشق مانند کرده و از آن تشبیه بسیار خوبی ساخته است. از این مثالها و از تمام اشعار رودکی پیدا است، که شاعر در تشبیه بیشتر به ماده گوی و طبیعی بودن توجه داشته و وصفهای لطیف و پر معنی را به وجود آورده است. رودکی در اشعارش از استعاره کمتر استفاده کرده است. در وصفها و تشبیه هایش از مبالغه و غلو (۱) پرهیز میکند. در مدح هایش نیز به همان (۲) دستور، که «لفظ همه خوب و به معنی آسان است» تمایل دارد. او همانند شاعران پسینتر از پی جستجوی معانی پیچیده و دور از ذهن نمی‌گردد. میتوان رودکی را شاعر ساده-گرا، ولی هنرمند نام نهاد.

مقام و منزلت رودکی در ادبیات دری:

دوران رودکی دوران رواج زبان دری بود. شاعران و نویسندگان

(۱) غلو به معنی زیاده روی و از حد گذشتن

(۲) دستور به معنی قاعده و قانون، آیین داوری اجازه و وزیر

گان در این دوره میگوشتند، زبان دری را به جای زبان عربی گسترش و رواج دهند و در این کار کامیابیهای زیادی هم به دست آوردند. در این میان رودکی نخستین شاعر زبان دری است، که بنیان شعر و ادب ما را استوار ساخت و به عنوان نخستین استاد بزرگت سخن دری با (پارسی تاجیکی) شناخته شده است. او در بهترین دوره های عمر خود، مردم را به داشتن انسانی ترین احساسات و اندیشه ها ترغیب کرد؛ به آنها دستور بهتر زیستن را با شادی و آزاده گوی، دوستی، مهر مردی و نیکی آموخت. شعرهای رودکی در ارتقای فکر و انکشاف ادبیات دری نقش مهمی را دارا بود. به همین علت است، که مؤرخان ادبیات او را استاد و مربی ادبیات فارسی - دری، بنیان گذار شعر کلاسیک تاجیکان و نخستین «آدم» شاعران دری گوی نامیده اند.

رودکی را همه جهانیان دانشپژوه می شناسند و نام او را گرامی میدارند.

ابو القاسم فردوسی

(۳۴۹-۵۴۱۱ ق)

زادگاه و سالهای جوانی:

ابو القاسم فردوسی شاعر بزرگ

و سراینده «شاهنامه» شاعری،

که همه عمر برای پایداری و استواری

کاخ شعر دری همت گماشت



و تاریخ نیاکان نامدار ما را زنده ساخت . او در سال (۳۲۹ هـ . ق) در دبه باز (۱) ولایت طوس در خراسان زاده شد . قام او را برخی از مؤرخان ادب منصور و نام پدرش را احمد دانسته اند ، ولی بیشتر با کنیت (۲) ابوالقاسم معروف است . تخلصش فردوسی است . پدرش یکن از دهگانان (۳) دبه باز بوده و زنده گانی مرفه می داشته است . چون مردی دانشمند و فاضلی بوده و با میراث فرهنگی گذشته آشنا ؛ در تربیت فرزندش نیز کوشش زیادی به خرج داده و فردوسی را با موارث فرهنگ گذشته خراسانیان آشنا ساخت و عشق علاقه به زبان و ادب پارسی دری را در وجود او پرورد .

فردوسی در آوان جوانی گذشته از دانش آموزی به سوار کاری و نیراندازی نیز میپرداخت . او با گار نامه های دلیران ، قهرمانان و پهلوانان کشورش شور و شوق فراوانی داشت . بنا بر این تاریخ ،

(۱) باز نام دمی در طوس

(۲) کنیت یا کنیه به معنی اسمی که به جای غیر اسم اصلی به کار رود در اول آن اب ، ام یا ابو آید و این برای تعظیم و تکریم باشد .

(۳) دهگان - ده - گان (پسوند دارنده گسی و مالکیت) ، که عربی شده این کلمه را امروز به صورت دهقان مینویسند . این کلمه در زبان پهلوی (دهیکان) Dohikan بوده و به مالکان آریایی اطلاق میشده است . طبقه دهگان یا دهقان در گذشته داستانهای حماسی و روایات ملی را حفظ میکردند .

روایات و سرگذشت های قهرمانان میهن خود را خوب فرا گرفت : علاوه بر این او دارای استعداد شگرف (۱) شاعری بود و از همان آوان جوانی به سرودن شعر آغاز کرد .

آغاز فعالیت ادبی :

فردوسی با علاقه فراوانی ، که به تاریخ گذشته گان و روایات حماسی ملی داشت ، پیش از آغاز شاهنامه نیز بعضی داستانهای حماسی و ابه نظم کشیده بود . نخستین داستان منظوم او به نام (داستان بیژن و منیژه) معروف است ، که پسانها جزء (۲) شاهنامه گردید . همچنان داستان (رستم و سیاوش) را نیز در دوران جوانی خود آفریده بوده است ، ولی بزرگترین اثر شعری او همان « شاهنامه » است .

پیش از فردوسی نوشتن داستانهای قهرمانی بر اساس روایتها و افسانه ها به نام « شاهنامه » نیز رواج داشت . برخی از نویسندگان و شاعران در قرن ۴ هـ . ق به نثر و نظم چندین شاهنامه پرداخته بودند . از آن جمله شاعر گرانمایه بلخی - دقیقی نیز « شاهنامه » بی نوشته بود ، ولی به آخر نرسید و کشته شد و فردوسی هزار بیت او را ، در شاهنامه خود آورده و از او با سپاس و احترام زیاد یاد کرده است .

(۱) شگرف به معنی عجیب ، طرفه و نیکو
(۲) جزء به معنی بخشی یا پاره بسی از چیزی

جوانی بیامد گشاده زبان (۱)
 به نظم آرم این نامه را گفت من
 بر او تاختن کرد ناگاه مرگ
 یکایک ازو بخت برگشته شد
 ز گشتاسب و ارجاسپ بیٹی هزار
 آغاز نوشتن « شاهنامه » :

پس از درگذشت « دقیقی » فردوسی دنبال کار او را گرفت و به
 گرد آوردن اسناد و مآخذ پرداخت ، تا شاهنامه را به پایان رساند .
 در این دوران ، فردوسی در سن ۳۶ یا ۳۷ بود ، که کمر همت بست
 و به کار آغاز کرد . یکی از مآخذ بسیار معتبر ، که به کار فردوسی آمد ،
 شاهنامه ابو منصور است ، که قسمت بزرگ داستانهای شاهنامه
 را از آن گرفته و به نظم آورده است . نا گفته نماند ، که فردوسی
 تنها از روی متن منثور شاهنامه ابو منصور استفاده نکرده است .
 او به کمک دهگانان و موبدان زردشتی از منتهای پهلوی نیز استفاده
 کرده و برای اکیال شاهنامه بر آنها نظر داشته است .
 فردوسی پس از جستجوی بسیار و سیروس و سفر و گگرد آوردن
 منابع و مآخذ معتبر به نگارش کتاب بزرگ خویش دست

(۱) گشاده زبان به معنی خوشبین و زبان آور

(۲) روشنروان به معنی آگاه ، زنده دل ، دانا دهبوشیار

(۳) انجمن به معنی مجلس ، مجمع و گروه و گرد آمدن گروهی برای منظوری

یازید (۱) ، زیرا میخواست ، هر طور شده کار ناتمام دقیقی به پایه
 اکیال برسد . چنانچه خود میگوید :
 پیرسیدم از هر کسی بشمار بترسیدم از گردش روزگار
 همچنان با استفاده از کمک دوستان به جمع کردن مآخذ عربی ،
 دری و پهلوی ، که در آنها تاریخ گذشته آریا بینها نگاشته شده بود ،
 کوشید :

به شهرم یکی مهربان دوست بود
 تو گوئی که با من به یک پوست بود
 مرا گفت خوب آمد این رای تو
 به نیکی خرامد مگر پای تو
 نوشته من این نامه پهلوی
 به نزد تو آرم مگر بغنوی (۲)
 گشاده زبان و جوانیت هست
 سخن گفتن پهلوانیت هست
 شو این نامه خسروی باز گوی
 بدین جوی نزد مهان (۳) آبروی
 چو آورد این نامه نزدیک من
 برافروخت این جان تاریک من

(۱) یازیدن به معنی متشبث شدن و چنگ زدن

(۲) غنودن به معنی آرامی و راحت

(۳) مهان جمع مه به معنی بزرگان

فردوسی و سلطان محمود :

در زمانیکه شاعر بزرگوار به نظم تاریخ ایران (آریانی کهن) سرگرم بود، ثروت و دارایی خود را از دست داد و کم کم به بی‌نوازی رسید. هر چند در خلال این مدت عده‌یی از دوستان او را کمک می‌نمودند، ولی روزگار به خصوص بامرگ بیگانه فرزند دستگیر و عزیزش که ۳۷ ساله بود، برایش مصیبت گرانباری ایجاد کرد. فردوسی، که در این هنگام مردی شصت و پنج ساله بود، باناله و درد مندی در مرثیه‌ی پسرش چنین میگوید :

مراسل بگذشت بر شصت و پنج نه نیکو بود گریبازم به گنج
مرا بود نوبت، برفت آن جوان ز دردش منم چون تن بیروان
ز بد هاتو بودی مراد سنگگیر چرا راه جستی ز همراه پیر
مگر همراهان جوان یافتی؟ که از پیش من تیز بشناقتی؟
جوان را چو شد سال برسی و هفت نه بر آرزو یافت گیتی، برفت
برفت و غم و ر بخش ای در (۱) بماند دل و دیده من به خون درفشاند! (۲)

فردوسی سالهای درازی در باره «شاهنامه» اش اندیشید. آن را بار بار تکمیل و اصلاح کرد و داستانهای پراکنده و اترتیب و تنظیم نمود. در آخرین سالهای قرن چهارم (۳۹۵ - ۴۰۰) ه. ق آوازه سخنوری او به گوش درباریان سلطان محمود رسید و در همین ایام فردوسی با جمعی از بزرگان دربار محمود از جمله فضل بن احمد اسفراینی وزیر آشنا شد،

(۱) ای در به معنی این چنین، اکنون و این جا

(۲) شاید این کلمه در نشانده باشد

ولی این دوست شاعر در همان سال زندانی گشت و فردوسی از باری چون او محروم ماند.

چنانکه گفته شد، شاهنامه در حد و دسال ۴۰۰ ه. ق تکمیل گشت. در این ایام است، که شاعر بزرگ خراسان تصمیم میگیرد، که سند افتخار ملت آریان را به سلطان محمود تقدیم نماید، البته مقصود او از این کار تنها دریافت چند هزار درهم نبود. او در تقدیم شاهنامه هدف دیگری داشت. هرگاه فردوسی شاهنامه را به نام سلطان محمود، سلطان مقتدر غزنوی، که قلمروش از هند تا فارس و ماوراءالنهر وسعت داشت و در بارش نیز مجمع دانشمندان و شاعران چیره (۱) دست ادب دری بود، نمیکرد و آن را برای همیشه در نزد خود نگه میداشت، بسیار ممکن بود که این اثر گرانبها از میان برود و امروز مانند بسیاری از کتابهای دانشمندان و شاعران آن زمان فقط نامی از آن باقی ماند. بنا بر آن لازم بود آن را به دست قدرت بزرگی بسپارد، تا از گزند (۲) روزگار در امان بماند، ولی محمود و برخی از درباریان او قدر شاعر بزرگ و «شاهنامه» او را ندانستند. آنان ابتدا اهداف بسیار عالی فردوسی همانند میهن پرستی، مردمدوستی، عادل بودن، دادگری و زنده کردن مفاخر گذشته را درک نکردند. و از آن

(۱) چیره به معنی دلاور، گستاخ، غالب و مسلط

(۲) گزند به معنی آسیب، آزار، آفت، رنج و چشم زخم

تجلیل بایسته (۱) به عمل نیاوردند و شاعر از دربار رنجید و به طوس رفت. مؤرخان برای این امر علی بیان کرده اند، که در این جادوتای آن راذکر میکنیم. یکی آنکه بنابه نوشته مؤلف «تاریخ سیستان» فردوسی سخنی گفته، که موجب خشم سلطان محمود شده: «محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ است، مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. ابوالقاسم گفت: زنده گانسی بر خداوند در از باد. ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم، که خدایتعالی خویشان را هیچ بنده چون رستم نیافرید. این بگفت وزمین بوسه کرد و بر رفت. ملک محمود و وزیر را گفت، این مرد کج مرابه تعریض (۲) دروغزن (۳) خواند.

وزیرش گفت: بیاید کشت. هر چند جستجو کردند، هیچ نیافتند. علت دوم آن بود، که به گفته خود فردوسی در میان درباریان بد خواهانی داشته، که از او در نزد سلطان محمود بدگویی کرده اند. چنان که خودش میگوید:

حسد برد بدگوی در کار من تبه شد بر شاه بازار من
نکردی در این نامه من نگساره به گفتار بدگوی گشتی ز راه
هر آن کس که شعر مرا کرد پست نگیردش گردون گردنده دست

(۱) بایسته به معنی واجب و لازم.

(۲) تعریض به معنی کنایه و سخن پوشیده گفتن

(۳) دروغزن به معنی دروغگو

نه زین گونه دادی مرا تو نوید نه این بودم از شاه گیتی امید؟
پداند یش کش روز نیکی مباد سخنهای نیکم به بد کردی یاد
بر پادشاه پیکرم زشت کرد فروزنده اختر چو انگشت کرد
چوسی سال بردم به «شهنامه» رنج که شامم ببخشد به پاداش گنج
مرا زین جهان بسی نیازی دهد میان مهان سرفرازی دهد ...
به غزنین مرا گر چه خون شد جگر ز بیداد آن شاه بیدادگر (۱)
کزین هیچ شد رنج سی ساله ام شنید از زمین آسمان ناله ام
چنان که از این مطالب برمی آید، فردوسی با خاطری آزرده و دلی شکسته شهر غزنه را ترک میگوید و از راه اندراب سوی عرات میگذرد و در هرات مدت ۶ ماه درد کان اسمعیل و راق پدر ازرقی شاعر مخفی میماند، تا سرانجام از آنجا به طوس باز میگردد.

مسائلهای پیری و فرجام زنده گانی شاعر:

چون سلطان محمود فرمان دستگیری شاعر را داده بود، چنانکه دیدیم از بیم جان از غزنه فرار کرد و تن به آواره گی سپرد و پس از رنج بسیار به دیه باژ طوس رسید. شاعر سالها گنون از غم غربت و فقر و سختیهای روزگار سخت شکسته، مأیوس و مستمند گشته است. او این حال ناخوش آیند دوران پیری خود را با شکوه و ناله بدینگونه بیان میکند:

کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم به یکباره بر باد شد

(۱) بیداد به معنی بیعدالتی و ظلم

الای برآورده چرخ بلند
به پیری چی داری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی
به پیری کنون خوار بگذاشتی
مرا کاش هرگز نپرورده ای
چو پرورده ای چون بیازرده ای
وی با این همه ناامیدیها، تلخیها و دشواریها باز هم بزرگی روح
و بلند همتی خود را از دست نداد، تا آن که در سال ۵۴۱۱ ه. ق به سن ۸۷
ساله گی چشم از جهان بست.

در این جا از زبان نظامی عروضی بشنویم، که چه گونه در پایان عمر
فردوسی قدر و بزرگی او بر محمود و دیگران آشکار میگردد:

«سنهٔ اربع عشره و خمس مائه (۵۱۴) به نیشا پور شنیدم از امیر
معزی، که او گفت: از امیر عبدالرزاق شنیدم، به طوس، که او گفت،
وقتی محمود به هندوستان بود از آنجا باز گشته بود و روی به غزنین
نهاده مگر در راه او متمریدی (۱) بود، حصار (۲) استوار داشت و دیگر
روز محمود را منزل بر حصار او بود. پیش او رسولی بفرستاد، که فردا
باید، که پیش آیی و خدمتی (۳) بیاری و بارگاه ما را خدمت کنی و
تشریف بپوشی و باز گردی. دیگر روز محمود بر نشست و خواجه بزرگ
بردست راست او همی راند، که فرستاده باز گشته بود، که پیش سلطان
همی آمد. سلطان با خواجه گفت: جواب چه داده باشد؟ خواجه این
بیت فردوسی بخواند:

(۱) متمرید به معنی سرکش

(۲) حصار به معنی قلعه و محل محاط

(۳) خدمت به معنی برای کسی کار کردن، تحفه و سلام

اگر جز به کام من آید جواب
من و گرز و میدان و افراسیاب
محمود گفت: این بیت کراست، که مردی از او همی زاید؟ گفت:
بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست، که بیست و پنج سال رنج برد
و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید.

محمود گفت: سره کردی، که مرا از آن یاد آوردی، که من از آن
پشیمان شده ام. آن آزاد مرد از من محروم ماند. به غزنین مرا با دده،
تا اور چیزی فرستم. خواجه چون به غزنین آمد، بر محمود یاد کرد.
سلطان گفت: شصت هزار دینار ابوالقاسم فردوسی را بفرمای، تا به
نیل (۱) دهند و به اشتر سلطانی به طوس بزنند و از او عذر خواهند. خواجه
سالها بود، تا در این بند بود. آخر آن کار را چون ز ساخت و اشتر
گسیل کرد و آن نیل به سلامت به شهر طبران رسید، از دروازه
رودبار اشتر در میشد و جنازه فردوسی به دروازه رزان بیرون همی
بردند و به گفتهٔ ارجمند خودش:

چنین است کیهان ناپایدار
تو در روی به جز تخم نیکی مکار
در دنبالهٔ این واقعه نظامی عروضی مینویسد، که از فردوسی دختر
مانده بود و صله (۲) شاهنامه رانزد او بردند، نپذیرفت و به دستور سلطان
خواجه ابوبکر اسحق کرامی از آن پول رباط (۳) چاهه را بر سر راه
مرو و نیشاپور بنا کرد.

(۱) نیل به معنی عطیه و بخشش

(۲) صله به معنی انعام و بخشش

(۳) رباط به معنی وسیلهٔ بستن ستور و یا چیزی و کاروانسرا، مهمانسرا

و خانقا

هنگامیکه فردوسی بزرگ دیده از جهان فرو بست، برخی از روحانیان متعصب، که با اندیشه‌های بلند فردوسی در شاهنامه موافق نبودند، نگذاشتند تا او را در گورستان مسلمانان دفن کنند. بنابراین ناچار پیکر فرهنگپرور و نجیب او را در باغی، که از پدرش میراث مانده بود، به خاک سپردند:

شاهنامه و بخشهای اساسی آن:

در سده‌های ۴-۵ ه. ق. به ویژه در زمان حکمرانی سامانیان هنگامی، که زبان و ادبیات دری تازه بنیان یافته بود، در خراسان و ماوراءالنهر برای استحکام استقلال سیاسی و ادبی میان گروه‌های پیشگام جامعه شوق و علاقه ترجمه آثار، گردآوری داستانها و روایات تاریخی اجداد قدیم ما خیلی زیاد گردید.

شاهنامه فردوسی بزرگترین حماسه مردم مایکی از کتاب‌های عظیم تاریخ هزار ساله فرهنگ و ادب دری است، که در سراسر گیتی شهرت دارد. این کتاب بیشتر از (۵۰) هزار بیت است و دارای سه بخش می‌باشد. در بخش نخست کتاب افسانه‌های حماسی ده پادشاه نخستین وابسته به دوران «پیشدادیان» آمده است. شرح پادشاهی کیومرث (نخستین پادشاه) آغاز می‌گردد و تا داستان سیامک و هوشنگ پیشدادی و پادشاهی تهمورث ادامه می‌یابد. در زمان تهمورث «دیوان» خواندن و نوشتن را به خسرو می‌آموزند و پس از او پادشاهی به جمشید میرسد.

او خانه ساختن و لشکر آراستن را به مردم یاد میدهد و سر انجام به دست ضحاک مار دوش از میان میرود. ضحاک بر تخت مینشیند و پس از چندی کاوه آهنگر بر او می‌شورد و به کمک فریدون پسر آبتین او را از میان میبرد. فریدون پانصدسال پادشاهی میکند.

سپس از منوچهر و زال و میمرغ سخن به میان می‌آید. زال عاشق رودابه دختر مهراب شاه پادشاه کابل می‌شود و یکی از موبدان پیش بینی میکند، که از زال و رودابه پسری به وجود می‌آید که: جهانی ز پای اندر آرد به تیغ و این پسر، همان رستم ز ابلی قهرمان بی‌همتای (۱) سرزمین ماست. بخش دوم شاهنامه بخش داستان قهرمانی بوده ماهیتاً (۲) به رستم و قهرمانیهای او بخشیده شده است. این قسمت بسا افسانه و حوادث اسکندر مقدونی پایان می‌یابد.

بخش سوم شاهنامه بیشتر وابسته به دوران سامانیان بوده و حوادث تاریخی استیلای عرب را در بر می‌گیرد.

شاهنامه و بازتاب واقعه‌های قرن ۴:

چنانکه میدانیم شاهنامه بیشتر مربوط است به افسانه‌ها و روایات تاریخی. باید افزود، که افسانه‌های کهن مردم سرزمین ما همانند دیگر ملل در اصل ریشه در حوادث برجسته و زنده گانی با همی آنان دارد و از آنجا، که در اوایل خط موجود نبود، بنابراین آن حوادث و رویدادها به

(۱) هم‌تا به معنی نظیر و مانند

(۲) ماهیت به معنی حقیقت، طبیعت و سرشت چیزی

زبان افسانه دهان به دهان میگشت، ناآن که با پیدایش خط و کتابت به ثبت درآمد. فردوسی با استفاده از همین افسانه ها و حوادث تاریخی دست به نگارش کتاب بزرگ خویش بازید.

از سوی دیگر افسانه ها و روایاتی، که در شاهنامه آمده اند، پیوسته گی و رابطه ژرفی با واقعیت های دوران فردوسی دارد.

فردوسی در زمانه خودش شاهد بسا حوادث و مبارزات اجتماعی بوده پیرامون آنها نظرات و ملاحظه های خودش را بعضاً از زبان قهرمانان افسانه ای و بعضاً مستقیماً در ضمن داستانهایش بیان کرده است. مثلاً در باره طبقات جامعه، ظلم و ستم آن دوره و انعکاس آن، دلسوزی نسبت به مظلومان و زیردستان، علاقمندی نسبت به اهل کسبه و پیشه وران، عدالتخواهی، آبادی و شگوفنده گی کشور. این گونه مسائل، که مربوط به جامعه آن دوره و واقعیت های آنست، به کثرت در شاهنامه آمده است.

گذشته از این، ظلم و ستمی، که پس از استیلای عرب بر مردم غیر عرب میرفت، باعث آن گردید، که نهضت بزرگی در خراسان به وجود بیاید. این نهضت به نام نهضت شعوبیه معروف است.

در باره شعوبیه و تأثیرات آن بر ادبیات و فرهنگ خراسانی در فصلهای گذشته به گسترده گی سخن رانده ایم. در این جا تنها در باره شاهنامه و تأثیر پذیری از آن نهضت اندکی صحبت میداریم: شاهنامه

(۱) بازیدن در این جا به معنی دست زدن و متشبث شدن و چنگ زدن

فردوسی از جمله کتابهای گرانبهایست، که در آن تأثیر اندیشه های شعوبیه را به خوبی میتوان دید. به یاد آوردن افتخارات جامعه ما یکی از نتایج افکار این مکتب است. فردوسی سند افتخار ملت آری را از زیر خاکهای سرد و تاریک بیرون کشید و بر فراز کاخ بلند ادبیات پارسی دری قرار داد و سرود که:

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
فردوسی را باید پیشرو کسانی دانست، که به افتخارات آری زمین
روح تازه دمیدند و عظمت تمدن باستانی ما را به جهانیان نشان
دادند.

از این لحاظ فردوسی را باید مظهر (۱) و ظنپرستی و مردمخواهی دانست.

اگر کشور آباد داری به بلاد بمانی تو آباد و زاد شاد
و گرهیچ درویش خسپد به بیم همان جان فروشی به زرو به سیم
نباید که برهیچ درویش رنج رسد هم بران کشش بود نام و گنج
به دشمن هر آنکس که بنمود پشت شود زان سپس روز گارش درشت
بنی آزاری زیر دستان گزین که یابی زهر کس به داد آفرین

(۱) مظهر به معنی جای ظهور و محل آشکار شدن

و به صورت کلی ایده های اساسی «شاهنامه» فردوسی پاسداری از عدالت، بلند همتی، شرافتمند بودن، به ضد ستم قیام کردن، میهنپرستی، جانب داری کردن از زحمتکشان، دادگستر بودن شاهان و غیره میباشد، که در سیماها و کرکترهای مثبتی چون مزدک، زردشت، مانی، فریدون، کاوه، رستم، سیاوش، پیران، اسفندیار، رودابه، کتایون، تهینه و غیره و سیماها و کرکترهای (۱) منفی چون: ارجاسب، گرسیوز، سودابه، افراسیاب، ضحاک و غیره تصویر یافته اند.

داستان (ضحاک و کاوه آهنگر)

بدانسان که خواندیم، «شاهنامه» از چندین بخش عبارت است.

یکی از مهمترین داستانهای «شاهنامه»، داستان «ضحاک و کاوه آهنگر» میباشد، زیرا این داستان از یکسو، که شامل بخش دوم یعنی بخش داستانهای قهرمانی «شاهنامه» است، از سوی دیگر این داستان قهرمانی و از جان گذشته گی مردم مظلوم را به پیشوایی کاوه آهنگر در مبارزه بر ضد ستمگوان نه به صورت تنهایی بلکه با همگرایی و همدلی با مردم نشان میدهد. پیروزی کاوه بر دشمن یعنی ضحاک نتیجه جنگ تن به تن نیست، بلکه جنگ همه مردم به پیشوایی کاوه است.

جنگ کاوه آهنگر، جنگ آزادیخواهان، جنگ بر ضد دیوان یعنی قوای بدی است.

(۱) کرکتر به معنی سیرت، شخصیت در نمایش و سایر آثار به معنی

چهره و ممثل

سیمای ضحاک:

ضحاک شخصیت افسانه بی و نماد بست (رمزی) از قوای بدی. او در علم الاساطیر گذشته ماخلوق عجیبی است، که دارای سه لب و دهان، سه سر و سه چشم بوده یار و یاور اهریمن میباشد. او به همدستی دیوان پادشاهی کرده و بر مردم رنج و عذاب بزرگی می آورد و برای از میان برداشتن ماهیت و ذات انسان کمر می بست. اهریمن بردوشانه ضحاک بوسه میزند و از جای آن دو مار بزرگ سر میزند. ماران او، که تمثال (۱) قوای خونخواری و بدخواه ذات و سرشت (۲) انسان است، هر روزه مغز سر آدمیزاد را، که رمز عقل و ادراک است، می خورند. برای ماران او هر روزه باید مغز سر دوتن را آماده سازند.

هر چند صورت ضحاک و ماران او افسانه بی مینمایند، ولی عملکرد او افسانه بی نبوده، بلکه حقیقت عینی را، که در تاریخ پادشاهان و حکومتهای استبدادی آنها دیده میشود، تصویر میکند.

از لابه لای حوادث تاریخی چنین بر میآید، که هر ظالم و ستمگار و خانمانسوزی برای محافظت قدرت خود ماران و دیوان یعنی ستم پیشه گانی را پرورده، که بر جان و مال مردم بیچاره یورش برده و برای خویش قصر و ایوان ساخته و زروسیم انداخته اند. از همین جاست، که فردوسی دوران حکومت ضحاک را دوره رواج ستمگاری، دوره خوار

(۱) تمثال به معنی صورت نقاشی شده و تصویر کسی و یا چیزی، پیکر و مجسمه

(۲) سرشت به معنی نهاد و طبیعت

شدن هنر و و فرزانه گی (۱) و پیشه و از میان رفتن هذل و داد، راستی و نیکی دانسته و میسر آید:

نهان گشت آیین فرزانه گان پراکنده شد نام دیوانه گان
هنر خوار شد جادوی ارجمندی نهان راستی آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان (۲) دراز ز نیکی نبودی سخن جز به راز
این گونه و صفه هانه تنها به دوران ضحاک بلکه به همه دورانهای،
که دست ظلم و ستم گشاده بوده و فردوسی هم خود شاهد برخی از
آنها بوده است، مربوط میشود.

ضحاک هم مانند دیگر بیدادگران از کار و کردار خود در ترس
از انتقام مردم به سر میبرد. او به مقصد نگاهداری حاکمیت خود
روزی بزرگان کشور را دعوت کرد و گفت از این پس لشکر را از دیوان و
پریان افزون میسازم. چه او میدانست، که در میان مردم ستم دیده نسکبه گاهی
ندارد. بنا بر آن لشکر را از دیو و پری آراسته ساخت:

مراد نهانی یکی دشمن است که بر بخودان این سخن روشن است
ندارم همی دشمن خویش خوار بترسم همی از بسد روزگار
همی بایدم زین فزون لشکری هم از مردم وهم ز دیو و پری
ضحاک از بیم روز باز خواست و انتقام نه تنها لشکر گرد میآورد، بلکه
برای فرو نشانیدن قیام مردم راه فریب و نیرنگ را نیز در پیش میگیرد.

(۱) فرزانه به معنی دانشمند و عالم وزیرک
(۲) دیوبه معنی امریمن، شیطان و پلید

او به همین نیت در آن انجمن از بزرگان خواست، تا گواهی نامه بی
نوشته و وی را به عنوان شاه دادگر، راستگو و نگهدارنده راستی
بدانند. بزرگان از ترس و بیم ضحاک گواهی نامه بی پر از دروغ و گزافه (۱)
نوشته امضا کردند:

یکی محضر اکنون بپاید نوشت که جز تخم نیکی سپهبد (۲) نکشت
نگوید سخن جز همه راستی نخواهد به داد اندرون کاستی
زیسم سپهبد همه راستان بدان کار گشتند همداستان (۳)
بران محضراژدها ناگزیر گواهی نوشتند بر ناو پیر
بدین طریق فردوسی در سیمای ضحاک تصویر شاهان ستمگاره و در
باریان متملق را، که بر توده مظلوم ستم روا میداشتند و خود بازور و
نخوت کامروایی میکردند، ترسیم میکند.

سیمای کاوه:

با آن که سپاه ظلم و ناوایی بی رحم و خانمانسوز است، ولی
دیو پان نیست و فرجامی دارد. بنیاد هستی ستمگار سرانجام در برابر
فیروزی مردم سست و لرزان گشته و بران میشود. فردوسی بزرگ همین
ایده را در سیمای کاوه و قیام مردم به صورت بسیار شیوا و درخشان
بیان میدارد. کاوه مردیست آهنگرویی آزار، ستم ضحاک بر دلش داغهای

(۱) گزافه به معنی بیهوده و عبث

(۲) سپهبد به معنی سپهسالار و سردار سپاه

(۳) همداستان به معنی همراز، همراه، همسخن و موافق

بسیار به جانها ده است. از ۱۸ پسر، که او با هزاران زحمت و خون جگر پرورده بود، فقط یکتن باقی مانده و دیگران همه طعمه ماران ضحاک شده بودند. اکنون او برای نجات آخرین فرزند خود، که عصای پیری اوست، نالان و خروشان (۱) به دربار ضحاک رومی آرد، تا او را از مرگ حتمی نجات دهد. فردوسی از زبان کاوه با سخنان مؤثر ضحاک و ظلم او را محکوم میکند. از این موضعگیری فردوسی به نفع کاوه معلوم میشود، که او جانبدار کاوه است و از حق مردم، که کاوه به نمایندگی از آنان کمر بسته است، دفاع میکند.

خروشیدو (۱) زد دست بر سر شاه	که: شاهانم کاوه داد خواه
بده داد من کامد ستم دوان	همی نالم از تو به رنج روان
اگر داد دادن بود کار تو	ببفرزاید ای شاه مقدار تو
ز تو بر من آید ستم بیشتر	زنی هر زمان بر دل من بیشتر
ستم گرننداری تو بر من روا	به فرزند من دست بردن چرا؟
مرا بود هژده پسر در جهان	از ایشان یکی مانده است این زمان
ببخشای و بر من یکی درنگر	که سوزان شود هر زمانم جگر
شهامن چی کردم یکی باز گوی	و گر بیگناهم بهانه مجوی
به حال من ای تاجور درنگر	مبفرزای بر خویشتن در دسر
مراروز گار اینچنین گوژ (۲) کرد	دل بی امید و سر پرز در د

(۱) خروشیدن به معنی فریاد، ناله، زاری و بانگ کردن

(۲) گوژ یا کوژ به معنی خمیده و کج

جوانی نمائندست و فرزند نیست	به گیتی چو فرزند پیوند نیست
ستم رامیان و کوران بود	همیدون (۱) ستم را بهانه بود
بهانه چی داری تو بر من بیار	که بر من سگالی (۲) بدروز گار
یکی بیز بان مرد آهنگرم	ز شاه آتش آید همی بر سرم
تو شاهی و گر ازدها پیکری	بباید بدین داستان داوری
اگر هفت کشور به شاهی تراست	چرا رنج و سختی همه بهر ماست
شماریت بامن بباید گرفت	بدان تاجهان مانند اندر شگفت (۳)
مگر کز شمار تو آید پدید	که نوبت به فرزند من چون رسید
که مارانت را مغز فرزند من	همی داد باید به هر انجمن؟

ضحاک از سخنان راست و صریح کاوه در شگفتی ماند و خواست، فرزند او را بر او سازد، تا نشان دهد، که شاه دادگراست، ولی رهایی فرزند را مشروط به آن وانمود کرد، که کاوه گواهینامه را امضا کند و پس از آن پسرش را با خود ببرد. کاوه به امضای دروغین تن در نمیدهد. شاه و وزیرانش را نیز ننگ باز دانسته پسرش را با خود نمیگیرند و از دربار به تندی بیرون میرود:

چو برخواند کاوه همه محضرش ^{ز گوی} سبک سوی پیران آن کشورش
خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از مهر کیهان خدیو (۴)

(۱) همیدون به معنی هم چنین، همین جا و هم اکنون

(۲) سگالیدن به معنی فکر و اندیشه کردن و بد سگال به معنی بداندیش

(۳) شگفت به معنی تعجب.

(۴) کیهان خدیو به معنی خداوند جهان

همه سوی دوزخ نهادید روی سپرد بد دلها به گفتار اوی
 نباشم برین محضر اندر گواه نه هرگز بر اندیشم از پادشاه
 خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد (۱) محضر به پای
 سپس کاوه پیشدامن چرمین آهنگری خودش را مانند درفش آزاد -
 ببخش به نیزه بسته مردم را جمع کرد. همه به پیشوایی کاوه بر سر
 ضحاک هجوم آوردند.

شاه از دها پیکر (ضحاک) را اسیر گرفته، جهان را از بیدادگری او
 آسوده ساختند و فریدون دادگسر را به پیشوایی خود برگزیدند.

داستان سیاوش

هدف و منابع داستان سیاوش:

داستان سیاوش یکی از داستانهای خیلی مهم و پر ارزش شاهنامه
 است. هدفهایی را، که فردوسی در این داستان گنجانده است. مانند:
 آزادی و ضدیت با ظلم و ستم، گذشتن از کینه و بددلی، (۲) نکوهش خود -
 پسندی و جاه طلبی و سبکسری، جانبداری از پاکدامنی و پاکیزه گوی و
 فداکاری و ایثار. این همه ارزشهای نیک جامعۀ انسانی است، که تاج جهان
 باقیست، این گونه ارزشها، والا و انسانی خواهد بود و فردوسی
 «سیاوش» را آفریده است، تا نمونه کامل این گونه ارزشهای نیک باشد، ولی

(۱) پی سپر پای سپر به معنی لگدمال کردن و طی کردن راه
 (۲) بددل، به معنی بزدل، ترسو، بدگمان و کینه جو

این سخن نیز قابل گفتن است، که نام سیاوش بدون رستم مفهومی ندارد.
 سرچشمه و منبع داستان «سیاوش» در اساطیر گذشته گان ما وجود
 داشته است. بر اساس گفته های دانشمندان تاریخ سیاوش در اساطیر
 قدیم ماصورت خدای نباتی کشتزارها بوده و به دوران تاریخی مادر
 شاهی وابسته است. سیاوش به دست نیروی بدی کشته میشود. به
 خاطر خون ریخته شده او در آغاز سال نوی یعنی در ایام نوروز
 مردم نوحه ها (۱) و سرودهایی میداشته اند

این گونه پندارهای اساطیری با گذشت هزاران سال و در پیوند
 با ساختمان اجتماعی زنده گی مردم تغییر و تکامل میکند و برداشتهای
 نوی در سرودها و افسانه های مردمی به وجود می آید. رنگ و بوی این
 برداشتها و افسانه های ابتدایی و اسطوره یی نیز کم - کم تغییر یافته
 قوای اصیل و جوهرین آن به انسان مبدل و در ساخت حوادث و ماهیت
 قهرمانان داخل میگردد و با روایتها، افسانه ها و تاریخها یکی
 میشوند. این نوع روایتها، افسانه ها و پنداشتها در طول تاریخ ادبیات
 از جانب شاعران و گوینده گان ما و شاعران جهان مورد استفاده قرار
 گرفته و در ساختمان شعر و ادب راه گشوده اند.

بخشهای اساسی داستان:

در داستان سیاوش فردوسی نخست سخن را به وصف «خرد»
 و پایگاه «سخن» آغاز میکند:

(۱) نوحه، به معنی گریه و زاری و شیون

کنون ای سخنگوی بیدار مغز
سخن چون برابر شو دبا خرد
کسی را که اندیشه ناخوش بود
عمی خویشان را چلیپا کند

یکی داستانی بیارای نغز (۱)
روان سراینده رامش (۲) برد
بدان ناخوشی رای اوکش (۳) بود
به پیش خردمند رسوا کند

فردوسی در «شاهنامه» همواره خرد و دانش را وصف میکند و
انسان خردمند را می ستاید. به نظر او خردمندی یکی از اسباب بزرگ
انسانیت و سزاوار بزرگداشت است. از همین سبب است، که در آغاز
داستان «سیاوش» فردوسی به ستایش خرد زبان گشوده است.
میدانیم به نیروی خرد و عقل است، که ما به شناخت هر ناشناختی
دست میابیم. انسان توسط عقل و خرد خوب را از بدو زشتی را از
نیکویی باز می شناسد و حق را از باطل فرق میکند. هر که دانش بیشتر
داشته باشد، توانا تر و زبا نورتر است. بیخرد جهالت و ستمکاری
خشم و نیات بد را پیدا میکند و از زنده گی مدنی دور میافتد.
به همین علت است، که فردوسی در آغاز داستان چنین اندیشه
های ستوده را بیان میکند. چه مضمون اصلی داستان و کرکتر و کردار
های قهرمانان داستان بسته به آن میباشد.
فردوسی پس از مقدمه به تفصیل اصل داستان، که ما آن را به چهار
بخش تقسیم میکنیم، آغاز مینماید:

(۱) نغز به معنی نیکو و بدیع
(۲) رامش به معنی آرامش و ساز و سرود
(۳) کش به معنی آغوش، نهیگاه، سینه، خوش و خوب

۱. زاده شدن سیاوش از دختر منسوب به نژاد فریدون و پرورش
یافتن او در زابلستان در آب و هوای دبه های آنجا به سرپرستی
رستم جهانپهلوان.
۲. آمدن سیاوش از زابلستان به دربار پدرش کاو و شاه وزنده.
گی او در محیط دربار، سبکریها و فساد درباریان، فتنه ها و تهمت ها.
۳. وهایی یافتن سیاوش از دربار پدر و از جفا پیشه گان آنجا.
به همین مناسبت سیاوش میگوید:

یکی کشوری جویم اندر جهان
زخوی بسد او سخن نشنوم
که نامم ز کاو و من گرد دهنان
زیسکار (۱) او یک زمان نغموم
پناهنده گی به تورا نزمین، ساختن شهرهای گنگدژ، سیاوش گرد.
کشته شدن او به بیگناهی از دست ستمگاران، افراسیاب و گرمیوز.
۴. رسیدن آگاهی از کشته شدن سیاوش به رستم، یک هفته
عزا داری (۲) کردن رستم در سوگ سیاوش، آمدن رستم به توران
برای گرفتن انتقام از قاتلان سیاوش و سوگند یاد کردن او:
کنون من دل و مغز تا زنده ام
به کین سیاوش آکنده ام
همه جنگ با چشم گریان کنم
جهان چون دل خویش بر بیان کنم
پرورش یافتن سیاوش در زابلستان:

داستان سیاوش در شاهنامه فردوسی بسیار فاجعه انگیز و غم
(۱) پیکار به معنی جنگ، نبرد، کارزار و پرخاش
(۲) عزا به معنی تسلیت و غمخیزی و سوگواری

افزاینده است سیاوش در این فاجعه به تنهایی همه گونه رنجها، غصه ها و تهمت های ناروا را متحمل میشود. یگانه مددگار او رستم است. رستم سیاوش را، که هنوز کودک بود، می پسندد و مهر او را در دل میگیرد. به همین سبب رستم سیاوش را از محیط دربار جدا میسازد و به اجازه پدرش کاووس برای پرورش و تربیت او را با خود به زابل میبرد و هر چه از فنون جنگی و پهلوانی و مردانه گی میداند، به او می آموزد:

یکی بچه فرخ (۱) آمد پدید	کنون تخت برابر باید کشید
جدا گشت از او کودک چون پری	به چهره به سان بت آزی
جهان گشت از آن خورد پرگفتگوی	کز آن گونه نشنید کس از روی رموی
به رستم سپردش دل و دیده را	جفا جوی پور پسندیده را
چنین گفت کین کودک شیرفش (۲)	مرا پرورانید با پد به کش
چو دارنده گانی ترا مایه نیست	مرا و راه گیتی چون دایه (۳) نیست
تهمتن ببردش به زابلستان	نشست گهش ساخت در بومستان
سواری و تیرو کمان و کماند	عنان و رکاب چی و چون و چند
ز داد و ز بیداد و تخت کلاه	سخن گفتن و رزم و راندن سپاه
هنر ها بیا موختش سر به سر	بسی رنج برداشت آمد به بر...

(۱) فرخ به معنی مبارک، میمون و زیباروی

(۲) فش به معنی مثل و مانند

(۳) دایه به معنی پرستاری، که کودک را شیر و پرورش دهد.

بدینگونه سیاوش دوران کودکی و جوانی خود در اذربایلیستان در نزد رستم و روستاییان خوشقلب آنجا گذراند. در اثر تماس با ابر مرد دوران یعنی رستم و خانواده او پرورش یافتن او در آن محیط شخصیت و کرکتر او زیر تأثیر نهاد های مثبت قرار گرفت و در پیش آمد ها پاکی، صمیمیت و وفاداری جوان نمونه بی گشت: ز خوبی و دیندار و گفتار او ز هوش و دل و شرم و کردار او دلیر و سخنگوی گرد (۱) سوار نو گویی خورد داردش در کنار از خورد سالی سیاوش با طبع صمیمی و دانایی و شجاعت و راستگویی پرورش یافت و رستم جهانپهلوان او را مانند فرزند خویش دوست میداشت و به تربیتش میکوشید.

سیاوش در دربار، اخلاق و کردار اهل دربار: سیاوش هنگامی، که پا به دربار پدر گذاشت، سرتوشت او در مسیر دیگری افتاد. اکنون زنده گی او تا پایان پر از تشویشها، اضطرابها (۲) و رنجهاست: روان پاک او با دیدن بد طبیعتی ها، جاه طلبی ها، اذیتها و آزارها سخت مکرر شد. کاووس پادشاه سبکفکر، بد اندیشه، زود خشم و عیاش است، ولی سیاوش از این گونه خصایل به کلی جداست.

کاووس نسبت به پسر با مهر پدرانه غمخواری نمیکند،

(۱) گرد به معنی پهلوان و دلیر

(۲) اضطراب به معنی تشویش و پریشانی

بلکه او را به عنوان مدافع در برابر هجوم تورانیان به حیث
یک وسیله مؤظف میسازد، تاخودش از گزند احتمالی
افراسیاب بیدادگر در امان بماند. بنابر آن او در پی تدبیر سازی
و چاره گری است.

او برای خواستن سیاوش به درگاه چندین روز جشن و سرود
بر پا میدارد. بخششها و انعامها میدهد و سیاوش را به تخت خویش
مینشاند.

یکی دیگر از عللی، که سیاوش در دربار به ناراحتی و اضطراب
روحی می افتد، عشق سودابه زن کاووس است.

سودابه مادر اندر سیاوش بوده او را دوست میدارد، ولی نه از
روی مهر و علاقه مادری. علاقه او بر معیارهای اخلاقی استوار نبوده
جنبه ضد اخلاقی و ضد پاکدامنی دارد.

سودابه زن بسیار بی حیاء و حیله گراست. او نه از نام میترسد و نه
از ننگ، نه به شوهر و خانواده خود احترام دارد و نه از رسوایی میهراسد.
هرگاه هوسها و آرزوهایش عملی نشوند، آتش به همه خشک و
تر میزند و با کسی هم ندارد. کاووس شاگرد در حلقه دام او نهاده
و هر چه او بگوید، همان میکند.

فردوسی با نشان دادن خود سربها و هوسهای و سودا به رسواییهای
درباریان و درگاه کاووس شاه را بر ملا (۱) میسازد.

(۱) بر ملا به معنی آشکار او هویدا.

سیاوش سودابه را همانند مادر و کاووس را چون پدر دانسته با آنها
رفتار مودبانه دارد. وظیفه خود میداند، تا آند و را بی چون و چرا احترام
کند، ولی در این جایک وجود نا بکار و یک جوان پارسا با هم روبه رو
هستند. سودابه روزی سیاوش را در نزد کاووس میبیند و همانندم به
اودل میبندد. پس و میله بی برمی انگیزد، تا شاهزاده را به شبستان
خود بکشاند. سیاوش در این پیشنهاد مکر و حیله بی می بیند و قبول
نمیکند، ولی سرانجام سودابه فایق (۱) میشود و سیاوش به فرمان
شاه به نزد او میرود، ولی چون به نیت بد سودابه پی میبرد، او را میراند و
از شبستان او بیرون میرود. سودابه با شیطنت به سیاوش اتهام میبندد.
او را گناهکار میداند و برای گرفتن انتقام به نزدیک شاه میرود و از او
شکایت میکند. کاووس سرانجام برای درک بیگناه از گناهکار
امر میدهد، تا سیاوش از آتش بگذرد، زیرا در آن روز گار و رسم آن
بود، تا متهمان به (سوگندان) تن دهند، تا بیگناهی خود را اثبات کنند
و یکی از شیوه های عملی ساختن سوگندان گذشتن از آتش بود. به
فرمان شاه نیزم بسیار گرد میاورند و سیاوش برای اثبات بیگناهی
خود به کام آتش میرود و زنده و سلامت از آتش بیرون می آید.
کاووس سودابه را گناهکار می شناسد و آهنگ کشتن او میکند، ولی
از کشتن او در می گذرد.

(۱) فایق به معنی افزون آمده، مسلط بر امری و برگزیده

جنگ سیاوش و رستم با تورانیان :

سومین مرحله زنده گی سیاوش در خاک توران آغاز میشود. در دوران همین ماجراها (۱) افراسیاب شاه توران به سوی کشور آریان باصدهزار سوار به جنگ می آید. افراسیاب به دنباله کینه دیرینه بین ایران (۲) و توران، که از زمان قتل ایرج شروع شده به سوی آریانا لشکر میکشد. کاوس شاه برای حفظ تاج و تخت خود رستم و سیاوش را به جنگ او میفرستد. آنچه سیاوش را بر میانگیزد، که روبه جنگ گذارد، در درجه نخست قصد فرار از محیط مسموم دربار و توطئه های سودابه است. همچنان از آنجا که قهرمانان و پهلوانان دفاع از خاک و مردم را یکی از وجیبه های عالی زنده گی خویش می شمارند، بنا به تقاضای خودش به عنوان سر لشکر راهی این جنگ میگردد. پیش از آن، که جنگ آغاز شود، افراسیاب خواب و حشمتناکی ببیند

و موضوع را به برادرش گرسیوز باز میگوید:

بیبان پر از مار دیدم به خواب	زمین پرز گرد آسمان پر عقاب..
سر پرده من زده بر کران	به گردش سپاهی ز کند اوران (۲)
یکی باد برخاستی پرز گرد	در فش مرا سر فگو نسا ر کرد

(۱) ماجرا به معنی آن چه در گذشته رخ داده است. شرح حال، حادثه و

پیش آمد

(۲) آموزگار در باره مفهوم تاریخی (ایران) یا آریانا توضیح بدهد.

(۳) کند آور یا گند آور به معنی دلیر، پهلوان و سپه سالار

برفتی زهر سو یکی رودخون سرا پر ده خیمه گشتی نگون
وزین لشکر من فزون از شمار بریده سران و تن افکنده خوار
افراسیاب تعبیر خواب خود را از موبدان (۱) می خواهد و آنان چون از خشم او ترسان هستند نخست از او ز نهار (۲) میگیرند و سپس جواب میدهند:

اگر با سیاوش کند شاه جنگ چو دیبه (۳) شود روی گیتی به رنگ
ز ترکان نه اند کسی راه گاه غمی (۴) گردد از جنگ او پادشاه
و گراو شود آشته بردست شاه به توران نماند سرو تختگاه
سراسر پر آشوب گردد زمین ز بهر سیاوش به جنگ و به کین
گر سیوز از طرف پادشاه با هدیه و پیشنهاد آشتی به نزد سیاوش
می رود. شاهزاده در این باره با رستم، که هم سپه سالار و هم مشاور او است، رای (۵) میزند. رستم بنا به تجربه بی، که دارد، نمیتواند به قول افراسیاب اعتماد کند و نظر میدهد، که باید از او گروگان خواست. رستم دو شرط دارد. یکی آنکه خویشان و نزدیکان افراسیاب باید به گرو داده شوند. دوم آنکه بخشهایی از خاک آریانا را، که تا کنون تصرف کرده رها کند.

(۱) موبد به معنی حکیم، دانشمند و پیشوای روحانی زردشتیان

(۲) زنهار به معنی امان خواستن، مهلت و عهد و پیمان هرگز

(۳) دیبه مخفف دیبا به معنی یک نوع پارچه ابریشمی و رنگین

(۴) غمی به معنی غمگین و اندوهناک

(۵) رای زدن به معنی مشوره کردن

افراسیاب خواه نا خواه این دوش را میپذیرد. سیاوش
 برای جلب موافقت کاووس، رستم را با نامه‌ی نزد او میفرستد. کاووس، که
 در تندخویی و سبکسری کم از افراسیاب نیست، از این پیشنهاد برآشفته
 میشود. رستم را خوار میکند و به سیستان باز میفرستد. و نامه‌ی پر از خشم
 به سیاوش مینویسد و از او میخواهد، که گروه گانه‌های ترک را نزد او
 روانه کند. سپس جنگ را با افراسیاب آغاز کند و اگر نخواست به جنگ
 پردازد، سر کرده‌گی سپاه را به طوس واگذارد و خود باز گردد.
 با آمدن نامه‌ی کاووس سیاوش دستخوش تردید جانفرسایی میشود.
 اگر به فرمان پدر و دوازده جنگ در آید، این برخلاف پیمان و
 مردیست. اگر سپاه را رها کند و باز گردد، از خشم کاووس و توطئه سودابه
 در امان نخواهد ماند.

همی گفت صدمرد گرد و (۱) سوار	ز خویشان شاهی چنین نامدار
همه نیکخواه و همه بیگناه	اگر شان فرستم به نزدیک شاه
نه پرسدند اندیشد از کارشان	همانگه کند زنده بردارشان
به نزدیک یزدان چه پوزش برم	بد آید ز کار پدر بر سرم
ورایدون (۲) که جنگ آورم بیگناه	چنین تیره باشاه توران سپاه
جهاندار نپسندد این بد ز من	گشایند بر من زبان انجمن
اگر باز گردم به درگاه شاه	به طوس سپهبد سپارم سپاه

(۱) گرد به معنی پهلوان

(۲) ایدون به معنی اکنون، این چنین و این جا

از آن نیز هم بر سرم بدرسد چپ و راست بدبینم و پیش بد
 نیاید ز سودابه هم جز بدی ندانم چه خواهد بدن ایزدی
 بدبنگونه سیاوش نه میخواهد به کشور برگردد و نه جنگ بکند.
 چاره در آن میبیند، که به گوشه‌ی دیگری از جهان برود و گمنام زیست
 کند، ولی به جانبداری پیران از جانب افراسیاب نامه‌ی دلپذیر به سیاوش
 میرسد و او را به توران دعوت میکند.
 پناه جستن سیاوش به توران زمین:

سیاوش با آگاه شدن از آزردن رستم و رفتن او به سوی زابل
 سخت اندوهناک میشود. از سوی دیگر بستن راه آشتی و صلح نیز کار
 یست ناصواب. بنابراین با دل‌تنگی و اکراه (۱) دعوت افراسیاب را میپذیرد.
 نامه‌ی گله آمیز نزد پدر میفرستد و رفتن خود را تفسیر میکند:

یکی نامه بنوشت نزد پدر	همه باد کرد اند را و در به در
که من با جوانی خرد یافتم	ز کردار بد روی بر تافتم
از آن آتش مغز شاه جهان	دل من بر افروخت اندر نهان
شبستان (۲) او دردمن شدن نخست	به خون دلم رخ بیایست شست
بیایست بر گوه آتش گذشت	به من زار بگریست آهو به دشت
وز آن ننگ و خواری به تنگ آمدم	خرامان به چنگ نهنگ آمدم
دو کشور بدین آشتی شاد گشت	دل شاه چون تیغ پولاد گشت

(۳) اکراه به معنی خلاف میل و رضا و بی میلی

(۲) شبستان به معنی خوابگاه، حر مسرا و جای شب گذراندن

نیامد زمن هیچ کارش پسند گشادن همان و همان نیز بند
آنگاه سپاه را به بهر ام میسپارد و خود با سیصد سوار به لشکرگاه افراسیاب
می گذرد و افراسیاب از او به عنوان یک پسر پذیرایی میکند:

پدر و ار پیش تو مهر آورم همیشه پسر از خند چهر آورم
چو پس از این هم دل سیاوش آرام نیست دوری از وطن، ز ابل، رسنم
ویاران و نزدیکان اورا سخت اندو هگین و غمناک ساخته است.

همه راه ز آوای چنگ و رباب همه خفته را سر بر آمد ز خواب
همی خاک مشکین شد از مشک و زر همی اسب تازی بر آور دپر
سیاوش چو آن دید آب از دو چشم بیارید ز اندیشه آمد به خشم
که باد آمدش بوم (۱) ز ابلستان بیاراسته تابه کابلستان
همان شهر ایرانش آمد به یاد همی بر کشید از جگر سرد باد (۲)
ز ایران دلش باد کرد و بسوخت به کردار آتش رخس بر فروخت

سالها میگذرد و ستاره بخت سیاوش رو به بلندی مینهد. در
عین آن که مورد محبت افراسیاب و پیران است، هم پیران و هم
افراسیاب دختران خود را به زنی او میدهند و او شهر (سیاوش گرد) را
بنامینهد و آن را همانند بهشت می آراند. در سرا سر توران هیچکس
به آراسته گی و قدرت و حشمت (۳) او نیست. در همان زمان زمانه آرام-

(۱) بوم به معنی ماوی، سرزمین و شهر

(۲) باد سرد به معنی آه سرد

(۳) حشمت به معنی شرم و حیا و بزرگی و بزرگواری

آرام زمینه نابودیش را فراهم میسازد.

یکسال پس از اقامت سیاوش در خاک توران دو واقعه تازه
پیش می آید. یکی از دواج شاهزاده با «جریره» دختر پیران و سپس با
«فرنگیس» دختر افراسیاب. پیران و افراسیاب میخواهند، از این طریق
شاهزاده را از تنهایی بیرون آورند و هم ریشه او را در خاک توران و در
خانواده افراسیاب محکمتر سازند.

سرانجام چون از دواج سیاوش با فرنگیس سر میگیرد، افراسیاب
سرزمینی از خاک خود را به سیاوش میبخشد و همانسان، که گفته شد،
سیاوش در آنجا شهر «گنگدژ» (۱) یا سیاوش گرد را بنا میکند.

گر سیوز:

افراسیاب از شنیدن کامیابیهای سیاوش چنان شاد میشود، که
بر ادرش گر سیوز را با هدیه های فراوان میفرستد. گر سیوز به سیاوش گرد
میرسد. دو پهلوان از دیدار هم خوشنود میشوند، اما گر سیوز چون دستگاه
سیاوش را میبیند، آتش (۲) حسد در درونش زبانه میکشد:

دل و مغز گر سیوز آمد به جوش دگر گونه تر شد به آیین و هوش
به دل گفت سالی برین بگذرد سیاوش کسی را به کس نشمرد
همش پادشاهی همش تختگاه همش گنج و هم بوم و بر هم سپاه

(۱) گنگدژ، و سیاوشگرد نام شهرهای، که سیاوش ساخته بود.

(۲) حسد به معنی کینه و رشک

(۳) جوش به معنی شور و هیجان و تپش

روزی مسابقه بی میان سواران سیاووش و همراهان گرسپوز
آغاز میشود. نخست گوی زدن (۱) است، که سیاووش و آرینهادر آن
برنده میشوند. سپس شاهزاده در بازی ژوبین هنرنمایی میکند،
در حالی که گرسپوز و یارانش نمیتوانند، با آریانیان برابری کنند.
سومین بازی کمان است، که باز سیاووش در آن برتری خود
را بر ترکان مینمایاند.

سرانجام گرسپوز به شاهزاده پیشنهاد کشتی گرفتن میکند. سیاووش
به علت آن، که گرسپوز برادر پادشاه است و نیز نمی خواهد خشم
اوراد در صورت شکست برانگیزد، این پیشنهاد را نمی پذیرد و میگوید،
که سوار دیگری را از ترکان برگزیند، تا با او کشتی بگیرد. گروی زره،
که از پهلوانان نامی توران است، داوطلب میشود. سیاووش ننگ دارد
که بایک پهلوان زور آزمایی کند بنابراین پیشنهاد میکند، که پهلوان
دیگری نیز با گروی همراه گردد. شخصی به نام دسور، پای به جلو
مینهد. سیاووش در همان برخورد اول هر دو را از زمین برمیگیرد و
بر زمین میافکند. این شکست کینه و خشم گرسپوز را میافزاید.

گرسپوز بعد از هشت روز اقامت در سیاووش شگردد. به نزد
افراسیاب برمیگردد. وی در هنگام بازگشت توطئه بی بر ضد
سیاووش در سر پخته است. میخواهد، بسا دروغهایی دل شاه را از
شاهزاده بگرداند. برای برانگیختن خشم افراسیاب میگوید:

(۱) گوی به معنی توپ و دکمه

بدو گفت گرسپوز ای شهریار سیاووش دگر دارد آیین و کار
فرستاده آمد ز کاو و شاه نهانی به نزدیک او چند ماه
ز روم و چین نیزش آید پیام همی یاد کاووس گیرد به جام
بروانجمن (۱) شد فراوان سپاه بیچید از او ناگهان جان شاه
افراسیاب آ ماده بد کردن در حق سیاووش نیست. میگوید، که
او به ما پناه آورده ما از او هنوز زبانی ندیده ایم. اگر بی دلیل من در حق او
بد کنم، زبان ملامت مردم بر من کشوده خواهد شد و به بد نامی شهره
خواهم گشت. آنگاه از انتقام آریانیان و خشم پروردگار یاد میکند.
بنابر آن میگوید، لازم است او را به نزد پدرش بفرستم. گرسپوز رفتن
سیاووش را به ایران برابر به ویران شدن توران میدان و میگوید، او بر
اسرار ما آگاه است. کشور ما را شناخته و جنگیدن با ما برایش آسانتر
شده است. این سخن را افراسیاب میپذیرد و میگوید او را به نزد خود
فرامیخوانم و اگر گناهش ثابت شد، کیفر (۲) دادنش آسان خواهد بود.
گرسپوز از عواقب میترسد و به شاه میگوید، با آمدن او مبادا، که
لشکر پان ما با او بیوندند و کار خراب گردد.

افراسیاب روزی گرسپوز را مؤظف میدارد، تا به نزد سیاووش
برود و او را به هر افسونی، که هست بیاورد. گرسپوز به «سیاووش شگردد»

(۱) انجمن به معنی گرد آمدن گروهی از مردم برای منظوری
و جای گرد آمدن

(۲) کیفر به معنی سزا، جزا و مکافات

میرسد و به سیاوش پیغام میفرستد، که تنها به نزد او بیاید. سیاوش می آید و باشیندن پیغام افراسیاب شادمان میشود، ولی گرسیوز حيله میاندیشد و او میگوید، که رفتن تو بدتر از افراسیاب صلاح نیست. میترسم مبادا از افراسیاب به تو گزند (۱) برسد، زیرا او کینه های دیرینه را میان دو خاندان هنوز از یاد نبرده است.

سیاوش گرچه از گفتار گرسیوز متعجب میشود، ولی با آنهم افسون (۲) او کار گرمیافتلو از رفتن امتناع میورزد و به افراسیاب مینویسد، که چون فرنگیس بیمار است، اکنون نمیتوانند، آهنگ سفر کنند.

گرسیوز بداندیش، نامه را بر میدارد و دو شتابان به نزد افراسیاب میرود و میگوید، که سیاوش به او اعتنان کرده و نامه شاه را خوانده و اکنون از روم و چین برای سپاهی گرد آمده اند و در فکر آنست، که با پادشاه بجنگد.

افراسیاب سپاه گردمی آورد و به سوی «سیاوشگرد» میراند. فرنگیس، که مظلومیت و پاکی شوهر را میداند، به او پیشنهاد میکند، که از آنجا بگریزد، ولی سیاوش از گریختن عار دارد و بر نوشتن خود در استقبال میکند.

سرانجام لشکریان افراسیاب^۱ فرامیرسند. سپاه سیاوش میخواهند

(۱) گزند به معنی اذیت، ضرر و آزار

(۲) افسون به معنی حيله، تزویر و نیرنگ و جادو

بجنگند و مقاومت کنند، اما سیاوش مانع میشود:

مرا چرخ گردون اگر بیگناه به دست بدان کرد خواهد تپاه
به مردی مراروز آهنگ نیست که با کردگار جهان جنگ نیست
چه گفت آن خردمند بارای وهوش که با اختر (۱) بد به مردی مکوش
سیاوش نیرنگ گرسیوز را میفهمد، ولی دیگر کار از کار گذشته است.
گروی زره، که در مسابقه از سیاوش شکست خورده است و
کینه یی از وی در دل دارد، دست او را مینهد. افراسیاب به کشتن
او فرمان میدهد سپاهیان ترك سیاوش را بیگناه میدانند. هر چه بزرگان
در بار افراسیاب از او میخواهند، که از خون او بگذرد، ولی به
تحریک گرسیوز و عده دیگر از بدخواهان افراسیاب تشجیع میشود.
حتی زاری و مویه دخترش فرنگیس نیز برای تأثیر نمی بخشد و به
کشتن سیاوش فرمان میدهد.

سیاوش بیگناه را می کشند. از زمینی، که خون سیاوش در آن
ریخته است، گلی میروید، که در اساطیر آریایی آن را «خون سیاوشان»
نامیده اند.

سیاوش هر چند تنها و بیکیس ماند و در فرجام از دست نیرو-
های بدی کشته شد، ولی عدالت و حقیقت در لباس رستم از بد کاران
انتقام سخت گرفت و نام سیاوش، پاکی، صلحجویی، پایداری
وصفا و صمیمیت او پس از مرگ در افسانه ها و ادبیات دری تار و زنگار

(۱) اختر به معنی ستاره، بخت و طالع

مابقی ماند و هر شاعری از مظلومیت و طینت (۱) پاک او منظومه‌هایی ساخته و سروده است.

داستان «سیاوش» اثریست، که در فضای حماسی و قهرمانی سروده شده است.

فردوسی بزرگ به عنوان یک شاعر حماسه سرا (۲) میخو است، از یک سو با سرودن این داستان بر خورد و ضدیت‌های دو جبهه، جوانمردی، ایمان و بزرگی روح مردان شاهنامه را تمثیل کند و از سوی دیگر فتنه و فساد مسموم کننده دربار و فضاها را، که در آن محیط موجود بوده بیان نماید و نشان میدهد که قهرمانان تا به هنگامی، که در میان مردم و در آغوش آنان قرار دارند، به رشد و بالندگی میرسند، ولی وقتی که به دربار میرسند، بنا بر نبودن شرایط درست سرانجام محو و نابود میشوند و زنده گی آنان به فاجعه (۳) می انجامد.

برخی از ویژه گیهای بدیعی داستان:

پس از کشته شدن سیاوش جنگی بی امان میان ایران (آریانا) و توران آغاز مییابد و رستم به خونخواهی سیاوش و گوشمالی نابکاران و زشت کاران به توران میرود، تا بدکاران را به جزای اعمالشان برساند.

(۱) طینت به معنی نهاد و سرشت

(۲) حماسه به معنی شجاعت و دلوری

(۳) فاجعه به معنی مصیبت بزرگ و حادثه ناگوار

داستان سیاوش به مثابه یک داستان حماسی دارای ویژه گیهای استثنایی بدیعی زیرین است:

گیاهی، که از خون سیاوش روینده است، نهال مرموز باغ زنده گی است، که فردوسی آن را به صورت سمبولیک (۱) تصویر کرده است. این گیاه نشانه امید بخش ماندگاری روح بشر است، که در کشمکش جاودانی خود آرزومند است، که عدالت و حقیقت و آزاده گی و پاکیزه گی در جهان بر جای بماند.

دومین تصویر بدیعی، که پس از کشته شدن سیاوش به قلم



(۱) سمبولیک یا سمبولی به معنی رمزی.

فردوسی ترسیم میشود، عکس العمل طبیعت در برابر این فاجعه است: یکی باد برتیره گردسیاه بر آمد که پوشید خورشید و ماه کجا (۳) یکدگر راند بدندروی گرفتند نفرین همه بر گروی در این اثر فنا پذیر با آنکه هزار سال از تاریخ نگارش آن میگذرد، هنوز هم به استثنای تعداد کمی از واژه ها همه قابل فهم و درک است. این اثر یک حماسه فاجعه انگیز و شدیداً غم انگیز است، که جریان دراماتیکی دارد. فاجعه در روال عادی خود نخست از یلک ماجرای شخصی (بر خورد سیاوش با سودابه) آغاز شده و به اوج حادثه میرسد. به ویژه که فردوسی در وصف حوادث با مهارت به حالات روحی قهرمانها نیز توجه کرده و از هیچ زمینه جزئی چشم نهوشیده است. فردوسی در آفرینش تیپها و سیماهای قهرمانان خود قهرمان چیره دستی است. او در این داستان نیز قهرمانهای گوناگونی آفریده است. تیپهای مثبت و منفی، مثلاً رستم نمای (رمز) غرور و عظمت مردم، سیاوش راستی، زیبایی، پاکی و کیکاووس سبکسری، بی اراده گی غداری (۱)، عشرت پرستی و سودابه مکاری، خود پرستی، بدکاره گی و افراسیاب حاکمیت و جاه پرستی نیرنگسازی و گرسیوز خیانت حيله گری و فرنگیس وفاداری، پاکدامنی صبوری بوده هر یک از آنها

(۱) کجا در این جابه معنی که به کار رفته است ولی اصلاً از آداب استفهام است.

(۲) غدار به معنی بی وفا، حيله گر و خاین

سیماهای فردی اند، که با عملکردهای گوناگون، ولی واقع بینانه تمثیل شده اند.

میهن پرستی و پاکی اخلاق در شاهنامه:

شاهنامه کتابی نیست، که در آن تنها وصف قهرمانان میدان جنگ و کارزار و شکست و پیروزی پهلوانان آمده باشد. در این اثر جهانی همچنان اندیشه های میهن پرستانه، اخلاقی، فلسفی و علمی زیاد چشمگیر است. فردوسی و طنپرست بزرگی بوده به سرزمین خود یعنی خراسان عشق داشته و شور و بزه یی را آشکار میسازد. در شاهنامه هرجا، که پهلوان آریایی شکست میخورد و یا کشته میشود، ناله های جانسوزی سر میدهد. گویی عزیزترین کسانش از دست رفته باشد. زاری میکند و مینالد.

از زبان قهرمانان «شاهنامه» اندیشه های وطن پرستان را به عنوان یک هدف مقدس و شیرینتر از جان و انمود میکند و مرگ را از (بیخانمانی) (۱) و بی وطنی بهتر میداند:

نگه کن بدین لشکر نامدار جو انان شایسته کارزار
 ز بهر بر و بوم و فرزند خویش زن و کودک خورد و پیوند خویش
 همه سر به سرتن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم
 فردوسی مردان آریایی نژاد را در شجاعت از تمام دلیران جهان برتر میداند.

(۱) خانمان مرکب از خان و مان نخستین به معنی خانه و دومی به معنی مال و اسباب و متاع خانه

رستم را چنان قوی پنجه و شیر دل نشان میدهد، که دشمن او «پیران»

در باره اش میگوید:

یکی مرد بینی چوسر و سهی به دیدار بازیب و بافرهی (۱)
سلیح (۲) و رابرتنا بد کسی کنند از مایش ز گردان بسی
به رزم اندرون چون ببنده میان تنش زور دارد چو شیر زیان (۳)
نه بر گرد از جای گرزش نهنگ اگر بفگند بر زمین روز جنگ
اگر سنگ خارابه چنگ آیدش شود نرم و ز موم ننگ آیدش
برای دفاع از وطن، یکدلی و یگانه گی مردم را شرط اساسی میداند،
که یکی از عاملهای مهم شکست دادن دشمن است. فردوسی ضرورت
این عامل را درک کرده است. در جایی میگوید:

زهر برو بوم و فرزند خویش همان از پی گنج و پیوند خویش
ببندید بایکد گردانما نمازید بد خواه پیرانما
فردوسی جانبازان و سربازانی را، که در راه مدافعه وطن از سرو
جان گذشته اند، ستایش میکند، زیراستودن آنان در حقیقت مرزبست،
از عشق به میهن:

گرامی چو آنرا که در پیش تو سپر کرد جان از بد اندیش تو
چونیکسی نمایند پا داشت کن فمان تا شود در نج نیکان کهن

(۱) فرهی به معنی شوکت و جلال

(۲) سلیح به معنی سلاح و وسیله جنگ

(۳) زیان به معنی خشم آلود، تند و درنده

غنیمت بر او بخش گو جنگ جست به مردی دل از جان شیرین بست
هران کس که شد کشته در کارزار وز خورد و کودک بود یادگار
چونامش زد فتر بخواند دبیر درم پیش کودک برد ناگزیر
نسبت به دشمنان نفرت و کین داشتن یکی از بزرگ گیهای میهن دوستی
است، زیرا که بدون پروراندن احساس کینه و نفرت نسبت به دشمنان
پیر و زی بردشمن ممکن نیست.

همه رزم را دل پر از کین کنید تن دشمنان جای زوبین (۱) کنید
هر شخص و ظنپرست در راه مغلوب کردن دشمن پیش از همه باید
فردی دلاور، فداکار و در عین حال هوشیار و آماده باشد. اینگونه
دلاوران افتخار و آبروی میهن بوده شایسته احترام و ستایش مردم
میگردند:

چنین گفت موبد که مردن به نام به از زنده دشمن بد و شاد کام
دلاور که نیندیشد از پیل و شیر تو دیوانه خوانش مخوانش دلیر
هنر خود دلیر بست بر جایگاه که بددل نباشد سزاوار گاه (۲)
دلیری ز هوشیار بودن بود دلاور سزای ستودن بود
فردوسی از زبان قهرمانان «شاهنامه» در باره احترام داشتن

نسبت به کار و نیکی کردن به اهل کار و همچنان برای مردم پروری رسم
و آیین کشور داری سخنان پر مغزی گفته است، که تا هم اکنون
(۱) زوبین یا زوبین به معنی نیزه کوچک، که هنگام جنگ به دشمن پرتاب کنند.

(۲) گاه به معنی تخت، وقت، زمان و هنگام

اهمیت خود را از دست نداده اند. مثلاً دربارهٔ ار جگذاری نسبت
به اهل زحمت و کارچنین سروده است:

هران کس که بگریزد از کار کرد (۱) ازودور شدن نام و ننگ و نبرد
همه کاهلی مردم از بدد لیست هم آواز باید دلی کاهلیست
تن آسانی و کاهلی دور کن بکوش و زرنج تنت سور (۲) کن
که اندر جهان سود بیرنج نیست کسی را که کاهل بود گنج نیست
چو کاهل بود مرد برنا (۳) به کار زاوسیر گردد دل روزگار
به رنج اندرست ای خردمند گنج نیابد کسی گنج نابوده رنج
کسی کوبه رزمت نبندد کسر کشاورز یا مردم پیشه ور
نکوشی به جز با کس همسورد نباید که بروی وزد باد سرد
به هر جایگه یار درویش باش همی باد بر مردم خویش باش
در فرجام داستان «ضحاک و کاوهٔ آهنگر» ما را به نیکی کردن
دعوت میکند و به ناپایداری جهان اشاره مینماید. بر انسان شرافتمند
نیکی کردن را فرض میداند، زیرا یگانه یادگار نیکی و پایدار
برای انسان از خویشتن گذاشتن نام نیکی است:

بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار همین به که نیکی بود یادگار

(۱) کارکرد، به معنی کار کردن

(۲) سور به معنی مهمانی، جشن، بزم، شاد، خوش، پناه و قلعه

(۳) برنا به معنی جوان

نیکی کردن سزاوار همه کس نیست. به کسانی شایسته است،
که به مردم و به جهانیان نیکی کرده باشند، اما کسانی، که بد کار هستند
و به مردم زیان و آزار میرسانند، با آنها رفتار کردن از روی نیکی
شرط انصاف نیست:

چو نیکی کند کس تو پا داش کن و گریب کند نیز پر خاش کن
جز از بد نباشد مکافات بد چنین از ره داد دادن سزود
در داستان «سیاوش» از زبان رستم بر بیچاره گان و تهیدستان
شفقت کردن را گرامی میدارد:

تو درویش را رنج منمای هیچ همی داد و برداد دادن بسیج (۱)
فردوسی جایگاه دانش بلند و مقام دانشمند را ارجمند میداند:
توانا بود هر که دانا بود به دانش دل پیر برنا بود
به رنج اندر آری تنت را رواست که خود رنج بردن به دانش سزااست
بیاموز و بشنوز هر دانی بیایی ز هر دانشی و امشی (۲)
دگر با خردمند مردم نشین که نادان نباشد بر آیین دین
که دانا ترا دشمن جان بود به از دوست مردی که نادان بود
هنرمند یا مردم بی هنر به فرجام هم خاک دارد به سر
ولیکن از آموختن چاره نیست که گوید که دانا و نادان یکیست؟
فردوسی بزرگ همواره از ناپایداری جهان نالیده است و خواسته

(۱) بسیج یا بسیج به معنی آماده‌گی نیروی نظامی و قصد و اراده

(۲) رامش به معنی آرامش، آسایش، سرود و شادی

تا انسانهای مغرور، بسی خرد و خود پرست را از عاقبت کار بیاگاهاند
و به آنها شکیبایی، نیکی تو اضع و فروتنی بیاموزد:

جها ناسراسر فسونی و باد به تو نیست مرد خرد مند شاد
به کردارهای تو چون بنگرم فسوس (۱) است و بازی نماید برم
خنک آنکه زونیکویسی یادگار بماند اگر بند ه گر شهر یار
به فرزندان اندرز میدهد، تانیکویسی، شجاعت و مردانه گسی و
دانشوری پدران خویش را فراموش نمایند و از راه بزرگان خویش
سرنتابند و تجربه های گرامی آنان را از یاد ببرند:

پسر کوزراه پدر بگذرد دلیرش ز پشت پدر نشمرد
یکی داستان زد برین برپلنگ بدانکه که در جنگ شد تیز چنگ
مرا کارزار است گفت آرزوی پدر از نیا (۲) همچین داشت خوی
نشان پدر باید اندر پسر روان بودار کمتر آرد هنر
اگر قرار باشد، گفته های حکمت آمیز و رهنمونیهای استادانه
ابوالقاسم فردوسی را یکایک مثال بیاوریم، باید سراسر شاهنامه را مثال
بدهیم. زیرا استاد با زبان هنری و آموزنده اش بر هیچ مسأله بسی از
زنده گسی انسانی نیست، که با دیدگاه وسیع ابراز نظر نکرده باشد.

برخی از ویژه گیهای شاهنامه،

تصویر سازی:

گفته شد، که شاهنامه یکی از بزرگترین داستان های قهرمانی

(۱) فسوس به معنی ریشخند و مسخره

(۲) نیا به معنی جد جمع آن نیاکان

و حماسی جهان است، که تا کنون استعداد شگرف (۱) بشر آن را آفریده
است. داستانهای شاهنامه از لحاظ ساختمان و کمپوزیشن (۲) به هم
پیوسته گی و وحدت خاصی دارند و از همدیگر گسسته نیستند.

بخش عمده واقعه ها و حوادثی، که در داستان آمده اند، خواننده را
در همه جا از دنبال خود کشانده و در پایان به نتیجه معینی میرساند.
گذشته از این فردوسی تقریباً در همه داستانهای شاهنامه از آن جمله
داستان ضحاک و کاهوه آهنگر و سیاوش برای نشان دادن حالتها و
لحظه های گوناگون زنده گی قهرمانان از تصویرهای شاعرانه
بدانگونه استفاده کرده است، که مجموعه آنها قدرت تصویر
پردازي و تخیل بلند شاعر را نمایانگرند.

فردوسی معمولاً در آغاز و هر جای دیگر داستان، که ایجناب
مینموده به تصویر گری دست یازیده و سخن را با طبیعت بیجان پیوند زده
است. در بیت زیرین طلوع آفتاب را بدینگونه تصویر میکند:

چو خورشید از چرخ گردنده سر

بسر آورد برسان زرین سپهر

و یافزار سیدن شب اینگونه نشان داده میشود:

چو خورشید تابان شود نا پدید شب تیره (۳) بر چرخ لشکر کشید

(۱) شگرف به معنی عجیب، طرفه و بی نظیر

(۲) کمپوزیشن به معنی ترکیب و ساختمان

(۳) تیره به معنی سیاه، تاریک و کدر

در تصویر پردازی طبیعت بدون شک فردوسی از بزرگترین شعرای
زبان دری است. مثلاً کوه البرز از دیدگاه شاعر بدین گونه تجسم یافته است.
سراندر ثریا (۱) یکی کوه دید که گفستی ستاره بخواد کشید

در وصف سرزمین مازندران چنین می سراید :

که در بوستانش همیشه گل است به کوه اندرون لاله و سنبل است
هوا خوشگوار و زمین مشکبار نه سرد و نه گرم و همیشه بهار
نوازنده بلبل به باغ اندرون گراز نده آمو به راغ اندرون
گلابست گویی به جویش روان همی شاد گردد ز بویش روان
دی و بهمن و آذر و فرو دیمن همیشه پر از لاله بینی زمین
و در تصویری از روزهای بهار:

بهار آمد و خاک شد چون بهشت به روی زمین بر، هوا لاله کشت
همه بو مها پرز نخجیر (۲) گشت به جوی آبها چون می و شیر گشت
گرازیدن (۲) گور و آمو به شخ کشیدند بر سبزه هر جای نخ
همه جویباران پر از مشکدم به کردان گل قار میشد به خم
یکی از مهمترین شیوه های تصویر پردازی شاهنامه در آنست، که چون
زبان فردوسی حماسی است، بنا بر آن اکثر تشبیه ها و توصیفها و تصویر
پردازی ها بار و حیه جنگاوری موافقت نشان میدهند.

(۱) ثریا به معنی خوشه پروین و مجموعه بی از ستاره گان

(۲) نخجیر یا نخجیر به معنی بزکوهی و حیوانی، که آن را شکار کنند.

(۳) گرازیدن به معنی به ناز و خرام راه رفتن

مثلاً خورشید تیغ از میان برمیکشد :

پدید آمد آن خنجر قاناک به کردار یا قوت (۱) شد روی خاک
ویا :

چو خورشید گشت از جهان ناپدید شب تیره بردشت لشکر کشید

برخی از عوامل تصویر سازی:

در شاهنامه واسطه ها و یا عوامل تصویری پردازی گونه - گونه اند،
ولی در این جا به تعدادی از آنها اشاره میکنیم.

یکی از عوامل بدیعی، که بیشتر در شاهنامه به کار رفته، مبالغه است.

فردوسی در تمامی داستانهای شاهنامه هنگام بیان حوادث و رویدادها برای
بزرگنمایی و یا کوچکنمایی حوادث بیشتر از مبالغه استفاده کرده است.

مبالغه برای نشان دادن حادثه مهم و بزرگ یکی از واسطه های مهم تصویر ساز

شعرا و شاعران است. مبالغه همانند تشبیه و استعاره پدیده ها و حوادث را

را محدود ساخته دامنه آن را بزرگتر و عظیمتر نشان میدهد. مثلاً در

بیت زیرین شاعر برای تمثيل میدان جنگ با استفاده بیان اغراق آمیز

میگوید، از بس که آواز شبیه اسپان و غرش کوس در میدان بلند شد،

تو میپنداشتی که آسمان باز من یکی شد.

زهرای (۲) اسپان و آواز کوس (۳) همی آسمان بر زمین داد بوس

(۱) مراد یا قوت زرد است.

(۲) هرابه معنی آواز خوفناک حیوانات و در این جا شبیه اسپان

(۳) کوس به معنی طبل جنگ

یا: زمین آمد از سم اسپان به جوش (۱) به ابر اندر آمد فغان و خروش..
که آمد سپاهی چو کوهی گران همه رز مجویان و کند آوران
ز تیغ دلیران هوا شد بنفش برفتند با کاو یانی درفش

چنانکه دیده میشود، شاعر با استفاده از عبارتهای مبالغه آمیزی چون
«آمدن زمین از سم اسپان به جوش» و «آمدن ابر به فغان و خروش» و «سپاهی
چو کوه گران» و «بنفش شدن» هوا از زنگار تیغهای پهلوانان به شعر
خویش قدرت و استواری زیادی بخشیده است. میتوان گفت، که
مبالغه برای قوت دادن و استواری بیان شاعرانه خدمت میکند. برای
وصف جنگی فردوسی باری چنین میگوید:

بکشتند چندان ز تور انسپاه که از کشته شد پشته تا چرخ و ماه
میبینم که، مبالغه قوی برای وصف کشته های دشمن و قدر تمندی
و بزرگنمایی لشکر فاتح به کار رفته است. تابدان حد، که سر کشته شده
های دشمن را تا آسمان و ماه وصف میکند.

تشبیه نیز در شاهنامه زیاد به کار گرفته شده است. مثلاً در داستان

سیاوش:

بیامد فرنگیس چون ماه نو به نزدیک آن تاجور (۲) شاه نو
یا: چو خورشید از چرخ گردنده سر بر آورد برسان زرین سپر
تشبیهات فردوسی بسیار لطیف و دلکش است. در وصف تهمینه

(۱) یعنی زمین به لرزش و جنبش آمد.

(۲) تاجور به معنی دارنده تاج و مسند و قدرت

مادر سهراب و دختر شاه سمنگان از چنین تشبیهاتی استفاده کرده است:
دو ابرو کمان و دو گیسو کماند به بالا (۱) به کردار سرو بلند
دو برگ گلش مو من می سرشت دو شمشاد عنبر فروش از بهشت
بناگوش تا بنده خورشیدوار فروشته (۲) زو حلقه گوشوار
روانش خرد بود تن جان پاک تو گفتمی که بهره ندارد ز خاک

دیده میشود، فردوسی برای وصف زیبا ییها و مناظر و حوادث
باز هم بیشتر از تشبیهاتی سود میبرد، که روح حماسی شعرش ایجاب
میکند. مثلاً برای ابرو کمان و برای گیسو کماند را می آورد، تا روحیه
رزمی اثر محفوظ بماند. البته در موارد بسیار تشبیهاتی هم آورده، که
ابزار آن رزمی نیست، ولی وقتی که مضمون حادثه بیشتر خواهان تشبیهات
حماسی میشده برای پر قوت ساختن زبان بیان خویش از آن به کثرت
استفاده کرده است.

در شاهنامه صنعت استعاره نیز برای تصویر لحظه ها، پدیده ها و
حوادث به کار گرفته شده است.

اگر فردوسی برای وصف میدانهای جنگ از اغراق و مبالغه
استفاده کرده برای وصف زمینه های غفایی و طبعی بیشتر از تشبیه
و استعاره کار میگیرد. مثلاً:

(۱) بالا به معنی قد و قامت

(۲) هشتن به معنی گذاشتن و آویختن

فرنگیس بگرفت گیسو به دست
پراز خون شد آن سنبل مشکبوی
به فندق (۱) گل ارغوان رابخست
پراز آب چشم و پراز گردروی
همی اشک بار بدبر کوه سیسم
دولاله زخو شاپ کرده دونیم

در این بیتها گل ارغوان و دولاله برای رخصاره های گلگون و زیبای
فرنگیس استعاره شده و به حد اعلای خوبی و زیبایی بیان کرده است.

در بیت زیرین دو گل برای روی زبیا و دونرگس آبدار برای
دو چشم فریبند استعاره شده است:

دو گل را به دونرگس خوابدار
همی شست تا شد گلان آبدار
همچنان صنعت مناظره نیز در شاهنامه فردوسی به کثرت دیده میشود.

مناظره نوعی گفتگو و مجادله زبانیست، میان، قهرمانان. هر کدام
از قهرمانان شاهنامه قبل از آغاز جنگ و وقتی یکی باد یگر رو به رو میشود،
از قدرت و کارنامه ها و جوانمردی و زورمندی خویش سخنانی بر زبان
میرانند. خوبشتر را برای طرف معرفی میکنند و میخواهند طرف را به
تسلیم و اداری بسازند. چنانکه در جنگ کاموس با رستم دیده میشود:
کشانی بدو گفت «بیاره گسی» (۲) به کشتن دهی تن به یکباره گسی
نهمتن (۳) چنین داد پاسخ بدوی که ای بیهده مرد پر خاشجوی

(۱) فندق به معنی دانه ریز و گرد که شاعران آن را به سرانگشتان تشبیه کنند
و گاهی هم به لبان معشوق

(۲) باره گسی یا باره به معنی اسپ باره به تنهایی به معنی دیوار نیز آمده است.

(۳) نهمتن به معنی تنومند یکی از القاب رستم

پیاده ندیدی که جنگ آورد
به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ
سر سرکشان زیر سنگ آورد
سوار اندر آینه هر سه به جنگ
در يك جمله میتوان گفت، که در کتاب بزرگ شاهنامه انواع
هنرهای بدیعی و عوامل تصویرسازی به زیادت موجود است، زیرا
این اثر از یکسو، که یک اثر قهرمانی بوده و متن حماسی و تاریخی دارد،
خود گنج بزرگست، از هنر متعالی (۱) شعر. یعنی شاهنامه هم از نگاه شکل
در حد اعلای خوبی و زیبایی قرار دارد و هم از لحاظ مضمون و محتوا از
غنی ترین کتابهای شعر دری به شمار میرود.

اهمیت شاهنامه:

با آنکه بیشتر از هزار سال از نگارش شاهنامه فردوسی میگذرد، این
اثر عظیم نه تنها فراموش نشده، بلکه هر روز و هر سال بیش تر از پیش
ارزش و اهمیت تازه بی میابد. این اثر به مثابه (۲) گنج بزرگی از زبان
و ادب و اخلاق و هنر ملت ما به شمار میرود.

فردوسی یکی از آن مردان نیست، که حتی يك بیت و يك سخن زشت
و خلاف اخلاق نسروده است. پاکیزه گوی کلام، عدم استعمال کلمه های
عربی (تا حد امکان)، سخنان ارجناک و بلند، اندیشه های انسانی، شهامت،
دلیری، مردی همه و همه آن عوامل است، که شاهنامه را تا جهان باقیست، همانند
گوهری از خزاین هنر و اندیشه بشریت حفظ و نگهداری خواهد کرد.

(۱) متعالی به معنی بلند شونده، بلند پایه و رفیع

(۲) مشابه به معنی پایه و منزلت

در يك جمله اين كتاب سند افتخار ملت ماست. نام اكثر شهرها، در يادها
و كوههاي كشور ما به اضافه نام قهرمانان ملي ما در اين گنجينه حفظ
شده و به ما رسیده است.

انوری در ستایش فردوسی میگوید:

آن همایون نژاد (۱) فرخنده
آفرین بر روان فردوسی
اونه استاد بود و ما شاگرد
او خداوند بود و ما بنده

نظامی از او بدینگونه وصف میکند:

سخنگوی پیشینه دانای طوس
که آراست زلف سخن چون عروس
فردوسی در دل فرد - فرد این کشور قدر و قیمتی بس بزرگ دارد.
استادقاری عبدالله از شاعران معاصر ما و را چنین میستاید:

حکیم ز بردست دانای طوس
ز طبعش سخن رونق تازه یافت
و گهر او نگفتی کی میبرد پی
چو طبعش حماسه سرایی کند
به دست یلان (۳) گرد دهد گرز را
نمیرند مردان روشنروان
استاد طوس نه تنها در حوزه سوز مینهای دری زبانان، بلکه به سطح

(۱) همایون به معنی خجسته، میمون و مبارک

(۲) کوس به معنی طبل و نقاره

(۳) یل به معنی پهلوان، دلیر و مبارز

جهانی با کتاب بزرگ خویش مشهور و شناخته شده است.
بسیاری از دانشوران باختر در اطراف فردوسی و شاهنامه
کتابهایی نوشته و نظرانی داده اند.

برتلس دانشمند روسی گفته است: «مادام که در جهان مفهوم آریایی
وجود خواهد داشت، نام پرافتخار شاعر بزرگ هم، که تمام عشق
سوزان خود را به وطن خویش وقف کرده جاوید خواهد بود.»

پروفیسور بر ون، نلد که، فن هامر، گوته، هاینه، ژول مول،
ویکتور هوگو، کریمسی و دیگران در آثار خویش از فردوسی و
شاهنامه با بزرگداشت و احترام زیاد یاد کرده اند. همچنان باید افزود،
که شاهنامه فردوسی تقریباً به همه زبانهای زنده دنیا ترجمه و چاپ
و نقدهای (۱) مهمی پیرامون آن نگاشته شده است.

در فرجامین سخن باید از سخنانی یاد کرد، که فردوسی در پایان
کتاب بزرگ خویش آورده است:

چو این نامور نامه آید به بن (۲)
ازین پس نمیرم که من زنده ام
هر آنکس که دارد هوش (۳) و رای و دین
پس از مرگ بر من کند آفرین
آری، آفرین بر تو، فردوسی بزرگ!

(۱) نقد به معنی سره کردن و بر شمردن عیوب و محاسن کلام

(۲) بن به معنی بنیاد، اساس و پایان

(۳) هوش مخفف هوش

از یثرو ابن سینا به حیث یکی از بهترین فرزندان جامعه انسانی و مایه افتخار کشور ما، ایران و آسیای میانه شوروی و در فرجام مایه افتخار همه بشریت گردیده است.

نسب و دوران جوانی:

نام پدر ابن سینا عبدالله است. او اصلاً از شهر بلخ میباشد. عبدالله در زمان نوح بن منصور سامانی به بخارا رفته به کارهای مالیاتی مصر و ف شده بود. عبدالله بنا به گفته ابوعلی بن سینا در دیه «افشنه» که در نزدیکی «خورمیشن» واقع بود، با دختری به نام ستاره بانوا ازدواج میکند. در همین دیه ابوعلی بن سینا در سال (۳۷۰ هـ. ق) به دنیا می آید. دیه افشنه یکی از دیه های آباد و دارای مساجد و بازارها بوده و مردم بخارا در این دیه رفت و آمد میکردند. مردم این ناحیه بیشتر به کارهای کشاورزی و پیشه وری مشغول بودند. ابن سینا تا پنج سالگی در همین دیه پرورش یافت. پس از این پدرش بازن و فرزندانش به بخارا رفته در آنجا جاگزین شدند. شهر بخارا در آن روزگار یکی از شهرهای متمدن و انکشاف یافته ماورالنهر و خراسان بود، که از یکسو پایتخت امیران سامانی و از سوی دیگر مرکز علم و هنر و تجارت و صنعت نیز بود.

عبدالله پدر ابوعلی سینا، که مردی فاضل و دانشپور بود، فرزندش را برای آموختن علم و دانش به مکتب سپرد. ابن سینا ناسن ده -



ابوعلی سینا (۳۷۰-۵۲۸ هـ. ق)

شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا از بزرگترین سیمای علمی و یکی از چهره های دانش سده ۴ و ۵ هـ. ق بوده و در سراسر جهان به حیث دانشمند سده های ۱۰-۱۱ میلادی معروف و مشهور است. او دانشمند طب، فلسفه، جیالوژی، کیمیا، نجوم (ستاره شناسی)، هندسه و طبیعیات بوده به عنوان نویسنده و شاعر و موسیقیدان برجسته زمان خویش شهرت دارد. او از اوج (۱) دانش سده های ۴ و ۵ هـ و با تلاش پیگیر و خسته گمی ناپذیری برای مردم و اهل زمانه خویش خدمت کرده است.

ابن سینا به عنوان یک دانشمند و فیلسوف از جامعه یی، که در آن میزیست، جدا نیست و مضمون اساسی فعالیت ها و جهان بینی او نشان میدهد، که اندیشه های بلندش او را از دایره محدود زمانش بیرون برده با بزرگترین نماینده گان پیشگام زمانه ها و مردمان همطراز ساخته است.

(۱) اوج به معنی بلندی، بالا، فراز و بلندترین نقطه مقابل حضیض

ساله گی زبان و ادبیات آموخت. او از همان دوران کودکی ذکاوت و تیز هوشی فوق العاده یی برای آموزش از خود نشان داد. به سخنان استادان و مشاجره های علمی دانشمندان با دلچسپی زیاد گوش فرامیداد و برای دانستن آنها کوشش میکرد.

پدرش عبد الله او را پیش یک بقال (۱) بخارایی به نام محمود مساح، که علم حساب و هندسه را نیکو میدانست، به شاگردی نشانید. ابوعلی سینا از او حساب و هندسه را فرا گرفته بعداً از اسماعیل زاهد علم فقه اسلامی را آموخت.

در این هنگام ابو عبد الله ناتلی شخصی، که آثار دانشمندان و فلاسفه قدیم یونان را خوانده و خود شخصیتی علمی بود، به بخارا آمد. پدر سینا او را دوسرای خود منزل داد، تا پسرش بتواند از خرمن دانش این شخصیت بزرگ بهره علمی ببرد. ابوعلی ابن سینا از ابو عبد الله ناتلی فلسفه را یاد گرفت و همه روشهای فلسفی را از خود کرد. تاجایی که ذکاوت او باعث تعجب استادش ناتلی گردید. ابن سینا غیر از فلسفه و ادبیات آثار مشهور اقلیدس و المجسطی را گاهی نزد استاد و گاهی از طریق مطالعه شخصی خویش خواند و آن را فرا گرفت. تا آنکه استاد ناتلی بخارا را ترک گفت و به خوارزم رفت و آنگاه ابوعلی تنها به تحقیق و مطالعه پرداخت.

دراثر مطالعه و پژوهش در علوم طبیعی، الهیات، طب و ریاضی

(۱) بقال کسی، که میوه و ترکاری میفروشد.

ابوعلی راههای ناشناخته دانش را بازشناخت و کم کم به درجه بلندی از شهرت و افتخار نایل (۱) گشت. او در این هنگام به سن ۱۶ ساله گی رسید. بسیاری از بیماران بدون نظر داشت به خورد مسالی او برای تداوی نزد او مراجعه میکردند و ابوعلی به معالجه و تداوی آنان میپرداخت. ضمناً وی به مطالعه کتاب متافزیک (۲) (بیرون از طبیعت) ارسطو پرداخت و چندین بار آن را خواند، ولی هنوز چیزی دستگیرش نشد. بنابراین مایوس گشت.

روزی کتابی از فیلسوف بزرگ ابو نصر فارابی (وفات سال ۵۳۳۹ ق) را، که در آن شرح کتاب ارسطو گنجانده شده بود، از بازار کتابفروشی بخارا خرید و به نظرات ارسطو فیلسوف نامدار یونان باستان آگاه شد.

پیش از سن ۱۸ ساله گی دواثر معالجه امیر سامانی به دستگاه سامانیان راه یافت و از کتابخانه معتبر آنجا استفاده کرد. چون به سن ۱۸ ساله گی رسید، از آموختن همه دانشهای آن عصر فارغ شده بود. سفر و آواره گردی:

ابوعلی پس از ۲۱ ساله گی شروع به تألیف کرد و در سن ۲۲ ساله گی پس از شکست خوردن دولت سامانی و وفات پدرش به علت آنکه امکان دوام دادن فعالیت های علمی در بخارا دیگر برایش نمانده

(۱) نایل به معنی یابنده و بهره مند، پیروز و کامیاب

(۲) متافزیک علم ماورای طبیعت، حکمت و علم معقولات

بود، به شهر گورگنج (اورگنج) که مرکز خوارزم بود، سفر کرد. زیرا شهر گورگنج هم یکی از مراکز علمی بوده و دانشمندان مشهوری چون: ابوریحان البیرونی، ابوسهل مسیحی، ابوالحسن خمارو دیگران به کارهای علمی و اجتماعی در آن مشغول بودند. ابوعلی بن سینا نیز در حلقه آنان قرار گرفت و به تألیف کتب و فعالیت علمی پرداخت، ولی در خوارزم کارها و فعالیتهای علمی خود را زیاد دوام داده نتوانست، زیرا سلطان محمود برای جلب دانشمندان حرص عجیب داشت. بنابراین وقتی که به قدرت رسید، به حاکم خوارزم فرمان فرستاد، تا عالمان آن جا از آن جمله ابوعلی ابن سینا را به خدمت او به غزنه بفرستد. چون ابوعلی از نیت محمود آگاه شد، با طبیب مشهور ابوسهل مسیحی در سال (۴۰۳ هـ. ق) از راه بیابان خوارزم از گورگنج بیرون رفت و رو به گرگان نهاد. ابوسهل مسیحی در بیابان خوارزم از تشنگی و گرسنگی بر سرزانی ابوعلی جان سپرد، ولی ابن سینا به سلامت خود را به نیشاپور رسانید.

سلطان محمود از سرکشی ابوعلی بن سینا بر آشفت (۱) و بر همه جا فرمان داد، تا او را دستگیر کنند. این خبر البته به گوش ابوعلی نیز رسید. بنابراین از نیشاپور به شهر گرگان رفت و پس از آن در شهرهای گوناگون ایران امروزی مانند: ری، قزوین، همدان، اصفهان و غیره گاه مخفی و گاه آشکار از نده گسی کرده هرگز آرامشی نیافت

(۱) بر آشفتن به معنی پریشان شدن و پریشان کردن

ابوعلی در اوایل (۴۰۶ هـ. ق) به همدان رسید. مدت تقریباً نه سال در آنجا بماند. ابوطاهر شاه خسرو پسر فخرالدوله دیلمی از ابوعلی سینا با عزت و احترام پذیرایی نمود و به او پیشنهاد وزارت کرد. ابوعلی پذیرفت، ولی بزودی از جانب متعصبان دربار و سرکرده گان سپاه عزل (۱) و بر طرفی او خواسته شد و او مدت چهل روز را در خانه یکی از دوستان خویش پنهان ماند، تا بار دیگر به وزارت منصوب شد. در همان حال به تألیف طبیعیات و کتاب مشهور خود «شفا» آغاز کرد. در سال ۴۱۲ هـ. ق ابوطاهر شاه خسرو درگذشت و سلطنت به پسرش سمأالدوله رسید. بار دیگر از ابوعلی سینا دعوت شد، تا کار وزارت را بپذیرد، لیکن او بدین کار تن در نداد و برای به پایان رساندن قسمت طبیعیات و الهیات «شفا» همت گماشت.

ابوعلی در زندان:

باری ابوعلی سینا در شهر همدان در اثر اغوای ملاکان از طرف حاکم شهر «سمأالدوله» در قلعه فردجان به زندان افتاد. چهار ماه در زندان ماند و بعد از رهایی با شاگرد بزرگوار خود ابو عبید جوزجانی و برادرش در لباس ناشناس از همدان بیرون شده به اصفهان نزد علاءالدوله کاکویه رفت. گویند حتی در زندان هم دست از کار نکشید. رساله یی نوشت، به نام «القلنج».

ابوعلی سینا با وجود همه مشقات و سختیها و آواره گیها از مطالعه

(۱) عزل به معنی گوشه کردن و برکنار کردن

کتاب و نوشتن آثار ارزشمند، مداوای بیماران، تدریس و تربیه مردم و متحد ساختن دانشمندان دست نکشید. بابسیاری از دانشمندان عصر خود راه معاشرت و مکاتبه را داشت.

ابوعلی سینا گروه متعصبان مذهبی را، که با افکار و پژوهشهای پیشروانه او مخالفت کرده و با او سر ستیزه (۱) داشتند، به نام - های « توده نادان » و « دسته چوب خشک » یاد کرده و در یکی از آثار خود دوباره آنان چنین نوشته است :

« بلی اینها تمام عمر به رنگی سرگرم میراث گذشته گانند، که فرصت مراجعه کردن به عقل خود را ندارند و اگر فرصتی هم پیدا کنند، اصلاً روانمیدارند، که گفته های گذشته را قابل تغییر بدانند... ما اینک گرفتار دست نادانی این جنس شده ایم، که به چوب خشک مانند میباشند. اینها اندیشه های عمیق و پرمعنی را کفر میدانند و آنچه را، که ضد عقاید آنهاست، گمراهی می شمارند. »

ابوعلی سینا شاگردانی بسیار داشت. اینان در روزهای سخت و دشوار زنده گی استاد از او دستگیری کرده یاوریهایی به عمل می آوردند. یکی از شاگردان او ابو عبید جوزجانی بود، که مدت ۲۵ سال یعنی تا روز مرگ استادش در هر جا و در هر حال با وی همراه بوده و از خدمتگزاری استادش کوتاهی نمیکرد. ابو عبید پس از وفات استاد به تکمیل برخی از کتاب های او پرداخت و زنده گینامه

(۱) ستیزه به معنی لجاجت، جنگ، جدل و عناد

استاد را تکمیل کرد. همچنان ابو الحسن بهمینار بن مرزبان یکی دیگر از شاگردان زردشتی مذهب ابن سینا است.

ابن سینا شاگردان زیادی تربیت کرده است. شاگردان او همه دارای تصانیف و رسالات و کتا بها هستند و در دوره خویش هر کدام دانشمندان مدار و مشهوری بوده اند.

فعالیت های علمی ابوعلی ابن سینا :

ابوعلی مردی نیرومند و زیبا روی و ظریف و از حیث جسمانی نیز صاحب بنیه قوی بود. بر اثر نیرومندی از کار و زحمتکشی احساس خسته گی نمیکرد. از این جاست، که چه در هنگام اشتغال به سیاست و کارهای کشوری و چه در سفر و آواره گی در هر حال از نگارش و تعلیم دادن دست نکشید. او شبها تا دیرگاه به نوشتن کتاب سرگرم بود و در این کار افراط (۱) مینمود. کوششهای او در راه علم و دانش سبب شد، تا او به عنوان دانشمند بزرگ در شرق و غرب مشهور گردد و به نام « شیخ الرئیس » یعنی پیشوای دانشمندان در عالم شناخته شود.

ابن سینا هزار سال پیش از امروز در شرایط اجتماعی فیودالی حیات به سر میبرد، ولی او اندیشه مند بزرگی بود، که تن به اسارت فکری نمیداد. او در جستجوی راههای تازه و بیان حقایق تازه بود.

(۱) افراط به معنی زیاده روی و از حد درگذشتن

چنانکه معلوم است، ابن سینا در این راه مشقتهای (۱) بیشماری را متحمل گشت. در دوران عمر کوتاه خود ابوعلی سینا در حدود ۲۳۸ کتاب و رساله نوشته است. او تنها کسیست، که تقریباً همه آثارش به دست ما رسیده و بسیاری از آنها طبع و برخی به زبانهای مختلف دنیا ترجمه شده است.

نخستین اثر او، که در سن ۲۱ ساله گی نوشته بود: کتاب «المجموع» میباشد. از مهمترین آثار او یکی هم «شفا» است، که در ۱۸ جلد بوده و اثریست در فلسفه، منطق، هندسه، طبیعیات، موسیقی و غیره.

این کتاب در بالنده گی فکری شرق و غرب تأثیر بزرگی بخشیده است. در این کتاب نظرات آزاد علمی و غیر متعارف (۲) تا بدان حد قوت دارد، که روحانیان متعصب «شفا» را کتاب کفر آمیز اعلان نموده بودند. کتاب دیگر او «دانشنامه علایی» نیز در باره منطق و طبیعیات و غیره میباشد. در این کتاب ابوعلی سینا خلاصه های علمی را، که به بنیاد تحقیق و تجربه استوار است، به دست آورده و نظرات جدیدی ارائه میدارد. چنانکه در مبحث «پیدا کردن حال گشتن عناصر یک به دیگر» میگوید: «مردمان گفته اند، که چهار اجسام بسیط (اجسام ساده)، که ایشان را عناصر خوانند، تباه شوند و مردمان دانش گفته اند، که این چهار یک به دیگر شوند: آب هوا شود و هو آب شود و زمین آب شود و آب زمین شود.

(۱) مشقت به معنی سختی، رنج و محنت

(۲) متعارف به معنی شناسا، متداول و معمول

در «رساله کیمیای» خود ابوعلی بن سینا با مسایل کیمیای را بیان کرده و معلوماتی پیرامون فلزات قیحتی کانی، خاصیت و پیوسته گیهای آنها داده است. وی اولین بار در تاریخ علم کیمیا در باره اکسید سرخ سیماب (HgO) معلومات داده است.

ابوعلی سینا در باره علم طب ۱۶ اثر نوشته است، که مشهورترین آنها کتاب «القانون» میباشد. در این کتاب، که در پنج جلد نگاشته شده است، ابوعلی بن سینا گذشته از مباحث آناتومی (۱) پتالوژی (۲) و غیره در باره بیماریهای ملاریا، طاعون، وبا، چیچک، سرخکان و غیره مخصوصاً در باره عاملهای به وجود آورنده بیماریها، که به چشم دیده نمیشود، (مکروبها) معلومات مهمی داده است.

کتاب «القانون» در غرب چنان معروف شد، که پزشکان اروپا آن را تا قرن (۱۶-۱۷ م) از معتبرترین کتابهای طبی دانسته بیمارانش را از روی آن معالجه میکردند.

در شرق این کتاب پس از دسترسی به آن نسبت به کتابهای طبی دیگر مقام بلندی یافت.

اکثریت آثار ابوعلی سینا به زبان عربی نوشته شده اند، زیرا در آن دوره زبان عربی زبان علمی شناخته شده بود.

(۱) آناتومی در طب به معنی تشریح، کالبدشناسی و کالبدشگافی

(۲) پتالوژی به معنی امراض شناسی

وی به زبان مادری خود یعنی زبان دری هم برخی از آثار خود
را نوشته است ، که مشهورترین آنها اینها هستند :

۱. «دانشنامهٔ علایی» ۲. «رسالهٔ نبض» ۳. «رسالهٔ علم پیشین
و برین» ۴. «رسالهٔ بی در عدل پادشاهی» ۵. «منطق فارسی» ۶. «حل مشکلات
معتبه» ۷. «رسالهٔ طلسمات فارسی» ۸. «ظفرنامه» و غیره .

ابن سینادرپژو هشا و تحقیقات علمی خود همواره به مشاهده و
آزمون متوجه بوده پایه و اساس کارش بر همین شیوه استوار بود .
یکی از خدمات مهم ابوعلی سینادر آن است ، که وی در آثار علمی
خوبش ، که به زبان دری نوشته است ، به جای اصطلاحات عربی
واژه های ناب (۱) دری را به کار برده است و با این کار ، ترمینالوژی (۲)
علمی زبان دری را در سده های میانه (قرون وسطی) اساس گذاشت . چنانکه :

به جای کلمه عربی مکان = جای

» » متحرك = جنبنده

» » مانع = باز گیر

» » قوه جاذبه = قوه به خود کش

» » حیوان ناطق = جانور گویا

» » طول = درازا

» » عرض = پهنا

(۱) ناب به معنی خالص و بیفش

(۲) ترمینالوژی به معنی اصطلاحات

به جای کلمه عربی دایرة المعارف = دانشنامه

» » کیفیت = چوئی

» » کمیت = چندی

» » ضخامت = ستبرای

» » لمس کردن = پسودن

» » طبابت = پزشکی

این کار او در آن روزگار ، که هنوز زبان عربی به عنوان زبان علمی
نفوذ زیاد داشت ، نوعی علاقه و ظنیر ستانه اورا نسبت به زبان مادری
اش نشان میدهد .

ابوعلی سینادر فعالیت های اجتماعی خود مردی پاک نفس و با وجدان
عالی بوده برای آرامی مردم و مینش با کمال صداقت کار و کوشش
مینمود . او سراسر عمرش را با این گونه خصایل نیک به سر برده و مردم
را به راه ، نیک صداقت و نیکو بی دعوت مینمود . چنانکه گفته است :
«صداقت انسان را از عیب و خطاها نگاه میدارد .»
فعالیت های ادبی ابوعلی سینا :

هر چند ابن سینا بیشتر ایام عمر را به فعالیتها و پژوهشهای علمی
گذرانده است ، ولی از شعر و ادبیات نیز غافل نبوده و شعر و ادب
در تار و پود (۱) جانش جایگاهی در خور داشته است . او گاهی اثری علمی

(۱) تار به معنی رشته بی ، که به طول پارچه بافته شود و پود به معنی رشته بی ،

که به عرض آن بافته شود

را بنا بر ذوق و علاقه بی، که به شعر و نظم داشته به نظم نوشته است. ابن سینا آثار ادبی خود را به زبانهای عربی و دری نوشته است. یکی از اثرهای ادبی فلسفی او «رسالة حی بن یقظان» و قصیده «عینیه» است، که به زبان عربی نوشته شده اند.

ابن سینا در اثر «حی بن یقظان» در باره ملاقات خود با حی نام پیری دانشمند سخن میگوید. این پیر دانشمند ابوعلی سینا را از مسایل ساخت زمین، جهان و دایره های کائنات آگاه میسازد. اشعاری، که به ابن سینا منسوب شده اکثر به گونه رباعی است. او برای نخستین بار از شکل رباعی برای بیان افکار فلسفی خود استفاده کرده است.

از این لحاظ او به شاعران پس از خود مانند عمر خیام و غیره تأثیر زیادی داشت. جای افسوس است، که از رباعیات دری او اندکی به ما رسیده است. با آنهم آنچه، که باقیمانده از بلندی فکر و تخیل و ادب نیرومند او حکایتگر است.

رباعیها و قطعه های او بیشتر در موضوعات اخلاقی فلسفی و انتقادی نوشته شده اند. ارزش رباعیهای ابوعلی سینا در آنست، که در چنان شرایط تاریخی اجتماعی و اقتدار ستمگران محلی مانند برق سوزنده بر ضد جهالت و تاریکی اندیشی اثر میکرد و از روشنایی پاسداری و تجلیل مینمود. ضدیت او با چنان شرایط یک پدیده تصادفی نبوده از شعور (۱) آگاه و روشنفکران آن دوره برخاسته بود

(۱) شعور حس کردن، فهم و ادراک.

ابن سینا در هر ساحه پیشگام ترین مرد زمان خود بود، ولی گروه متعصب و جهالت پیشه، آماده پذیرایی و جانبداری از او نبودند و میکوشیدند سد (۱) راه او شده به انواع حیلها او را بد نام سازند و از قدر و قیمتش بکاهند. خودش مینویسد:

«تعجب میکنم، که آدمهای عیلاجوی و سرزنشگر بر مرتبه دانش من حسد برده اند. از آن رو بر فضیلت عیب گرفته حکمت را بدگویی میکنند. آنها از نقصان خود و کمال من به هر اس افتاده اند و حال آن که حیلها و نیرنگها و بدگوییهای آنها در برابر دانش من به آن بزهای کوهی که میخواهند، به ضرب شاخهای خود کوه را از جای بردارند، مانند است».

بنا بر آن ابن سینا هم مانند بسیاری از شاعران و متفکران آگاه زمانش از نابخردان سیه دل و از روزگار غمناکشان گله مند است. در جایی گفته است:

بزرگ گشتم و میدان وسیع نیست مرا / فزود قیمت من مشتریست ناپیدا (۲)
عده بی از معتصبان و تاریک اندیشان، که هنوز ارزش کارها و نظریات ابوعلی را در کس نمیکردند، او را کافر دانسته بر ضد او سخنانی میگفتند و باعث اذیت و آزار او میشدند. تا از مقدار و قیمتش بکاهند. ابن سینا این گروه را با سوزناکی مخاطب ساخته میگوید:

(۱) سد به معنی بند، حایل و مانع.

(۲) ترجمه یکی از ابیات عربی ابوعلی.

با این دوسه نادان که چنین میدانند از حمتی که دانای جهان ایشانند
خبر باش که این جماعه از فرط (۱) خری هر کی نه خراست کافرش میدانند
در رباعیه‌های اخلاقی، مردم را تطهیر میدهند، که فرصت زنده‌گی را اغنیمت
دانسته به کار و پیشه و هنر خود کوشش کنند، تا در روزهای تنهایی و
سختی پشیمان نشوند:

زان پیش که از جهان فرومانی فرد

آن به که نبادت پشیمانی خورد (۲)

امر و زبکن چو میتوانی کاری

فردا چه کنی چون نتوانی کرد

او در کارها و پژوهشهای خویش به این نتیجه میرسد، که در جهان
پدیده‌های قابل شناخت آنقدر زیاد و بفرنج (۳) اند، که هر قدر بکوشی هنوز
ذره‌یی از آنها را نخواهی شناخت. بنابراین میخواهد، مردم را ترغیب
کند، که از کوشش و تلاش علمی دست نکشند و در این راه مأیوس نشوند:

دل گرچه درین بادیه بسیار شافت

یلک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت

و آخر به کمال ذره‌یی راه نیافت

(۱) فرط به معنی تجاوز از حد و اندازه، زیاده روی، چیره‌گی و فراوانی

(۲) خرد به وزن کرد خوانده شود.

(۳) بفرنج به معنی مشکل و پیچیده

هویت جهانی ابوعلی سینا:

ابوعلی سینایی از برجسته ترین شخصیت‌های بزرگی بود، که در
دوران تاریخ سده های میانه، چراغ علم و دانش را بر رواق (۱) تاریخ
آندوره آویخت. هر چند افکارش در کلیت نمیتوانست، از شرایط آن
روزگار جدا باشد، ولی همه آن محد و دیتها در مقایسه با اندیشه‌ها و
کارهای علمی او ناچیزاند. او خود ذخیره بزرگ دانش در خراسان
و ماوراءالنهر بود. در بیک رباعی بر زحمات و کارهای دشوار علمی
خویش چنین اشاره مینماید:

از قعر (۲) گل میباید تا اوج زحل

بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل (۳)

هر بند گشاده شد مگر بند اجل (۴)

اهمیت جهانی شخصیت ابن سینا از آنجا آشکار میشود، که همه
ساله از طرف یونسکو در بسیاری از کشور های متری و پیشرفته و به
ویژه در کشور های، که با ابوعلی سینا پیوند مستقیم دارند، مجالس
یادبود و تجلیل برپا میدگرد و از خدمات علمی او با نشر مقاله‌ها، رساله‌ها
و کتابها بزرگداشت به عمل می‌آید. چنانکه میدانیم، در کشور مانیز
تا کنون چند بار سمینار های بین المللی برپا گردیده و ازین شخصیت
علمی و فرزندان برومند خراسان یاد کرد ها صورت گرفته است.

(۱) رواق به معنی پیشخانه، ایوان، سایه بان و هر وسققدار

(۲) قعر به معنی ته، بن عمیق.

(۳) حیل جمع حیل به معنی مکر و فریب و نیرنگ

(۴) اجل به معنی بزرگتر و بزرگوار تر و مرگ و مهلت

در عین حال قراخانیان، ترکستان شرقی را اشغال کرده و ماورا-
النهر را به دست آوردند و دولت سامانیان را از میان برداشتند.

پس از برهم خوردن دولت سامانیان در سال ۳۷۸ هـ. ق (۹۹۹ م)
مبارزه بر سر قلدوت و بنیان دادن دولت در خراسان و ماوراالنهر میان
محمود غزنوی و قراخانیان در گرفت، ولی در این مبارزه محمود غزنوی
پیروزی یافت و ماوراالنهر را از دست قراخانیان گرفت و به دولت خود
ضمیم کرد. محمود همچنان به جانب هندوستان نیز رو آورد و ۱۶
بار بدان سولشکر کشید و غنائیم (۱) فراوانی به دست آورد. او در اواخر
عمر به ایران امروز نیز سپاه برده ری و اصفهان را به دست آورد. محمود
دولت بزرگی را به وجود آورد و شهر غزنه، که مرکز آن دولت بزرگ
بود، یکی از شهرهای زیبا و متمدن آن دوره گشت. دولتی را، که
محمود و جانشینان او برپا داشتند، در تاریخ به نام «دولت غزنویان»
مشهور گشته است.

پادشاه غزنه محمود مردی جنگجو، مدبر و باسیاست و در همان
حال متعصب و سختگیر بود.

دوره حکومت غزنویان در هنگام شاهنشاهی محمود غزنوی
و پسرش مسعودز یاد قابل توجه است. در آخر سلطنت مسعود بود، که
در خراسان و ماوراالنهر شورشهای خاندان سلجوقی به وجود
آمد. سلجوقیان ترکانی بودند، که از شمال غرب آسیای میانه آمده
(۱) غنائیم به معنی آنچه در جنگ از دشمن گرفته شود.

فصل چهارم

ادبیات دری در سده های ۵-۶ هـ. ق

خراسان و ماوراالنهر در سده های ۵-۶

در اواخر سده چهارم در خراسان و ماوراالنهر حوادث پیاپی
سیاسی و اجتماعی به وجود آمد، که سبب گردید، تا ساخت اجتماعی
فیودالی، استواری بیشتری یابد. شدت یافتن مبارزه اجتماعی و میل
جدا شدن امیران و لایتهای جداگانه از حکومت مرکزی از سویی و فتنه
و فساد در میان خاندان سامانی و اهل دربار از سویی زمینه های سیاسی
و اقتصادی دولت سامانی را ضعیف و لرزان ساخت.

این ضعف تا اندازه بی بود، که یکی از سپهسالاران دولت سامانی
محمود سبکتگین سر از اطاعت حکومت مرکزی کشید و به قسمتی از
ولایتهای دولت سامانی واقع در خراسان چیره (۱) گشت و به حکومت نشستن

(۱) چیره به معنی دلاور، گستاخ، غالب، مسلط و بر چیزی باکسی

دست یافتن

نخست خراسان، ماورالنهر، آسیای میانه و حتی شهر بغداد را، که مرکز خلافت عرب بود، ضبط (۱) نمودند و امپراتوری خود را برقرار ساختند.

بعد از نیمه دوم سده (۵) در زنده گی سیاسی، اقتصادی و مدنی آسیای میانه و خراسان تغییرات جدی رونما گردید. سلجوقیان معمولاً برای اداره کردن سرزمین وسیع ضبط کرده گی خویش به دشواریهای روبرومی شدند: سرداران جنگی، که عموماً اعضای خانواده شاهی بودند، به عنوان تحفه و انعام به ولایات متصرفه خویش حکمرانی میکردند و زمینهای انعامی را از خود میساختند. اینگونه زمینها را «اقطاع» و صاحب آنرا «اقطاعدار» مینامیدند. این نوع اصول زمینداری در دوره سلجوقیان ترقی کرده سبب پدید آمدن گروههای نو زمینداران و سنگین شدن بار فشار بر کشاورزان (دهقانان) بی-چیز گردید.

این گروه مالکین یعنی اقطاعداران اهالی را به سختی زیرستم و استعمار خویش میکردند و از آنان سود و خراج (۲) بسیار مطالبه مینمودند. هر گاه فقر از پرداخت آن عاجز میماندند، مال و ملک آنان را مصادره (۳) میکردند و فرزندانشان را به مثابه غلام میفروختند.

(۱) ضبط به معنی به دست آوردن، نگه کردن و حفظ کردن

(۲) خراج به معنی مالیات زمین

(۳) مصادره به معنی توان گرفتن و مال کسی را به زور ضبط کردن

مردم به علت این گونه فشارها و بیرحمی ها بود، که به آواره گی، گدایی و فقر دچار میگرددند و رفته رفته زمینهای آباد خراب و ویران میشد.

در اواخر سده ۵۵ ق میان خانواده سلجوقی جنگ و نزاع مذهبی شروع شد و در مملکت به شدت هرج و مرج راه یافت. در همین اوضاع و احوال در سالهای سی ام سده ۶ ق قبایل بادیه نشین قراخانیان، که در کاشغر و ختن دولت بزرگی تشکیل داده بودند، به ماورالنهر حمله کردند و دولت سلجوقیان را با ضربات قطعی خویش تضعیف نمودند و تمام ماورالنهر را، که بعد از سامانیان در دست سلجوقیان بود، به اطاعت خود در آوردند.

عامل دیگری هم به از میان رفتن دولت سلجوقیان کمک کرد و آن این، که در سال ۵۰۶ ه ق خوارزمشاهیان، که تا این هنگام تابع دولت سلجوقیان بودند، سر به طغیان نهادند.

زمینها و ولایات ماورالنهر و بعضی کشورهای شرق میانه (ایران، افغانستان، عراق و غیره) را به تدریج تصرف کردند و دولت بزرگ فیودالی خوارزمشاهیان را بنیاد نهادند.

از سوی دیگر در زمان حکمرانی غزنویان و قراخانیان و سلجوقیان و سرانجام خوارزمشاهیان بنا به علت جنگهای پی در پی و تاراجها و یورشها (۱) وضعیت مدنی و اقتصادی مردم خیلی پاشان

(۱) یورش به معنی حمله و هجوم

و پریشان شده کشمکشهای صنفی قوت بیشتر گرفت .

در زمان سلجوقیان و سپس در زمان خوارزمشاهیان در قرن ششم بنا کردن کاخها، مساجد و مناره ها و زینتکاری قصرها و مساجد بسیج (۱) داده شد. کشاورزان راهم بی هیچ مزدی به نخستریزی و خمد انیزی و دیگر کارها مجبور میکردند. مردم در زیر بار خراج و استثماریر حمانه، رنج فراوان میکشیدند. کشتزاران خشک و بی آب و علف شده ویران می گردیدند، لیکن در برابر آن شهرها کاخها، مساجد، مدرسه ها و مناره ها سر بر آسمان میساییدند.

اشعار اعتراض گونه نظامی به این احوال و بیداد گریهای فیودالهای

آن قرن گواه راستینی میتواند باشد:

مال یتیمان ستدن کار نیست بگذر کاین عادت احرار نیست
مسکن شهری ز تو ویرانه شد خرمن دهقان ز تو بیدانه شد
شرم در این طارم (۲) ازرق نماند آب در این کاخ معلق نماند
در نتیجه فشار و ستم بیشماری، که بر مردم مظلوم و طبقات محروم جامعه میرفت، در سال ۵۸۶ ه. ق در بخارا از جانب اهل پیشه شورشی برپاگشت، که بیرحمانه از طرف خوارزمشاهیان سرکوب گشت. از این نوع شورشها در دیگر ولایات نیز روی میداد، ولی از آنجا، که در آن شورشها آماده گئی و رهبری درستی موجود نبود، غالباً به شکست سختی مواجه میشدند.

(۱) بسیج به معنی آماده گئی نیروی نظامی و قصد اراده

(۲) طارم یا تارم به معنی گنبد، سراپرده و مراد از تارم ازرق آسمان است

اکنون گفته میتوانیم، که در سده های ۵-۶ ه. ق در خراسان و ماورالنهر اوضاع اجتماعی زیاد خراب و رقت آور بود. این وضعیت رقتبار را یکی از شاعران آن عهد عبدالوواع جبلی چنین وصف میکند:
منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا وز هر دو نام ماند جو سیرغ و کیمیا
شدرامتی خیانت و شد زیر کی سفه شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
تا گشت و از گونه همهر سمهای خلق زین عالم نبهره (۱) و گردون بیوفا
هر عاقلی به: او بهیسی مانده ممتحن هر فاضلی به داهیه بی (۲) گشته مبتلا
اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان و ماورالنهر در سده های ۵-۶ تا ابتدای سده ۷ ه. ق بدینگونه بود.

وضعیت مدنی و فرهنگی در سده های ۵-۶

در این دوره پس از برهم خوردن دولت سامانیان بنا به وضعیت سیاسی آن وقت تغییرات مهمی به عمل آمد. انسان که به اشاره شد، در حیات اجتماعی سده چهارم انکشاف اقتصادی باعث ترقی علوم طبیعی گردید و آزمونهای (۳) علمی بیشتر رواج یافت. در این دوره دانشمندان، عقل را پایه معرفت انسانی دانسته به تأثیر آن باور مند شدند. حال آنکه در او اخر سده چهارم مخصوصاً از نیمه دوم سده پنجم به

(۱) نبهره یا نابهره به معنی بی بهره خسیس، قلب و ناسره و فرومایه

(۲) داهیه در این جا به معنی امر بزرگ، مصیبت و حادثه

(۳) آزمون، به معنی آزمایش، امتحان، تجربه به معنی آزماینده هم آمده است.

نسبت عوض شدن پی در پی سلاله های شاهی، که خصوصیت فیو دالی داشتند، ساخت دولت را تغییر نداده، بلکه حقوق و امتیازات فیو دالهارا زیاد نمود و اعتبار آنان را مستحکم تر گردانید. فعالیت گروه های متمصب اجتماعی خیلی زیاد گشت. آنان عامه مردم را در جهالت نگه میداشتند و خرافات (۱) را بیشتر ترویج میدادند. مبارزه یی، که در میان گروه های پیشگام اجتماعی و نیروهای عقب گرا در سده چهارم دوام داشت، در سده های ۶-۵ به پیروزی نیروهای عقب گرا و متعصب جامعه انجامید. در شهر های بزرگ خراسان و ماورالنهر مانند: بلخ، نیشاپور، مرو، بخارا و غیره مدرسه ها ساخته شد، که در هر کدام از آنها بزرگان هر فرقه مذهبی برای مبارزه با مخالفان و دشمنان خود شاگردانی تربیه مینمودند. علمی، که در این مدارس تدریس میشدند، از گونه الهیات، تفسیر، صرف و نحو عربی، فقه، حدیث و غیره بود، ولی آموزش علوم طبیعی مشکلاتی را به دنبال داشت و گاهی دانشمندان این علوم مورد تعقیب (۲) قرار میگرفتند. چنانکه ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، عمر خیام و غیره آزار های دیدند، زیرا که بر نظرات آنها مهر کفر و الحاد (۳) کوبیده شده بود. اینان گروه آزاداندیشان و آزادفکران دوران خویش بودند.

(۱) خرافات به معنی سخنها بیهوده و باطل

(۲) تعقیب به معنی پیگیری و مجازات

(۳) الحاد به معنی از دین برگشتن

با وجود آن در سده های ۶-۵ در میان مردمان خراسان و ماورالنهر رسم دانش آموزی تداوم یافته پیشگامان علم و معرفت آن رشته شریف را از دست نهند و در این راه با سرسختی مبارزه را ادامه دادند و در هر زمینه یی از شعر و ادب تا علوم عقلی و تاریخ و غیره آثاری به وجود آوردند. هنر معماری و خطاطی نیز در کنار سایر آفرینشها راه خود را گشود. موسیقی:

در سده های ۶-۵ در کنار هنر معماری و هنرهای دیگر هنر موسیقی هم ترقی کرد. در این دوره در اشعار برخی از شاعران نام بعضی از سازنده گان و نوازنده گان مشهور زمان مانند: ابوبکر ربیعی، بونصر ابو عمرو و غیره ذکر شده است.

ادبیات در سده های ۵-۶ ه. ق.

مراحل ادبیات سده های ۶-۵ و مضمون و محتوای آنها ادبیات تاجیکها و زبان آنان یعنی زبان دری در این قرن نیز به انکشاف و ترقی خویش دوام داد. شاعران و نویسندگان در سده های ۶-۵ و همچنان پس از آن نیز همپای خواستها و نیازهای جامعه و تاریخ هنر خود را به سوی تکامل راندند و اساس ادب دری را، که رودکی، فردوسی و دیگران در خراسان و ماورالنهر و فارس بنیان نهاده بودند، همچنان غنایند و تکامل ساختند.

دگرگونی شعر این دوره بیشتر از لحاظ مضمون آثار بدیعی و از لحاظ حسن انتخاب کلمه های فصیح و زیبایی کلام، بحسب جلدید،

رعایت تناسب معنی و آهنگ کلمه‌ها و ترکیبها، به کاربردن صنایع بدیعی (۱) و انواع شعر در می‌باشد. ادبیات سده های ۵-۶ را میتوان به دو مرحله تقسیم کرد:

الف) ادبیات نیمه اول سده ۵

ب) ادبیات نیمه دوم سده ۵ و ۶

در هر دو مرحله همانند سده چهارم، شعر در رونق ویژه خود را دارد.

ادبیات نیمه اول سده پنجم:

ادبیات نیمه نخست سده پنجم از لحاظ موضوع و مضمون دارای

خصوصیات زیرین میباشد:

مضمون و موضوع اشعار شاعران این دوره همانند اشعار شاعران سده چهارم بیشتر مدح، توصیف طبیعت، پند و اندرز، هجو (۲)، مرثیه و وصف جشنها میباشد، اما در آن دوره مدح از جهت گسترده بودن دامنه موضوع و وزنه سیاسی خود البته از مدایح سده چهارم فرق بزرگ داشت. مقتدرترین شاعران نیمه اول سده پنجم اینها هستند: عنصری، فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، اسدی طوسی، مسعود سعد سلمان، فخرالدین اسعدگرگانی و دیگران.

(۱) صنایع بدیعی مراد محسنات لفظی و معنوی کلام است.

(۲) هجو به معنی بدگویی مقابل مدح

(۳) مرثیه شعری، که در سوگت کسی سروده شود.

در این دوره، عده‌یی از شاعران مانند عنصری، عسجدی، فرخی و منوچهری، که به دربار غزنویان دارای اعتبار و عزت زیاد بودند، با آنکه شاعران بزرگی بودند، بازار مدح سرایی را گرم می‌ساختند. شاهان، وزیران، جنگها، پیروزیهای دربار و شادخواره‌گی‌های (۱) خویش را به زبان شعر و صف میگرداند و از جانب درباریان صله‌های گرانبزاری میگردانند. ناگفته نباید گذاشت، که البته شاعرانی هم بودند، که هرگز مدح امپرووزیری را نگفتند و مدیحه سرایی را نمی‌پسندیدند.

چنانکه ناصر خسرو برای پاسداری از پایگاه در میگوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ در می را

بر خنی از ویژه گیهای شعر در نیمه اول قرن پنجم

در شعر این دوره قصیده سرایی رونق زیادی گرفت. در سده چهارم چنانکه میدانیم، قصیده‌های مدحی بیشتر به واقع نزدیکتر و از مبالغه‌های دور از ذهن تقریباً جدا بود، ولی در این آوان اشعار مدحی از این خصوصیت دور شده و خصوصاً شاعران دربارها کوشیدند، تا قصاید خود را چنانکه نظامی عروضی سمرقندی میگوید:

«نیکو را در خلعت (۲) زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو»
نشان دهند.

یکی دیگر از خصوصیت‌های این دوره طبیعت‌گرایی است. شاعران این

(۱) شادخواری یا شادخواره‌گی به معنی خوشحالی و خوشگذرانی.

(۲) خلعت به معنی جامه و جامه دوخته، که به کسی دهند.

دوره مانند فرخی، منوچهری و دیگران بیشتر به توصیف طبیعت میپردازند، ولی در پهلوی آن در شعر برخی از شاعران سده (۵) مانند ناصر خسرو، بیشتر موضوعهای حکمت و پند و اخلاق دیده میشود.

شاعران پیشگام در بهتر بن آثار خود، آرزوها و آمل (۱) مردم را بیان مینمودند و بی عدالتی و نابرابریهای اجتماعی و بیسداد گریهای ظالمان و حاکمان را به زبان شعر محکوم میکردند.

از این جاست، که برخی از شاعران پیشرو آن دوره به خاطر دفاع و جانبداری از حق و حقیقت به آزارها، آواره گیها، زندان ها و پیگردهایی روبه روشدند. در این دوره طرز بیان تصویری نیز نسبت به گذشته بیشتر به چشم میخورد و محدودیتی، که در دوره های گذشته موجود بود، (در دوره های گذشته شاعران بیشتر به توصیف و تشبیه توجه داشتند.) دیده نمیشود.

یکی از عوامل تصویر بدیعی، که در این دوره بیشتر از همه رواج یافت، اغراق میباشد مخصوصاً شاعران نیمه اول سده ۵ در قصاید مدحی خویش از اغراقهای (۲) بلندی استفاده کرده اند.

قصیده:

قصیده شکل شعریست، که مضمون و فکر مایه واحدی را به گونه ستایش و یا طرزی دیگر بیان میکند. ابیات این نوع شعر بیشتر از ۴۰ تا

(۱) آمل جمع امل به معنی آرزوها

(۲) اغراق به معنی مبالغه کردن و زیاده روی در چیزی

۲۰۰ بیت بوده هر بیتی با بیت دیگر همقافیه میباشد. بیت اول قصیده را «مطلع» میگویند.

قصیده از لحاظ مضمون به انواع زیرین تقسیم میشود: قصیده مدحی، قصیده وصفی، قصیده وصف الحالی، قصیده اخلاقی و قصیده حکمی.

قصیده مدحی آنست، که اعمال و اوصاف مدوح را به گونه ستایشگرانه بیان کرده و اعمال خارق العاده (۱) را به مدوح نسبت میدهند. در گذشته از این نوع قصیده شاعران منسوب به دربارها استفاده میکردند.

قصیده مدحی بیشتر به بخشهای تشبیب یا تغزل، گریز، متن قصیده و دعاییه تقسیم میشود، که آنها را به نام ارکان قصیده یاد میکنند. تغزل یا تشبیب، پیشدرآمد قصیده بوده، پیش از موضوع اصلی در توصیف یکی از مظاهر طبیعی از قبیل بهار، باد، توفان، شب مهتاب و غیره میپردازد.

پس از تشبیب قسمت دوم قصیده یعنی بخش گریز می آید، که شاعر از وصف طبیعت و یا امثیابا مدح مدوح میپردازد و او را وصف میکند. پس از گریز یا مدح قسمت سوم قصیده، که دعاییه است، می آید. این بخش قصیده به دعای طول عمر و بقا و دوام مدوح پایان مییابد. در قصیده مهمترین بخش همان بخش نخست نسیب (۲) یا تشبیب (۳) یا تغزل (۴) آن است.

(۱) خارق العاده به معنی پاره کننده عادت، خلاف عادت و فوق العاده

(۲) نسیب در لغت به معنی خویش و خویشاوند و در این جا بخشی از قصیده

(۳) تشبیب یا جوانی کردن و آوردن ابیات از عشق و جوانی یا وصف طبیعت در بخش اول قصیده

(۴) تغزل در لغت به معنی غزل سرائی و عشق ورزیدن و بخشی از قصیده

لیکن ممکن است، که برخی از قصاید مدحی بخش نسیب یا مقدمه نداشته باشد. و از همان آغاز به مدح بپردازد. مانند این قصیده انوری،

که به مطلع زیرین آغاز میشود:

گردل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد
قصیده و صف الحالی: وصف الحال وضع زنده گی و چگونگی رویدادها و حالات شخصی شاعران را بیان میکند. این نوع قصیده را قصیده شکوایی نیز مینامند. مثلاً در قصیده «شکایت از پیری» رودکی، که در همین ردیف است، کلفت روزگار و آنچه که او را پیر و شکسته ساخته بیاورد. آوری از ایام سعادت و شادمانی و جوانی او انعکاس یافته است. از این نوع قصاید به ویژه در نیمه دوم قرن پنجم در اشعار مسعود سعد سلمان بیشتر به چشم میرسد.

قصیده و صفی: این نوع قصیده در وصف بهار، تیر ماه، ابر و باران و مناظر طبیعت سروده میشود. یکی از استادان این نوع قصیده شاعر نیمه اول قرن پنجم هجری منوچهری میباشد.

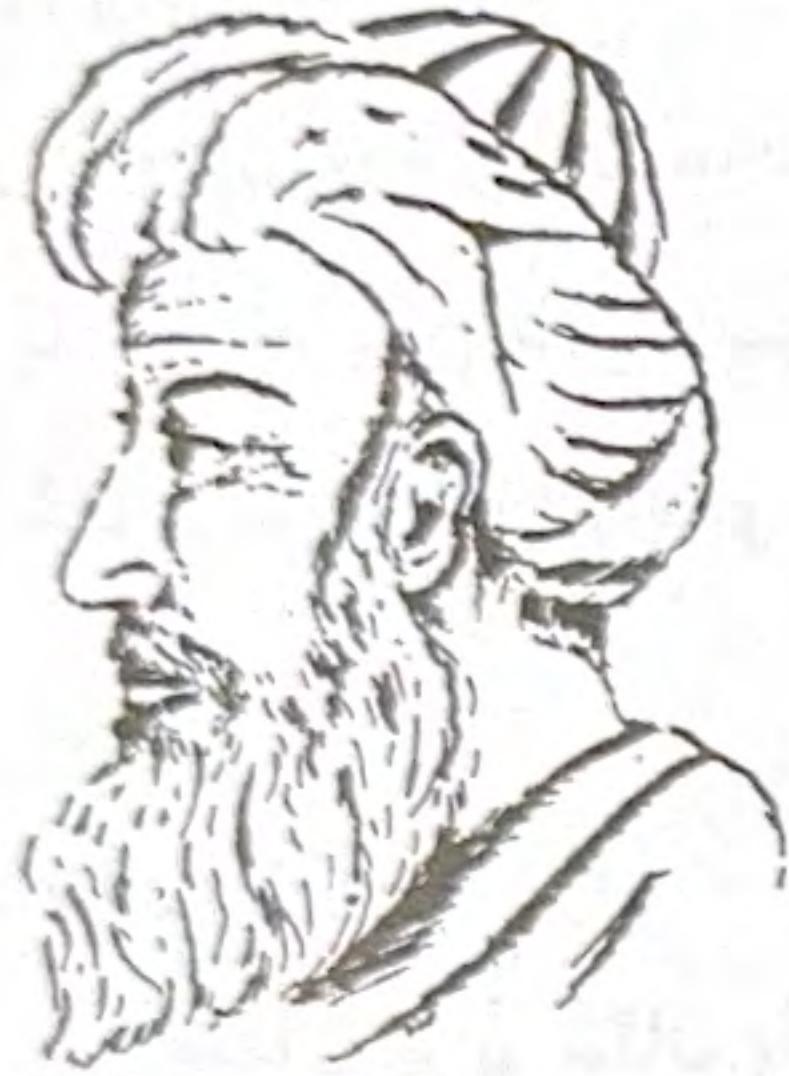
قصیده اخلاقی: بیشتر به پند و اندرز و نصیحت و برتری نهادن به فضیلت و حس سلوک (۱) آدمی میپردازد. در آن ستایش کسی به چشم نمیرسد.

قصیده حکمی: نیز همانند قصیده اخلاقی در گرامیداشت دانش،

(۱) سلوک به معنی رفتار و روش

فضیلت (۱) و بیان حقایق حیات و فلسفه زنده گی اختصاص دارد. در این نوع قصاید یعنی در قصاید اخلاقی و حکمی میتوان از ناصر خسرو یاد کرد.

برخی از نماینده گان ادبیات نیمه اول سده پنجم



فرخی سیستانی وفات (۵۴۲ق)

فرخی شاعر است خوش بیان با زبان نرم و سبک و ساده. اشعارش روان طبیعی و از هر گونه پیچیده گی و اغراق برکنار است. او دارای افکار ساده و طبع دهقانی بود. با اینکه در پایان زنده گانی در دستگاه سلطان محمود صاحب جاه و مقام بلند گردید، باز هم از تخیلات روشن و روش دهقانی دست برداشت.

فرخی از آغاز جوانی به غزنین رفت و تا روز وفات سلطان محمود او را ستایش کرد و پس از وفات او را مرثیه بی بسیار نیکو گفت، که در زبان فارسی در نظیر آن کمتر دیده میشود. مطلع آن مرثیه چنین است:

(۱) فضیلت به معنی مزیت، برتری و افزونی در علم و معرفت و یا چیزی دیگر

شهر غزنین نه همانست که من دیدم پار (۱)
چه فتادست که امسال دگر گون شده کار
او در اوایل به دربار چغانیان اوراالنهر رفت و قصایدی در مدح
آنان گفت. مانند قصیده «با کاروان» حله (۲) و قصیده داغگاه (۳) «وی پس
از آن به غزنین آمد و در قطار شاعران دربار سلطان محمود قرار گرفت.
فرخی در بخش تغزل قصاید خویش با توانایی و شیفته گسی در
وصف طبیعت میپر دازد. شعر او لطیفتر از ابر بهار و رویش گیاهان و
فرنم بهاران است.

برگرفت از روی در ابر فروردین سفر
ز آسمان بر بوستان بارید مروارید نر

که ز روی آسمان اندر کشد پیروزه لوح
که به روی آفتاب اندر کشد سیمین سپر...

یا: مرا چه وقت خزان و چه روز گار بهار
چو دور باید بودن همی ز روی نگار
بهار من رخ او بود و دور ماندم ازو

برابر آرید بر من کنون خزان و بهار
اگر خزان نه رسول فراق بود چرا
هزار عاشق چون من جدا کند از یار

(۱) پار به معنی سال گذشته، مخفف پار سال

(۲) حله به معنی جامه و لباس نو به کسر حا محله و نام شهری است.

(۳) داغگاه جایی، که در آن با آهن تافته بدن حیوانات را داغ کنند.

به برگ سبز چنان شادمانه بود درخت
که من به روی نگار بن آن بت فرخار
خزان در آمد و آن بر گها بکند و بر بخت
درخت از این غم چون من نژند (۱) گشت و نزار
خدای داند کماندر درختها نگر
ز در خون خورم و چون زنان بگریم زار
کسی که او غم هجران کشیده نیست چو من
ز بهر برگ درختان چرا خورد تیمار (۲)
مرار فیقی امروز گفت خانه بساز
که باغ تیره شدوز رد روی و بی دیدار (۳)
جواب دادم و گفتم درخت همچو من است

مرا از همچو منی ای رفیق باز مدار

منوچهری وفات ۵۴۳۲ ق.

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی بیشتر در
دربار مسعود عمر به سر برده و از بخششهای گرانبهای او بهره مند
بوده است. منوچهری شاعری جوان طبع و نوگراست. در شیوه شاعری

(۱) نژند به معنی اندوهگین، خشکین، افسرده و پژمرده

(۲) تیمار به معنی پرستاری و نوازش

(۳) دیدار به معنی روی نمودن، نگاه و روی و رخسار. بی دیدار در این

جا به معنی بد نما

او طربناکی (۱) و شادمانی جلوه گری خاصی دارد. او در شعر خود پای میکوبد و دست می افشاند. میخواند و مینوازد در تمام دیوانش، که نزدیک به سه هزار بیت است، یک لفظ اند و هگینانه و یک عبارت غمناک نیست. این یکی از ویژه گیهای شعر اوست. تشبیهات او بسیار دقیق، زیبا و طبیعی است. در شعر او را مبتکر مسمط میدانند. مسمط نوعی از شعر است، که دارای ارکان مختلف میباشد. بدین معنا، که شاعر در هر رکن هم وزن سه بیت می آورد، یعنی هر رکن دارای شش مصراع میباشد، که از شش مصراع پنج مصراع آن به یکت قافیه بوده و مصراع ششم هر رکن دارای قافیه جداگانه و واحد میباشد. مثلاً در این مسمط منوچهری دیده میشود:

آمده بانگ خروس مؤذن میخواره گان

صبح نخستین نمود روی به نظاره گان

که به کتف (۲) بر گرفت جامه بازار گان

روی به مشرق نهاد خسرو سیاره گان

باده فراز آورد چماره بیچاره گان

قومو لشرب الصبوح یا ایها النائمین (۳)

کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب پوش

کبک فرور ریخته مشک به سوراخ گوش

(۱) طرب به معنی شادی و نشاط

(۲) کتف به معنی شانه و استخوان شانه

(۳) ای به خواب رونده گان برای صرف نوشیدنی صبحگاهی برخیزید.

بلبلکان با نشاط قمریکان با خروش

درد هنن لاله مشک در دهن نحل (۱) نوش

سوسن کما فور بسوی گلبن گوهر فروش

وزمه ارد یببشت دهر ببهشت برین

پاز مرا طبع شعر سخت به جوش آمده است

کم سخن عند لب دوش به گوش آمده است

از شغب (۲) مردمان لاله به هوش آمده است

زیر به بانگ آمده است بم به خروش (۳) آمده است

نسترن مشکبوی مشک فروش آمده است

سیمش در گردن است مشکش در آستین

در این سه رکن که مثال آورده شده، دیده میشود، که مصراع

ششم هر رکن بایگدیگر همقافیه بوده و از سایر مصراعها از لحاظ

قافیه جداست و دیگر مصراعها با همدیگر همقافیه آمده اند.

منوچهری مردی عشرت پرست بود و در مسایل اجتماعی کمتر

توجه نموده است. زبان بیانش سخت استوار و واژه ها و ترکیباتش

سخت خوشایند و جانپور اند. ازین شاعر قصاید مدحی و وصفی

در دست است. قصاید او تاکنون در ادبیات دری کم نظیر شناخته

(۱) نحل به معنی زنبور عسل است.

(۲) شغب به معنی فتنه انگیزی و شور و غوغا

(۳) خروش به معنی ناله و فریاد وزاری



ناصر خسرو بلخی ۳۹۴-۵۴۸۱ ق

زادگاه و دوره جوانی ناصر خسرو :

ناصر خسرو به سال ۵۳۹۴ ق در محله قبادیان بلخ زاده شد .
 عمر دراز ناصر خسرو در دوران دشوار و آشفته زنده گانی مردم
 ما یعنی دوران تغییرات سیاسی ، کشمکشها و مبارزات دینی عقیدتی
 گذشته است . تحصیلات نخستین دوره جوانی خود را در زادگاهش
 تکمیل کرده و در بلخ ، که از مراکز مهم علم و دانش آن روزگار بود ،
 برای اكمال دانش خود رنج فراوانی را پذیرا گشته است .
 او در سراسر دوران زنده گی پر بار خود تقریباً از همه دانشهای
 معمول زمان خویش به ویژه طب ، موسیقی ، حساب ،
 نجوم ، فلسفه و زبان یونانی بهره ها برده و با آنها آشنایی به
 هم رسانیده است .

شده از لحاظ پخته گی در اوج قرار دارند . مانند این قصاید او به
 مطلع های :

چو از زلف شب باز شد تا بها فرومرد قندیل محر ابها ...
 ویا :

شبسی گیسو فرو هشته به دامن پلا سین (۱) معجر (۲) و قیرینه گرز ن ...
 ویا :

نوروز در آمدای منو چهری با لاله لعل و با گل حمری ...
 ویا :

هنگام بهار است جهان چون بت فر خار
 خیزای بت فر خار و بیار آن گل بیخار
 آن قطره باران بین از ابر چکیده
 گشته سر هر برگ از آن قطره گهر بهار
 آویخته چون ریشه دستار چه (۳) سبز
 سلیمین گرهی بر سر هر ریشه - ستار
 یا همچو زبرجد گون (۴) یک رشته سوزن
 اندر سر سوزن یک لؤلؤی شهوار ...

-
- (۱) پلاس جامه بشمین و خشن و درشت که تلنداران پوشند ، فرش و گلیم
 هم گفته اند .
 (۲) معجر به معنی روپوش ، که زنان به سر اندازند .
 (۳) دستار چه به معنی دستمال و شال
 (۴) زبرجد از سنگهای قیمتی است .

چنانچه در این باره میگوید :

به هر نوعی که بشنیدم ز دانش (۱) نشستم برد را و من مجاور (۲)
نماند از هیچ گون دانش که من زان نکردم استفادت بیش و کمتر
توانندی او در ساحت دانشهای لازم، از آن جا معلوم میشود، که
دربری کتابهایش چون :

«سفرنامه» و «روشنایی نامه» چند جا در باره نجوم سخن میگوید
و در کتاب «زاد المسافرین» اشاره میکند، که در مصر جبر (الجبر) و
هندسه تدریس کرده است و در «سفرنامه» میگوید، که در آن کشور بنا بر
احتیاج و ضرورت مدتی به کار نقاشی مشغول گشته است.
تشنگی و اشتیاق او برای آموختن و مطالعه تا بدان حد بوده است،
که حتی در هنگام سفر کتابها را بر آستری بار کرده خود از پس
کاروان کتابخوا بان میرفت. از شعر زیرین میتوان علاقه او را در باره
کتاب و مطالعه به روشنی باز یافت :

مرا یاریست چون تنها نشینم سخنگویی ، امینی را زداری
به هر وقت از سخنها حکیمان به رویش بر بینیم یادگاری

(۱) ناصر خسرو در همین قصیده آگاهی را در تاریخ و علم الاساطیر نیز بیان
میدارد.

بخواندم پاک تویعات کسرا بخواندم عهد کیکاووس و نوذر
(۲) مجاور به معنی همسایه و کسی، که محلی را نزدیک مسکن دیگری برای
بود و باش خود اختیار کند .

سخن گوید بی آواز و ولیکن نگوید تا نیا بد هوشیاری

نگوید تا به رویش ننگرم من نه چون هر ز از خای (۱) پادساری (۲)

ازین روست ، که ناصر خسرو در هر جا و در هر حال برای کسب
دانش از هیچ دشواری سر نقابید و با مردمان و طایفه های گوناگون در
آمیزش آمده از آنان برای دانستن اسرار عالم فراوان استفاده
برده است. به همین علت است، که از همان آغاز جوانی، گذشته از زبان
مادری به فرا گرفتن زبانهای دیگر چون: عربی و هندی نیز همت
گماشته است .

ناصر خسرو پیش از سن ۲۶ سالگی خود به دربار سلطان محمود
و پسرش سلطان مسعود راه یافت . نخست به کار دیوان داری (شمار
گری و ثبت اموال دولت) مشغول میشود. پس آنتر به رتبه دبیری (۳) نایل
شده و در دربار به لقب «ادیب» و به عنوان «دبیر فاضل» شهرت پیدا
میکند . او در کتاب «سفرنامه» خود چنین مینویسد :

«بارگاه ملوک عجم و سلاطین را چون سلطان محمود غزنوی و
پسرش مسعود را دیده ام» : از این، که در آوان جوانی در دربار
شاهان و در نزد وزیران عزت و احترامی داشته است ، در یکی از
قصایدش در آن باره چنین میگوید :

(۱) ژاژ خای به معنی بیهوده گوی

(۲) پادسار به معنی سرکش متکبر و مغرور

(۳) دبیر به معنی منشی و نویسنده

زمان ناصر من که خالی نبود زمن مجلس شاه و صلور (۱) وزیر
به نام نخواندی کس از بس شرف (۲) «ادیب» لقب بود و «فاضل دبیر»
ناصر خسرو در سن ۲۸ ساله گی به سرودن شعر آغاز کرده است.
قصایدی دارد، از روزهای خوشگذرانی و شادخواره گی (۳)، که در
دربار داشته و آن را در ستایش شاهان و امیران وقف کرده
بوده است.

دگر گونیهای فکری :

ناصر خسرو نه تنها در دربار غزنویها بلکه پس از برقرار شدن
دولت ترکان سلجوقی در سال ۴۴۶ ه. ق به خدمت سلطان چغری بیک
سلجوقی رسید. او چه در دربار مسعود و چه در دربار سلطان سلجوقی
زنده گی شکوهمندی را گذرانده است. مسعود و دیگر درباریان برای
برپا داشتن شکوه زنده گانی درباری مال و ثروت های بسیاری را از
مردم گردمی آوردند و به همراه مفتخواران درباری در ناز و نعمت
میزبستند و برای تقویت دستگاه خود و نشان دادن حشمت پادشاهی
خویش از هیچ گونه ستمکاری روگردان نبودند.
زمینداران و مالکان، که طبقه فیودال آن زمان را میساختند، به
حمایت وزیران و سرکرده گان غزنوی و سلجوقی و نیز در سابقه

(۱) صدر به معنی مقدم، اول چیزی و سینه

(۲) شرف به معنی بزرگواری، آبرو و بلندی قدر

(۳) شادخوار به معنی خوشحال و خوشگذران

حمایت خلفای عباسی عرب، دهقانان و اهل پیشه را سخت استثمار
میکردند.

دهقانان و پیشه وران نیز میکوشیدند، که در برابر دستگاه زور
ستمگاران روزگار گاهی با سخن و گاهی با اسلحه ایستاده گی و
مقاومت نشان دهند.

برخی از گروههای جامع آن زمان مانند: فقیهان (۱) درباری،
روحانیان متمصب، شاعران مدیحه سرا، ستاره شناسان و بخت آزمایان
و دسته های دیگر در اطراف شاه و وزیر گرد آمده بودند و از مال
غارت کرده شان استفاده میکردند. بدین علت بود، که در ماورالنهر
و خراسان روز تا روز بازار علم و دانش بیرونق شده جامعه رو به
ویرانی میرفت و پاره خواری (۲) و ریاکاری، دستبرد به هستی
مادی و معنوی مردم اوج میگرفت.

از این جا میتوان دانست، که ناصر خسرو، که در دربارهای
غزنوی و سلجوقی خدمت میکرد، در چگونه محیطی میزیست و با
چگونه شخصیتهایی سرو کار داشته است. او که انسان صاحب اراده
و با مناعت بود، نمیتوانست تا پایان با یک چنان محیط پراز گند
و فضای خفقان آور راضی شود. بنا بر آن از همان آغاز حکمرانی
سلجوقیان ناصر خسرو را مردی بسیار ناراحت میبایم. مردی، که

(۱) فقیهان به معنی دانایان، دانشمندان و عالمان احکام شریعت

(۲) پاره به معنی رشوت

رفته - رفته میدانند، که خدمت کردن در دربار برای مردم و جامعه اش کدام سودی در بر ندارد. از این سبب در آخر سال ۴۳۷ ه. ق در زنده گی ناصر خسرو دیگر گونی کامل روی میدهند. وی یکباره از کار کردن در دربار و خدمتگزاری در آن، دست کشیده و همه دار و ندار خود را باها کرده برای دانستن اسرار حقیقت و ماهیت جهان به جستجو برخاست و در این راه به مردی بی آرام و پذیرای رنج تبدیل گشت. ناصر خسرو در کتاب «سفرنامه» در این باره چنین نوشته است:

شب‌ی در خواب دیدم، که یکی مرا گفت:

چند خواهی خوردن از این شراب، که خرد از مردم زایل (۱) کند. اگر بهوش باشی بهتر... چیزی باید طلبید، که خرد و هوش را ببنزاید. گفتم که:

من اینرا از کجا آرم؟

گفت:

جوینده یا بنده باشد.

... چون از خواب بیدار شدم، آن حال (یعنی خواب) تمام بر یادم بود و به من کار کرد و به خود گفتم که: از خواب دو شین (۲) بیدار شدم، اکنون باید، که از خواب چهل ساله بیدار گردم...»

پس از این ناصر خسرو در سن ۴۰ ساله گی برای درک و دانستن

(۱) زایل به معنی دور شونده، بر طرف شونده، ز دوده، ناپدید و نا بود

(۲) دو شین به معنی شب گذشته، دیشب و دیشب

احوال مردم به شهرهای خراسان، هندوستان سفر کرده است، که از این راه باطوایف گوناگون آشنا گشت و خصوصیات قومی و آیین و عنعنات ملی آنها را درک نمود. با دانشمندان و محققان آنها به گفت و شنود پرداخته است، ولی با وجود این همانند هر جوینده زیرک و آگاه از هیچ جا و از هیچ کس برای حل مدعای خود جوابهای قانع کننده نیافته است.

اینهمه ناراحتیها و پذیرایی از رنج جستجو، شاید پیش از همه مولود جدال درونی او باشد، که نتیجه شناخت عمیق زنده گانی طفیلی و ارور ذبلانه درباریان بوده است، زیرا وی در یک پارچه شعرش در این باره سروده است:

دل ز افتعال (۱) اهل زمانه ملا شدم

تا همچو عمر و زید مرا کور بود دل

گاهی ز درد عشق پس خوب چهره گان

وقت خزان به یاد رزان شد دلم فراخ

وز رنج روزگار چون جانم ستوه گشت (۲)

گفتم: مگر که داد بیابم ز «دیو دهر»

صد بنده گی شاه بیایست کردنم

جز درد و رنج هیچ نگر دید حاصلم

(۱) افتعال به معنی بهتان و دروغ بستن به کسی و چیز نو پدید آوردن

(۲) ستوه به معنی ملول، عاجز، و باز مانده، خسته، افسرده و رنجور

وز مال شاه و میر چونو میدشد دلم زی اهل طیلسان و عمامه برداشدم
گفتم که راه دین بنمایید مرا زیرا که ز اهل دنیا دل پر جفا شدم
گفتند: شاد باش که رستی ز جور دهر تا شاد گشت جانم و اندر دعاشدم
بدانسان، که از شعر بالا آشکار میشود، ناصر خسرو و هزاران تن دیگر
پس از آن، که از «دیو دهر» پادشاهان زمان خود نا امید شده و در
نهایت بار و برو شدن با بلاها و مصایب جز در دورنج حاصلی ندیدند،
شاید به تشویق و ترغیب داعیه داران (۱) اسماعیلی نفرت و انزجار
او نیز نسبت به حاکمان دوران زیاد شده باشد. بنا به گفته خودش
ناصر خسرو در سن ۴۲ سالگی جویای خرد و حقیقت شده است.
پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو جویای خرد گشت مرا نفس سخنور

جستجو و سفر هفتساله:

ناصر خسرو در اثر این گونه ناراحتیها و نجاتها در قوس سال ۴۳۷ ه.
ق در جستجوی دانش و خرد پار سفر بست. در این سفر برادرش
ابوسعید و یک غلام هندی نیز همراه او بودند.
ناصر خسرو در یکی از اشعارش در باره این سفر خود با دروغ و اندوه
بسیار این سان میگوید:

بر خاستم از جای و سفر پیش گرفتم

نیز خانم یاد آمد و نیز گلشن و منظر

(۱) داعیه به معنی علت، سبب و انگیزه

از سنگ بسی ساخته ام بستر و بالین
وز ابر بسی ساخته ام خیمه و چادر
گاهی به نشیمنی شده همگوشه ماهی
گاهی به سر کوهی بر تیزد و پیکر (۱)
گاهی به زمینی که در آب چو مرمر
گاهی به جهانی که در خاک چو اخگر (۲)
گه دریا، گه بالا گه رفتن بسی راه
گه کوه و گه ریگ و گه جوی گهی جر
پرسنده همی رفتم ازین شهر بدان شهر

جوینده همی گشتم ازین بحر بدان بر (۳)
مسافرت و آواره گردیها بر ای دانستن حقیقت و عدالت هفت سال
دوام کرد. وی در این مدت هفت سال همه شهرها و ولا یتهای مهم
ایران و کشورهای ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، ترابلس، عراق
، شام، سوریه، فلسطین، جزیره عرب، مصر، تونس، سودان
و یمن را دید. ناصر خسرو در این هنگام در مصر نزدیک به سه سال
(دو سال و نه ماه) اقامت نمود. زنده گئی و سفر در مصر در حقیقت یک
دوره تازه و بیک انقلاب بزرگ در فکر و اندیشه های ناصر خسرو به

(۱) دو پیکر به معنی توأمان و برج جوزا و مراد از آن بلندی است.

(۲) اخگر به معنی آتش، پاره آتش، تکه هیزم بازغال افروخته

(۳) بر در این مجابه معنی خشکه است.

وجود آورد، که به تلاشهای آینده او نقش مهمی را بازی کرد.
زیرآبادانی نسبی و اصلاحات اجتماعی، که خلیفه فاطمی
اسماعیلی در مصر به عمل آورده بود، بر روح ناصر خسرو و تأثیر نیرو-
مندی بخشید و آن را بر عکس شرایط پرازهرج و مرج (۱) ماورالنهر
و خراسان یافت. او در شعری تأثرات خود را چنین بیان میکند:

اجرام (۲) فلک پنده بد آفاق مسخر

شهری که همه باغ پراز میوه، پراز گل

دیوار مزین همه و خاک مشجر

صحرایش منقش همه ماننده دیا

آبش غسل صاف ماننده گوهر

شهری که در او نیست جز از فضل منازل

باغی که در او نیست جز از عقل صنوبر (۳)

شهری که در او دیا پوشند حکیمان

نه بافته ماده و نه بافته نر

شهری که آنجا چورسیدم خردم گفت

این جا بطلب حاجت وزین منزل (۴) مگذر

(۱) هرج و مرج به معنی درهم برهم آمیختگی

(۲) اجرام جمع جرم به معنی قرص مراد خورشید و ستارگان

(۳) صنوبر درختی است بزرگ و تناور و ثمر آن به شکل دل گوسفند است.

(۴) منزل به معنی جای فرود آمدن و جای بود و باش

پس از این ناصر خسرو طریقه اسماعیلیه فاطمی را در آنجا
پذیرفته و به مرتبه بلند آن مسلک، که (حجت) نامیده میشود، رسید و از جانب
پیشوای فاطمی مصر در قاهره به منصب «حجت» جزیره خراسان تعیین شد.

باز گشت به وطن:

ناصر خسرو در سال ۴۴۴ ه. ق هنگامیکه عمرش به پنجاه نزدیک
بود، در خراسان به شهر بلخ بازگشت. در آنجا به تبلیغ مسلک و
عقیده خود مشغول شد و از روی یادداشتهای روزنامه سفر خود پس از
بازگشت به بلخ کتاب «سفرنامه» را نوشت. سفر جستجوگرانه
هفتساله ناصر خسرو در شهرهای مهم آن زمان سخت دشوار بود. از
کتاب «سفرنامه» پیداست، که ناصر خسرو و همراهان وفادار او چون
برادرش ابوسعید و غلام هندی راههای مشقتباری را طی کرده به خواری
ورنج بسیار دچار شده بودند مثلاً در آن کتاب واقعه سی را، که در
شهر بصره برایشان روی داده چنین نقل کرده است:

« چون به آنجا رسیدیم، از برهنه گی و عاجزی به دیوانه گان مانند
بودیم و سه ماه بود، که موی سر باز نکرده بودیم و خواستیم، که
در گرمابه رویم، که گرم شویم، که هواسرد بود و جامه نبود و من و
برادرم هر یک به لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاسپاره بسته از سرما.
گفتم:

اکنون مارا کی در حمام گذارد؟

خرجینکی بود، که کتاب در آن مینهادم. بفر و ختم و از بهای آن

در مکی چند سیاه در کاغذ کردم ، که به گرما به بان دهیم ، تا باشد ، که
مادر مکی زیاد تر در گرما به بگذارد ، که شوخ (۱) از خود باز کنیم .
چون آن در مکها به پیش او نهادم در مانگریست . پنداشت ، که ما
دیوانه ایم . گفت : بروید ، که هم اکنون مردم از گرما به بیرون آیند
و نگذاشت ، که مادر گرما به بدر آییم . از آن جا با خجالت بیرون آمدیم
و با شتاب می رفتیم . کودکان بر در گرما به بازی میکردند . پنداشتند ،
که دیوانه گانیم . در پس ما افتادند و سنگ میانداختند و بانگ
میکردند .

ناصر خسرو با این گونه رنج ها و دشواریها ۲۲۲۰ فرسنگ (۲) راه را
پیموده سرانجام به شهر بلخ رسید . از این پس باز یک دور پراز تلاطم
(۳) در زنده گی او آغاز میگردد ، زیرا همین ، که به میهن
باز گشت ، بر ضد حکمرانی و سیاست سلجوقیان ، که در خراسان
و ماوراالنهر مسلط بودند و بر ضد روحانیان متعصب ، که درزیر حمایت
پادشاهان سلجوقی و وزیران آنان گرد آمده بودند ، مبارزه شدیدی
را اعلام نمود . ناصر خسرو در این کار یعنی در تبلیغ عقیده خود
چه به وسیله کتاب و قلم و چه با گفتار و بیان مبارزه اش را

(۱) شوخ به معنی چرک بدن یا لباس

(۲) فرسنگ برابر هشت کیلومتر

(۳) تلاطم به معنی همدیگر رابه سیلی یا قفا زدن و به هم خوردن چیزی

چون امواج دریا

به پیش می برد . حبله و نیرنگت جهل و پیدا دگری ،
طمع حاکمان ، وزیران ، روحانیان و شاعران در باری زمان را
بی هیچ گونه هراس و ملاحظه بی آشکار میساخت . این نوع جدالها
و مبارزات در برخی از شعر هایش بازتابی دارد :

ای شعر فروشان خراسان بشناسید

این ژرف سخنها مرا اگر شعر آید

بر حکمت میری زچی پایید چو از حرص

فته غزل و عاشق مدح امر آید

یکتا نشود حکمت مر طبع شما را

تا بر طمع مال شما پشت دو تا آید

دلنان خوش کردست دروغی که بگویند

این بیهوده گویان (۱) که شما از فضلا آید

ای امت بدبخت بدین زرق (۲) فروشان

جز کز خری و جهل چنین فته چرا آید (۳)

خواهم که بدانم که مرا این بیخردان را

طاعت زچه معنی وز بهر چه سرا آید

ای حیلست سازان جهلانیک پدید است

کز حبله مرا بلیس لعین را وز را آید

(۱) بیهوده در مستقر به نظر میرسد

(۲) زرق به معنی تزویر ، دورنگی و ریاکاری

(۳) این مصرع مقابله گردد

چون خصم سر کیسه رشوت بکشاید
دروقت شما بند شریعت بکشاید

هرگز نکنید و ندیدید از حسد و مکر
نه آن چه بگویند نه هر چه آن بنمایند

اند رطلب حکم و قضا بر در سلطان
مانند عصا مانده شب و روز زیبا یید

روشن است، که از چنین سخنها خشم و غضب دشمنان فکری
ناصر خسرو نیز بیشتر میگردد. از این جاست، که آنان هم دست بهم داده

اورا به نامهای «بددین» و «زندیق» یعنی کافر نامیده و به آزارش برخاستند.
مردم را بر ضد او شوراندند و خانه اش را تاراج نمودند:

ای زودگرد گنبد بر رفته
خانه و فاب به دست جبار رفت

بر من چرا گماشته بی خیره
چندین هزار مست بر آشفته

این دشنه بر کشیده همیتازد
وان با کمان و تیر فر و خفت

اینم کند به خطبه درون نفرین
و آنم به نامه فریه (۱) کند سفته (۲)

(۱) فریه به معنی نفرین و لعنت به کسرفابه معنی دروغ و بهتان

(۲) سفته به معنی تحفه و هر چیزی که از جایی به جایی فرستاده شود

از سوی دیگر ناصر خسرو هم بدون هراس و واهمه در مجادله
و تعارض بر ضد آنان برخاسته و آنان را آماج حمله های شدیدی قرار
داده است. به ویژه شاهان و امیران زمان خود را به نامهای گوناگون

یاد کرده و به آنها لقبهای چون:

«اوباش»، «دجال»، «شیطان»، «اهر یمن»، «فرعون»، «دیو» و غیره

داده است.

در شعری میگوید:

خاک خراسان که بود جای ادب

معدن دیوان ناکس اکنون شد

حکمت را خانه بود بلخ و کنون

خانه اش ویران ز بخت و ارون شد

باید گفت، که همه این گونه ناملا یمات را بیشتر در سن ۶۲ ساله گی

اش دیده بوده است. چنان که میگوید:

باشصت و دو سالم خصومت افتاد
زی شصت و دو گشت زار حال

آواره گردی و زنده گی دریمگاندره:

ناصر خسرو پس از جدا شدن از خانمان خویش نخست به سوی

شهر نیشاپور رهسپار میشود. سپس به سجستان و بعد به ختلان زمین

میرود، لیکن امر او شریعتمداران آنجایها اورا سخت زیر پیگرد قرار

میدهند. در فرجام همراه با برادرش ابو سعید در سال ۴۵۶ ه. ق به

بدخشان آمده در دره یمگان قرار میگیرد. این واقعه را ناصر خسرو در

یک جا چنین شرح داده است:

منگر به سخنهایی او ازیراک (۱) ترکانش برانندند از خراسان

نه میر خراسان پسنداد او را نه شاه سجستان نه میر ختلان

ناصر خسرو در این دره فقیر، ولی با طبیعت غنی، که کوههای بلند

در دوسوی آن قدبر افراشته و بارها در شعرش از آن به عنوان «غار زندان»

«و حصار» یاد کرده است، تا پایان عمر در آن جاز است.

دور عمر ناصر خسرو در یمگان از لحاظ روحی و روانی یکی از دشوار

ترین دوره های زنده گانی اوست. چنانکه در شعر زیرین از روزگار

سخت و پرمحنیت خود تصاویر روشنی ارائه میدهد، که هر مصراع

آن آهنگ «در دمنده بی را» به گوش انسان میرساند:

پگذرای باد دلفروز خراسانی بر یکی مانده به یمگاندره زندانی

اندر این تنگی بی راحت بنشسته خالی از نعمت و از ضیعت (۱) و دهقانی

برده این چرخ جفا پیشه بیدادی از دلش راحت و از تنش تن آسانی

دل پراند و هتر از نار پیر از دانه تن گدازنده تر از نال زمستانی

گشت چون برگ خزان ز غم غربت آن رخ روشن چون لاله بستانی

بدینسان اگر به اشعاری، که در یمگاندره نوشته است، دیده شود،

آشکار خواهد شد، که در بخش بزرگی از آن فریاد جانسوز شاعر، که از

(۱) ازیراک به معنی زیرا که و ازین جهت و به این سبب

(۱) ضیعت به معنی آب و زمین زراعتی

جو روزگار ناسپاس به فغان آمده است، به گوش میرسد.

او دیار آباد و زیبای خود بلخ را به باد آورده با سوز و گداز به باد عصر

روی می آورد و مسیر اید:

ای باد عصر اگر گداری بر دیار بلخ

بگذر به خانه من و آنجای جوی حال

بنگر که چون شدت پس از من دیار من

با او چه کرد دهر (۱) جفا جوی بد فعال

ترسم که ز بر پای زمانه خراب کرد

آن باغها خراب شد آن خانه ها تلال (۲)

ناصر خسرو هر چند رنج سرگردانی و جدایی از یار و دینار را

بر دوش خویش میکشد و در غربت یمگاندره رازندان سنگین بینامد،

ولسی با وجود آن همه سختی و رنج و ملال، از مبارزه برضد

دشمنان فکری خود دست نمیکشد. برخی از دوستانش او را نصیحت

کرده بر گشتن از راه برگزیده اش را برای رسیدن به جاه و مقامی

توصیه میکردند، ولی ناصر خسرو با امان صلابت (۳) همیشه گسی خود

از راهش بر نمیگردد و آن کسان را که میخواستند، او را از راهش

بر گردانند، جاهل و بیخرد خوانده سخت بدگویی و نکوهش میکند:

(۱) دهر به معنی روزگار و عصر و زمان

(۲) تلال جمع تل به معنی تپه و پشته

(۳) صلابت به معنی سختی، استواری، شدت و درشتی

ای آن که گوئیم به نصیحت همی
تاسخت زود من چو فلان مرترا
اندر سرت بخار جهالت قویست
کی ریزم آبروی چو تو بیخرد
از فضل تا چو غول (۱) بمانم تهی
این فخر بس مرا که به هر دوزبان

کاین پیرهن بیفگن و فرمان کنم
در مجلس امیر خراسان کنم
من در دجله را به چسب در مان کنم
بر طمع آن که تو بره پرنان کنم
پس من چگونه خدمت دیوان کنم
حکمت همی مرتب و دیوان کنم
آنان که آشکار گشت، ناصر نمیخواهد، آبروی خود را بریزد و در
خدمت امیران سلجوقی در آید و فضل و دانش خویش را بکس نهد.
او در یمگان با وجود سختی و محرومیت به اساس انگیزه عقیدتی
خود در نوشتن آثار علمی و ادبی به دوزبان دری و عربی مشغول
شده بسیار فقیرانه زنده گی میکند، اما آثاری را، که در آن شرایط
نگاشته است، از شمار دارایی بزرگ خویش می‌شمارد:

ز عمر بهره همین گشت مرا که به شهر

به رشته میکشم این زرد و در و مرجان را
بدین گونه ناصر خسرو تا پایان عمر غیر از کتاب «سفرنامه» دیگر
همه آثارش را در یمگان دره بد خشان نوشته است. سرانجام در سال
۴۸۱ ه. ق در آن جا پدرود (۲) زنده گی گفت و زردیه حضرت سید
مدفون گشت.

(۱) غول موجود افسانه‌ی زشت و بد هیکل

(۲) پدرود به معنی وداع و خوشحال و تندرست هم گفته شده است.

میراث ادبی ناصر خسرو:

ناصر خسرو چونان دانشی مرد پرفضیلت زمان خویش در دراز
نای عمرش آثار گرانقدر علمی و ادبی زیادی به یادگار نهاده
است. چنان که در یک جا به فراوانی آثارش بدینگونه اشاره میکند:
منگرید بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا
یکی از آن آثار او دیوان شعر او است. چنانکه دیدیم، ناصر خسرو
صاحب دو دیوان شعر بوده است. یکی به زبان دری و دیگری به زبان
عربی. دیوان دری او حاوی بیشتر از یازده هزار بیت بوده و بخش زیاد
آن به گونه قصیده سروده شده است، ولی قصاید او از لحاظ موضوع
و مضمون نه چون قصاید شاعران درباری مملو (۱) از مدح و ستایش
یا تغزلات عاشقانه است، زیرا که او از مدح و ستایش نفرت داشته و از
شاهان و امیران بیزار بوده است. او پادشاهان و امیران را، که
دهقانان دبه‌ها و کاسبان شهرها را غارت کرده و خود پاناز و نعمت
زنده گی به سر میبردند، دزد میخواند و آنان را سزاوار نشستن در چاه
و زندان میدانند، نه بر سریر پادشاهی. مثلاً:

گر شاه تو بی بیخش و مستان چیز از شهری و رو ستایی
زیرا که ز خلق خواستن چیز شاهی نبود بود گدایی

(۱) مملو به معنی پر

برگه (۱) نبینی مگر آن را که سزاهست از گاه برانگیزی و در چاه نشانیش بدینگونه دیده میشود، که در بخش بزرگ سرایشهایش به جای ستایش پادشاهان خردودانش راستوده دولتمدان و امیران زمانش را سخت نکوهش کرده است و خواسته تا منزلت و قیمت سخن دری را بهار جمندی نگاه دارد. آنسان که میگوید:

به علم و به گوهر کنی مدحت آنرا که مایه ست مرجهل و بد گوهری را (۲)
 به نظم اندر آری دروغ و طمع را دروغ است سرمایه مر کافری را
 من آنم که در پای خوکان نریزم مر یمن قیمتی در لفظ دری را
 باید گفت، که از نگاه جهانبینی پیشرو امروزین در برخی از مضامین قصاید ناصر خسرو، دو گانه گی و ناستواری نیز به چشم میخورد. از این جهت وی در بعض شعرهایش با آنکه اندیشه های مثبت و سودمندی را بیان کرده است، در بعضی جاها ملامت منفی را نیز انعکاس داده است، اما اندیشه های مثبت و مترقی او را، که در شعرهایش درخشیده است، مانند نکوهش از شاهان و حکمرانان، انتقاد از مخالفان عقیده هایش و انتقاد از دنیا و ستایش علم و عمل، داشتن آرزوی عدالت اجتماعی و نفرت از ستم و ستمگاران، دلپاختن به زیبایی های طبیعت و غیره، یکی از گنجینه های بسیار پر قیمت و پرارج ادبیات دری تاجیکان باید شمرد.

(۱) گاه به معنی تخت و وقت، مسند و قدرت

(۲) بدگوهر به معنی بدذات و بداصل شیر

موضوع و محتوای شعرهای ناصر خسرو:

در بسال پیرامون اندیشه های ناصر خسرو اشاراتی رفت. اکنون در باره همان مسایل به اجمال (۱) نظری میافزینیم. اشعاری هم در انتقاد از پادشاهان، امیران و طبقات مفتخوار جامعه چون روحانیان متعصب و سود خواران، که عامل همه گونه بدبختی ها و بیچاره گی های مردم گشته اند، سروده شده است.

این نوع شعرها از عالیترین نوع شعرهای اوست. او در این نوع شعر احساس نوع پروری را در لابلای سروده های خود در حد کمال تبارز داده است، زیرا او به اندیشه های پیشرو و دانش اتکاء کرده تا راجگری ستمگاران، پادشاهان و عاملان دولت را بی هیچ مراسمی بر ملا کرده است و آنان را «گرگ درنده» و بدتر از آن بدینگونه خطاب کرده میگوید:

گرگ درنده گرچه کشتنی است بهتر از مردم ستمگار است
 از بد گرگ رستن (۲) آسان است و ز ستمگار سخت دشوار است
 گرگ مال و ضیاع (۳) تو نخورد گرگ صعب تو میر و بندار است

ناصر خسرو در بیتهای زیرین حا کمان و عمال بر سر اقتدار دوره اش را در مورد تاراج و غارت بیچاره گان به تنندی به باد ملامت و بدگویی میگیرد، میگوید:

(۱) اجمال به معنی سخن کوتاه گفتن به اختصار گفتن و مبهم و نارسانا گفتن

(۲) رستن به معنی رهایی و نجات یافتن

(۳) ضیاع به معنی ملک و زمین

همچو گرگان ر بوندت پیشه است نسبتی داری از کلاب (۱) و ذئاب (۲)
خوی گرگان همی کنی پیدا گر چه پوشیده ای جسد به ثیاب
در ثیاب ر بوده از درویش کی به دست آیدت بهشت و ثواب
او با استواری با وجود حملات فیودالهای غارتگر، با احساس
نا برابری و بی عدالتی اجتماعی و ستمی، که مردم عوام از دستگاه
جابران زمانه میکشیده اند، چنین میگوید:

بنگر که مر آن را خزا است بستر
~~که مر آن را خزا است بستر~~ وین را به مثل زیر بوریا نیست
و آن را که بر آخور ده اسپ تاز است
و آن را که بر آخور ده اسپ تاز است
مسعود همی بر حریر غلتد در سایه پردرختی لالکا دم نهن
مسعود همی بر حریر غلتد بر پشت سعید از نمند قبانیست
از این رو ناصر خسرو تا آخرین دم در ضدیت با ستمگاران پایمردی
نشان داده آن رادر شعرهای خود «گر گه»، «فرعون» و «دیو» می نامد،
که دلالت بر درنده گئی، بد کرداری، ظلم و خونخواری آنان میکند.
از تا را جگران هستی مردم و صاحبان زروسیم به نفرت باد کرده با
استهزا از روز یورشاهان را در برابر خرد و دانش بیمقدار دانسته
آن را به هیچ میگیرد:

(۱) کلاب جمع کلب به معنی سگان

(۲) ذئاب جمع ذئب به معنی گرگان

(۳) لالسکا به معنی کفشی، که مردم ر ستاق پوشند و مراد از ر ستاق روستاست.

نیست سوی من مر قیصر خطیر (۱)
گرز زر بر سر مرا و را افسراست
چون همی قیصر ز زر افسر کند
نیست او قیصر که خریا امتر است
ناصر خسرو همچنان اشخاصی را، که در طمع روزی شب و روز
در خدمت شاه و امیر میان بر بسته و مردم را بی خانمان ساخته اند، نیز
به باد ملامت و سرزنش میگیرد. او بنیاد زنده گئی آن کسانی را، که از
روی تملق، چاپلوسی، پستی و زشتی تن به نارو اییها و زشتکاریها
میدادند، افشا کرده میگوید:
در طمع روز و شب میان بسته
بر در شاه و میرو بندار ند
تامیان بسته اند پیش امیر

در تگ و تاز کار و کاچارند (۲)
در نظر ناصر خسرو این گونه کسان هر چند در دستگاه شاهان چون
باز پیچه بی نقش دارند، اما در اصل خس و خاشا کی بیش نیستند:
در دست شاه اینها سپر غمفند (۳) گرامی
در پیش خرا نهایا هندو غذا بند
بدان سان، که در بالا گفته شد، دوره بی، که ناصر خسرو در او نیز

(۱) خطیر به معنی بزرگ و خطرناک

(۲) کاچار یا کاچال به معنی مال و متاع و اسباب خانه

(۳) سپر غم یا اسپر غم به معنی گل و گیاه معطر، شاه اسپر موریحان

میزبست ، دوره فیودالیزم ، زمان میراثی شدن زمینهای دولتی ،
حکمرانی فیودالها و دیگر طبقات مفتخوار جامعه فیودالی ، دوره
ستانیدن خراجها و سود خواربها از مردم بیچاره ، دوره رواج
تعصب دینی و پاره خواربها بود .

سود خواران مانند فیودالها برای مردم عوام از طبقات مستمگر
جامعه بودند . ناصر خسرو در فاش کردن ماهیت این گروهها آتش
انتقاد را بر افروخت و مردم را از دام خانه برانداز سود خواران ،
هشدار باش داده میگوید :

چه ایمان خواهی آن کس را که خواهد
که تانانی خورد جانش بکاهد

بدان تا خود بود در راحت و ناز
کند درویش را خانه برانداز

ربا (۱) خوار را سبک دولت سرآید
و گر خیری کند کمی در خور (۲) آید

مسخور فانش اگر خود نفع جان است
که گرد آورده خوان (۳) مفلسان است

آن سان ، که گفتیم ، زمان ناصر خسرو زمان زد و خورد ها و
کشمکشهای اجتماعی ، زمان نفوذ تعصبات دینی و مخالفت های

(۱) ربا به معنی ربح ، فایده و سودی ، که وام دهنده بابت طلب خود بگیرد .

(۲) خور به معنی خورشید و آفتاب و به فتح و اولایق سزاوار و شایسته

(۳) شاید خون باشد .

مذهبی بود . علمای متعصب هر گونه جریان و روشی را ، که مخالف
مذهب رسمی شناخته میشد ، به بد دینی و کفر متهم ساخته نماینده گان
آن را دشنام میدادند و به جزایهای سخت محکوم میکردند .

از این رو ناصر خسرو نه تنها بر شرایط ناگوار اجتماعی و پریشانیهای
روزگار خرد میگیرد ، بلکه در عین زمان ، روحانیان متعصب و
رسمی جامعه را نیز به باد انتقاد تند بسته آنان را «ابلیس» ، «دام ساز»
و «نادان» مینامد . او روحانیان متعصب و حيله گر را به حيله گری و پاره -
خواری متهم میکند .

این رشوت خوران فقها اند شمارا

ابلیس فقیه است گر آنها فقها اند

رشوت بخورند آن گاه رخصت بدهند

نه اهل قضا اند بیل از اهل قضا (۱) اند

ناصر آنها بی را ، که به خاطر جلب منفعت شخصی خویش از دین
«دام» ساخته اند و زنده گی آنان جز «حیلت و مکر» نیست ، به نکوهش
میگیرد ، زیرا که آنان از روی غرض حلال را حرام و حرام را حلال
دانسته اند

ناصر خسرو برای دوری از دام روحانیان حيله گر چنین میگوید :

د امدارن را بدان و دور باش از دامشان

صید نادانان شدن سوی خر دجز عار نیست

(۱) قضا به معنی پشت سر و پشت گردن در این جا به معنی پس گردنی

زانکه دین را دام دارد بیشتر پرهیز کن
زانکه سوی او چو آمد صید از نهار (۱) نیست

گاه گوید زان بیاید خورد کین پاکست خوش
گاه گوید فی نشاید خورد کین کشتار نیست

وربری زی او به رشوت از دهای هفتسر
گوید این فربه یکی یاریست بالله مار نیست

حیلت و مکر است فقه و علم او و سوی او
نیست دانا هر کی او محال (۲) یا مکار نیست

علم خورد و برد کردن در خور گاو و خراست
سوی دانا اینچنین بیهوده ها را بار نیست

در برخی از شعرهایش ناصر خسرو برای نجات از آزار و تهدید
دشمنان از خداوند میخواست، تا آزار دهنده گان و ظالمان را به جزای
اعمالشان برساند.

وی از یک سو که با وابسته گئی به ساخت اجتماعی زمانش همه گونه
فشارها و شکنجه های انسان را محکوم نموده و ظلم ستمگاران،
تزویر (۳) و ریا، دزدی و رشوت خواری کارداران و مشر بعتمداران را

(۱) ز نهار در این جا به معنی مهلت و امان

(۲) محال به معنی حیلله گریز فریب گریز

(۳) تزویر به معنی فریب و حیلله

نکوهش کرده است و از سویی هم مردم را به مذهب باطنی، خویش
ترغیب نموده است، که این وضع نمودار جدالهای فکری و اجتماعی
بیست، که در محیط اجتماعی و فکری آن دوره پیدا بود.

افکار و اندیشه های انتقادی و مثبت او، که از بی عدالتی
و جهالت زمانه باز گوینها داشته و از آن دلیرانه سخن گفته است،
سخت مهم و ارزشمند است.

بیان ناصر خسرو از جهت استواری و استحکام دو چکاد (۱) بیان شعری
آن دوره قرار دارد و کمتر کسانی با وی همسانی توانسته اند.

موضوع ترغیب دانش و اخلاق نیک:

غالباً اشعار ناصر خسرو با فرم (۲) قصیده و نوعیت اخلاقی بوده
بیشتر برای مردم و گسترش تفکر علمی و اخلاقی آنان سروده شده
است. بنابراین موضوع ترغیب خرد، علم و عرفان و اهمیت آن در
زندگی انسان، قصاید و اشعار ناصر خسرو را از لحاظ مضمون با هم
گسترده تر و زرقنر نموده در تربیت اخلاق جامعه نقش سازنده بی
بازی کرده است. چنانچه او در یکی از قصایدش به اهمیت علم و
معرفت چنین اشاره میکند:

علم و حکمت را طلب کن گر طرب جوئی همی

تا به شاخ علم و حکمت پر طرب یا بی رطب

(۱) چکاد یا چکاده به معنی پیشانی و قله کوه

(۲) فرم به معنی شکل، صورت طبقه، قالب و نمونه

یا اینکه:

تن به جان زنده ست، جان زنده به علم
دانش اندر کان جانت گوهر است

یا:

شفای درد دلها گشت عرفان

ز عرفان روشن آمد جاودان جان

به عقیده ناصر خسرو علم و دانش تنها میتواند، دوسایه زحمتکشی
و تلاش فداکارانه به دست بیاید. زیر اهر دشواری در اثر آموزش

آسان خواهد شد. چنانچه گوید:

گر این علمها را بدانند قومی

تو نیز ای پسر مردمی همچو ایشان

بیاموز اگر چند دشواری آید

که دشواری از آموختن گشت آسان

یکی از نتایج دانش اخلاق نیک است:

تا علم نیاموزی نیکی نتوان کرد

بی سیم نیاید در موبی زردینار

ناصر خسرو برخلاف گروههای ستمگار و مفتخوار آن زمان

اندیشه های انسان دوستی و نیکخواهی، خدمت به مردم و جامعه را

تبلیغ نموده است. چنانچه به هر افتاده بی یاری رساندن و بر

هر دلسوخته، دلسوز بودن را بهترین شیوه انسانی دانسته است:

بدارد، زیرا خواننده شعرهای ناصر خسرو پیش از همه به اندیشه های

عالی و جهات خردمندانه طرز تفکر شعری او توجه کرده کمتر به

تصویرهای بدیعی شعر او می اندیشد. به نظر اول چنین می نماید، که

گویی در دیوان ناصر خسرو تصویرهای بدیعی و شاعرانه دیده نمیشود.

هر گاه به اشعار او به صورت همه جانبه یعنی هم از جهت معنی و هم

از جهت طرز بیان نظر افکنیم، خواهیم دید، که در آنها عناصر

تصویر بدیعی، بلندترین جایگاه را دارا است.

در اشعار معاصرانش چون: فرخی و منوچهری، افکار و اندیشه

های عمیق موجود نیست.

آنها تصویرها را بیشتر به منظور تلذذ معنوی به کار برده اند،

ولی ناصر خسرو به شعر بد انسان که گفتیم، به دیگر گونه نظر افکنده

است و از این رو منطق اشعار او از اشعار دیگران به ویژه از اشعار

معاصرانش فرق بسیار پیدا کرده است.

تفاوت کلی او از دیگران در آنست، که اشعار او به صورت يك

خطابه عمیق همراه با بیان اندیشه های نیرومند و بلند شکل پذیرفته

است. از این جهت در قصایدش نوعی از رابطه و پیوسته گی فکری

یعنی يك نقطه معین فکری موجود است. این گونه خصوصیت در شعر

دیگران نیست. او افکارش را از يك نقطه می آغازد. یا از مشاهده

طبیعت یا از یک تجربه شخصی و آن را تا پایان با يك رشته به هم

پیوسته، به انجام میرساند. از این جهت در شعرهای او پریشانی

مضمون و از هم گسیخته‌گی رابطه معنوی دیده نمیشود.
 کاربرد اغراق: در دیوان شعرهای ناصر خسرو از عوامل تصویر
 بدیعی اغراق بسیار کم دیده میشود. وی بر عکس همزمانانش- که از
 روی خوش آمد و طمع شعر سروده و از اغراقهای متوالی (۱)
 استفاده میکردند، بیشتر به فلسفه و اخلاق توجه نموده بیان اغراق-
 آمیز (۲) شاعران معاصر اش را نپسندیده است، زیرا در شعر نه
 مدح بلکه ترغیب کردن نکوکاری و پرهیزگاری را کمال مطلوب
 دانسته است. از همین رو قصاید او از جهت موضوع و طرز تصویر-
 پردازی و حتی کاربرد زبان هم از قصیده‌های شاعران درباری همزمانش
 فرق دارد.

خصوصیت دیگر قصیده‌های او تکرار افکار و عبارتها میباشد.
 شاعر تکرار آنه درهمه موارد و یا بنا بر علت بی هنری بلکه در مواقع ضروری
 از آن استفاده برده است. ما این خصوصیت را در قصیده‌های حکمی و اخلاقی
 شاعر بیشتر مشاهده میکنیم، زیرا ناصر خسرو برای تربیت مردم رازهای
 نیک و بد زمانه را برایشان بازگفته و از نصیحت و اندرز دادن سرنناید
 و بر لزوم آن اصرار (۳) ورزیده است. مثلاً در چهار بیت زیرین، که دوتای

(۱) متوالی به معنی پی در پی

(۲) اغراق به معنی غرق کردن و زیاده روی و در اصطلاح ادب زیاده روی در
 وصف چیزی، که ممکن اما بعید الوقوع باشد
 (۳) اصرار به معنی پافشاری و تأکید

نخستین در یک موضوع و دوتای دومین در موضوع دیگر سروده شده
 است:

مکن همراه کس نا آزموده تفاوت دان زدیده تا شنیده

مکن باور سخنهای شنیده شنیده کی بود هر گز چو دیده

ز نیکان باش و اندر نیکویی کوش مکن نیکی کس از دل فراموش

کس کو با تو نیکی کرد یک بار همیشه آن نکویی یاد میدار

جالب دقت است، که ناصر خسرو در بیت دوم برای افاده مقصود از

ضرب المثل مشهور مردم «شنیده کی بود مانند دیده» استفاده کرده

است. بدین معنی، که شاعر برای استواری فکر خویش، به ضرب المثل

مردم روی آورده، و بژه‌گی ملی شعرش را افزونتر ساخته است.

چنان، که دیده میشود، ناصر خسرو از این نوع طرز بیان یعنی از

تکرار اندیشه و مفاهیم به مقصد خاصی بیشتر استفاده مینموده است و علت

آن را در بیت زیرین چنین بیان کرده است:

در شعر به تکرار سخن باک (۱) نبا شد

زیرا که خوش آید سخن نغز (۲) به تکرار

(۱) باک به معنی ترس، بیم و اندیشه

(۲) نغز به معنی خوش و خوب و نیکو

از این گفته ها آشکار می گردد، که ناصر خسرو در پر داختهای شعری رابطه اش را با طبقات گوناگون اجتماعی زمان خود به روشنی بیان نموده است و افکار بسیار عالی و سخنهاى عبرت انگیز و پند و اندرز پر- قیمت ارائه داده است. وی بر ضد ستمگاران زمانش و بی بنیادی اخلاقی آنها و تا اندازه یی هم در برابر نابرابری های اجتماعی قدس افراشته است و علیه حاکمیت فیو ادالهای آن روز به سختی اعتراض کرده است. ناصر خسرو در اشعار خود بر خلاف شاعران در یاری زمان خودش از اندیشه های اجتماعی، علمی، اخلاقی، دینی و غیره با بیان مؤثر سود برده و رسالت (۱) شعر و شاعر را در جامعه آن روز گار از نظر دور نداشته است.

ادبیات دری در نیمه دوم سده پنجم و سده ششم هجری آنسان که دیدیم، پس از زوال دولت سامانیان ماوراءالنهر و خراسان میدان تاخت و تاز قبيله ها و طایفه های گوناگون گردید و سلاله های مختلف پادشاهی بنیان گرفت.

بدینگونه تغییراتی، که در نیمه دوم قرن ۶ یعنی از آغاز دولت سلجوقیان تا ابتدای قرن ۷ روی داد، در ساخت فرهنگی و ادبی آن روز گار تأثیراتی به جا گذاشت.

گسترش دامنه ادب و زبان دری:

نیمه دوم سده پنجم و ششم یکی از دوره های بسیار مهم و اما سخت

(۱) رسالت به معنی پیام و پیامبری

پچیده و بفرنج (۱) در تاریخ ادبیات دری شناخته شده است. در محیط نفوذ دولتها یی، که ذکرشان رفت، زبان و ادبیات پارسی دری از لحاظ هدف و غایه تقریباً بهم مانند و یکسان بوده گستره (۲) آن نسبت به سده (۴) و نیمه اول سده (۵) در اثر کشور گشاییهای غزنویان و سلجوقیان خیلی وسعت یافت. در این ایام زبان و ادبیات دری غیر از خراسان و ماوراءالنهر در عراق، آذربایجان، هند و سایر کشورها و بلاد پهن گردیده مراکز جدیدی به وجود آمد.

دیگر آن که زبان دری، که از نیمه دوم سده سوم هجری زبان رسمی و ادبی بود، در نیمه قرن پنجم و قرن ششم در نتیجه گسترش این زبان در دیگر کشورها دارای خصوصیات جدیدی گشت. مانند: الف) ترکیب لغوی زبان دری نسبت به گذشته تکامل یافت.

یعنی از لهجه ها و گویشهای ولایات دیگر در اثر پیدایی روابط نوین، برخی واژه ها و ترکیبات جدید داخل زبان دری شد.

ب) از سوی دیگر بنا به تأثیر جریانهای مذهبی در این دوره، آموزشگاهها و مدارس نیز، که در آن زبان عربی تدریس میشد، قوت بیشتر گرفت و زبان عربی وسعت بیشتری پیدا کرد. به همین علت تعابیر و اصطلاحهای زبان عربی وارد زبان دری شده و زبان ادبی آن روز را تا اندازه یی زیر تأثیر خویش قرار داد.

(۱) بفرنج به معنی مشکل و پچیده

(۲) گستره به معنی پهنا و وسعت

ج) دیگر آن که در این دوره نظم و نثر زبان دری چه از نگاه کیفیت (۱) و چه از لحاظ کمیت (۲) قابل ملاحظه است. شاعران و نویسندگان، که در هر یکی از محیطهای رسمی و غیر رسمی میزیستند، در تاریخ نظم و نثر زبان دری نقش برآزنده بی داشتند. مانند: مسعود سعد سلمان، سنایی، ابوالمعانی، فخرالدین گرانسی، ظهیرالدین فاریابی، عمر خیام، نظامی گنجوی، ادیب صابر ترمذی، انوری و بسیاری دیگر، که هر کدام از اینها به عنوان سخنور و ادیب مقتدر و سرشناس در تاریخ ادبیات ما جایگاه والایی را به خود اختصاص داده اند.

برخی از خصوصیات شعر این دوره:

۱. همپای دگر گونیهای سیاسی و اجتماعی سده های ۵ - ۶ در ادبیات دری نیز تغییراتی رونما گردید. یکی از این خصوصیتها و ویژه گیهای قابل توجه در ادبیات زبان دری نفوذ عقاید و مفاهیم علمی و دینی در شعر است. این نفوذ و تأثیر گذاری تا بدان حد است، که میتوان گفت، در هیچ دوره دیگر بدین وسعت رونما نشده بود. از همین جاست، که بسیاری از شاعران و نویسندگان چون حکیم عمر خیام، سنایی غزنوی، نظامی گنجوی و دیگران کوشیدند، تا مضمون

(۱) کیفیت به معنی حالت و چگونگی

(۲) کمیت اندازه و مقدار چیزی، که سنجیده شود.

اساسی آثار خودشان را از دانشهای متداول (۱) زمان و با افکار دینی و مذهبی اخذ بدارند.

۲. در ادبیات آن دوره نموده های اخلاقی و تعلیمی هم دارای اهمیتی زیاد بود، ولی باید گفت، که از این گونه اشعار در دوره پیشتر یعنی در قرن ۴ نیز در اشعار رودکی، ابوشکور بلخی، شهید بلخی، دقیقی و فردوسی نیز دیده میشود، ولی این موضوع در اشعار قرن ۶ خیلی رواج یافت. سنایی هم، که از بزرگترین شاعران این دوره است، پسند و اخلاق و حکمت را به مرتبه بلندی رساند.

۳. در نیمه دوم سده های پنجم و ششم در اثر مخالفتها میان دولتها و ناستواری بنیانهای اجتماعی و فشارهای طبقات فیودالی و شدت یافتن ضدیتهای شاعران و نویسندگان با حکمرانان و مستمگران مسایل اجتماعی نسبت به گذشته در این دوره دامنه گسترده تری یافت. آوازشکایت و انتقام شاعران و نویسندگان پیشگام در ضدیت با ستم، ریا و فساد (۲) صاحب قدرتان و هنرناشناسی زمانه، روزگار و روز رساتر گشت. این آوازا را بیشتر از همه از اشعار مسعود سعد سلمان، سنایی، خیام، نظامی، ادیب صابر ترمذی، سوزنی سمرقندی و غیره میتوان شنید.

۴. در مضمون شعر شاعرانی، که منسوب به دربارهای غزنه، مرو

(۱) متداول به معنی مرسوم و معمول

(۲) فساد به معنی تباهی و از بین رفتن مقابل صلاح

بخارا، سمرقند و خوارزم بودند، زیاد تغییری رونما نگشته بود. صرف
از لحاظ ساختمان شکلی تنوع و پیچیده گیهای رامیتوان در اشعار آنان
مشاهده کرد. شاعران درباری آن دوره برخلاف شاعران قرن چهارم
و نیمه اول قرن پنجم، پیچیده گی شکلی و مثنی شعر و استفاده بردن
از استعاره، مبالغه و کنایه را دلیلی بر هنرمندی و قدرتمندی شاعر
میدانستند. از این رو آنان بیشتر به سخن پرداز و دقت در معانی غریب
و بجوز و لایجوز (۱) میپرداختند و تفننهای شاعرانه به عمل می آوردند.

انواع ادبی در این دوره :

در نیمه دوم سده، پنجم و سراسر سده ششم تقریباً همه گونه ژانرهای
ادبی چون مثنویهای داستانی، قصیده، غزل، رباعی وجود دارد، ولی
از لحاظ اسلوب و شیوه در هر یکی از این نوعهای ادبی تغییراتی مهم به
وجود آمد. مثلاً شیوه داستانسرایی فردوسی، که در سده چهارم جایگاه
ویژه بی رادار بود، در این دوره به تدریج اهمیت خود را از دست
داده به جای آن نوع جدید داستانسرایی راه خود را گشود.
از این رو در این دوره به جای داستانهای قهرمانی یا حماسی بیشتر
داستانهای عاشقانه و تغزلی رواج یافت. بنیادگذار این نوع ادبی را
فخرالدین گرجانی میتوان دانست. داستان «ویس و رامین» او در این
نوع ارزش فراوانی رادار است. پس از فخرالدین گرجانی این نوع

(۱) بجوز و لایجوز به معنی روا و ناروا و یا جایز و ناجایز

ادبی را نظامی گنجوی دنبال کرد و به درجه گسترده تری ارتقاء داد.
مثنویهای (۱) داستانی سنایی غزنوی، که بیشتر به دارای مضامین
دینی و اخلاقی اند، پس از تاریخ تکامل مثنویهای دینی و اخلاقی
تأثیرات ژرفی به جانهاد.

از بنگونه دیگر گوئیها و تکامل را در ساحت قصیده سرایی و غزل سرایی
نیز میتوان دید.

در این دوره همپای دیگر انواع ادبی، رباعی نیز گسترش بیشتر
یافت. رباعی در قرن ۴ و نیمه اول قرن ۵ چند ان چشمگیر نبود، اما
در این آوان در ادبیات دارای اهمیت فراوان گردید. عده زیادی از
شاعران دری زبان همانند: سمایی مروزی، ابوالحسن طلحه، تاج الدین
باخرزی، سید اشرف سمرقندی و برخی دیگر صاحب رباعیات لطیفی
بوده اند، ولی از بزرگترین استادان این شیوه در ادبیات فارسی دری
ابوسعید ابی الخیر و عمر خیام اند.

بدینسان دیده میشود، که انواع ادبی در این دوره به حد کمال خود
رسیده و در این شیوه ما برخی از استادان شعر دری به درجه استادی
رسیده اند: مانند خیام و ابوسعید ابی الخیر در رباعی، نظامی گنجوی
در داستانهای عشقی و حکایتی، مسعود سعد سلمان، الوری، خاقانی و
و غیره در قصیده.

(۱) مثنوی به معنی دو تائی و شعری که هر بیت آن دارای قافیه مستقل باشد.

نثر ادبی در این دوره :

در این دوره نثر ادبی دارای نوعیت گونه گون است. نثر این دوره در مسایل علمی و فلسفی زمان تاریخ و ادب میچرخد و به دوزبان عربی و دری تألیف و نگارش یافته اند. شماره آثاری، که در این موضوعات نگاشته شده اند، خیلی زیادند.

از مهمترین آثار نثر ادبی، که در تاریخ ادبیات این دوره دارای اهمیت و ارزش فراوانی است، اینها هستند:

۱. کتاب «کليلة و دمنه»: این کتاب در آخر سده پنجم توسط ابوالمعالی

(۱) نصرالله منشی دربار بهرامشاه غزنوی، که پس از «کليلة و دمنه» رودکی بار دیگر به زبان فارسی دری فصیح (۲) ترجمه و تألیف شده است.

۲. «قابوسنامه» امیر عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن شمسگیر نیز در همین دوره یعنی در آخر سده پنجم به روش نثر قرن چهارم نوشته شده است.

۳. کتاب «سندبادنامه» اثر ظهیر سمرقندی (از نویسندگان سده پنجم) است، که شامل حکایات هندقدیم بوده سپس به زبان پهلوی و از آن زبان به عربی ترجمه شده بود. همچنان «سمک عیار» و بسیاری دیگر از داستانهای شیرین زبان دری دودست است، که به همین دوره منسوبند.

در دوره مذکور در ساحت علوم ادبی، پیرامون نظم شناسی و معرفی

(۱) معالی به معنی بلند بها و ابوالمعالی اسم کنیه است.

(۲) فصیح به معنی زبان آور و خوش بیان

شخصیت های ادبی، تذکره هایی (۱) به زبان عربی و دری نوشته شده اند، که در تحقیقات و پژوهشهای تاریخ ادبیات زبان دری - فارسی ارزش بسیار ارزشمندی دارند. مانند:

«ترجمان البلاغه» از محمد بن عمر رادویاتی (در نیمه دوم سده پنجم میزیست) دیگر کتاب «چهارمقاله» است، از نظامی عروضی سمرقندی سوم «حدائق الحرفی دقایق الشعر» اثر شمس قیس رازی نیز در شناخت شعر و عروض و قافیه است. که از کتابهای معتبر این دوره به شمار میرود:

برخی از نماینده گان ادبیات نیمه دوم سده پنجم و ششم:

فخرالدین اسعدگر گانی:

گر گانی از شاعران مشهور نیمه سوم سده پنجم بوده و سراینده منظومه «ویس و رامین» میباشد. در تاریخ ادبیات زبان دری غیر از همین اثر ویس و رامین دیگر اثری از او در دست نیست. تنها ترجمه آن به زبان گرجی در سده ششم به نام «ویس و رامیانی» دیده میشود.

بانگارش این منظومه عاشقانه در تاریخ ادبیات فارسی دری فصل نوی از داستانسرایی گشاده میشود. در این اثر به جای صحنه های جنگ و سرگذشت قهرمانان چنانکه در حماسه بزرگ مادر «شاهنامه» دیده

(۱) تذکره در این جا به معنی اثری، که در آن شرح حال شعرا و نویسندگان

گردآورده شده باشد

میشود، عشق و سرگذشت و شیفته‌گی و دلدادگی انسانی به صراحت
و واقع‌بینی تمام تصویر شده است.

مسعود سعد سلمان

در لاهور تولد یافته و در زمان سلطان ابراهیم غزنوی و پسرش سلطان
علاءالدوله مسعود بهرامشاه غزنوی عمر به سر برد. سلطان ابراهیم در
سال ۴۸۰ هـ. ق بر او بدگمان شد و مسعود مدت ده سال را در زندان
های قلعه «سو» (۱)، «دهک» و «نای» به عذاب و شکنجه‌های روحی
سپری کرد، که در قصاید او وضع زندان و دردها ورنجهایش بازتاب
یافته است. هر چند مسعود در خانواده محتشمی بزرگ شده و اخلاق
و صفات امیرانه داشت، ولی شخصیتی بود، با همت بازو کبر پلنگ.
من همت باز دارم و کبر پلنگ

زان روی مرا نشست (۲) کوه آمد و سنگ

او دارای اخلاق نیک بوده و نسبت به بیچاره‌گان و بینوایان مهربان
عظوفتهایی نشان میدهد:

آزار کس نجویم از هر چیز وز دوستان خویش نیازم
روزی که راحتی نرسد از من مر خلق را از عمر نپندارم
او در برابر دشمنان و بدخواهان خویش هیچگاه تسلیم نشده و به

(۱) قلاع سو، دهک و نای از زندانهای آن عهد بوده است.

(۲) نشست درین جابه معنی جای نشستن است.

هر اندازه، که بر او ستم و فشار وارد شده است، با صبر و شکیبایی
عمر گذرانده است:

اگر چه بر سرم آتش بیارد از گردون

ز جای خود نشوم اعتقاد دارم راست

مرا به نیستی ای سید چه طعنه زنی

چو هست دانشم ارز و سیم نیست رواست

مسعود سعد سلمان سه دیوان شعر به زبانهای عربی، دری و هندی داشته است.

وفات او را در سال ۵۱۵ هـ. ق دانسته‌اند. قریب هشتاد سال عمر کرده است.

سنایی غزنوی:

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی یکی از شاعران بزرگ غزنه

بوده و در زمان سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی میزیست.

«سنأ» به معنی روشنائی است و «سنایی» نام شعری اوست. او یکتا

از نوایغ زمان خود بوده و در شعر و طریقت و افکار اخلاقی و تصوفی

دارای مرتب بلندی بوده است. چنانکه استاد حقیقت بین و انسان دوست

بزرگ مولانا جلال الدین بلخی از او چنین یاد میکند:

ترك جوشی (۱) کرده ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام

در الهی نامه گوید شرح این آن حکیم غیب فخر العار فین (۲)

(۱) ترك جوشی به معنی گوشت نیم پخته، شور بای که گوشت آن ناپخته باشد.

(۲) فخر العار فین به معنی آن که عارفان به او فخر کنند.

و یادرجای دیگر میگوید:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او

ما از پی سنایی و عطار آمدیم

او در شعر ابتدا پیرو شیوة فرخی و منوچهری بوده و بیتهایی

از آنان را تضمین کرده است.

در شعر و در اندیشه، سنایی دو مرحله را گذرانده است. یکی مرحله

تقلید و مدح سرایی دوم بریدن از دربار و سراپش اشعار حکیمانہ

و پند آمیز و اخلاقی.

مهمترین دوره زنده گانی شاعر، همان دو رة دوم زنده گنی

اوست. استغنا و بلند همتی او بدان پایه است، که وقتی بهرامشاه غزنوی

خواست خواهرش را به زنی به او دهد، نپذیرفت و سرود:

من نه مرد زن و ز ر و جا هم به خدا گر کنم و گر خواهم

و ر تو تا جی دهی ز احسانم به سر تو که تا ج نستانم

آثار سنایی:

بزرگترین اثر او دیوان شعر «حدیقه» است، که نظامی گنجوی،

خاقانی و غیره نیز بر آن زیاد نظر داشته اند.

وقتی، که کتاب حدیقه تمام شد، در سال ۵۲۵ ه. ق روحانیان

متعصب و ظاهر بینان آن را برخلاف شرع (۱) و اسلام اعلام (۲) نمودند

(۱) شرع به معنی دین، مذهب طریقه و روش و آیینی که خداوند برای بنده گان

تعیین کرده است.

(۲) اعلام به معنی آگاه ساختن و خبر دادن

و سنایی را به کفر متهم کردند. بنابراین کتاب را به دار السلام بغداد،

که آنروز مرکز خلافت عباسیان بود، فرستادند، تا آنان چه نظر

ابراز میدارند. در این میان یکی از دوستان سنایی به نام برهان الدین

ابوالحسن علی بن ناصر غزنوی به کمک سنایی شافقه او را از تکفیر

و آزار نجات داد و فتوا گرفت، که کتاب برخلاف شرع و اسلام

نیست.

دیگر از آثار او «طریق التحقیق» است، که دارای تقریباً ۱۰۰۰

بیت بوده سه سال پس از نگارش کتاب «حدیقه» به پایان رسیده است.

رساله «سیرالعباد» نیز از آثار شعری بوده در اخلاق و پند و

امثال است.

دیگر دیوان «قصاید و غزلیات» اوست، که شامل بیست هزار بیت

است. از این اثر نتایج تحول فکری سنایی را میتوان به خوبی شناخت.

همچنان «کارنامه بلخ»، «عقل نامه» و «عشق نامه» را نیز میتوان

در شمار آثار این شاعر برشمرد.

سنایی شاعر پست، وارسته و برضد ظلم و بی عدالتی. او همیشه

خون خواران و چپاولگران عصرش را به شدیدترین الفاظ و کنایات

محکوم میکند:

میر چون جفت دین و داد بود خلق را دل ز عدل شاد بود

ور بود رای او سوی پیداد ملک خود داد سر بر باد...

• • •

غافل سال و ماه مغروری
 آدمی کی بود گزنده چو تو
 سال و مه کینه جوی همچو پلنگ
 خلق عالم ز طبع تو دلنگ

درد و (۱) دیوی و زآدمی دوری
 چنین میگوید:

در باره عقل و خرد و تجلیل از آن
 هر چه در زیر چرخ نیک و بدند
 جسم را جان و برد باری ده
 عقل خود کارهای بد نکند
 عقل بر هیچ دل ستم نکند
 به طمع قصد مدح و ذم نکند
 یعنی کسانی، که عقل و خرد را گرامی میدارند و به فرمان آن عمل
 میکنند، هرگز ستم و ظلمی را بر کسی روا نمیدارند و از عقل و دانش
 برای استفاده های ناجایز کار نمیگیرند.

همچنان در جای دیگر:

جان بی علم تن بمیراند
 علم باشد دلیل نعمت و نیاز
 روز گارند اهل علم و هنر
 سینه شان چرخ نکته شان اختر
 شاخ بی بار دل بگریاند
 خنک آن را که علم شد دمساز
 سنایی کسانی را، که نان بیوه زنان، یتیمان، مردم تهیدست و فقیر
 را، که از راه بهره کشی و ظلم از کف شان بیرون میگرداند و با آن خانه
 و باغ بر پامیداشتند و مال و زرمی آند و نختند، و با خواری (سود خواری)

(۱) درد به معنی حیوان وحشی و درنده

(۲) دیو موجود خیالی و افسانه‌یی به شکل انسان، اما بسیار تنومند و زشت

میگردند، راه کاروانهارا میزدند و شکم می‌آگندند (۱) و برای فریب
 و اغوای (۲) مردم عادی نمازهای ریایی میخواندند و چله داری
 میگردند، چنین وصف میکند:

خانه خریدی و ملک باغ نهادی اساس
 خانه به مال ربا، باغ به سود غله
 فرش تو در زیر پا طلس و شعر و نسبیج (۳)
 بیوه همسایه را دست شده آبله
 او همه شب گرسنه تو ز خورشهای خوب
 کرده شکم چارسو چون شکم حامله
 دزد به شمشیر نیز گوزند کاروان
 بردردگان زنده خواجه به زخم پله
 مال یتیمان خوری پس چله داری کنی؟
 راه مزن بر یتیم دست بدار از چله!
 همانطور، که در صفحه‌های گذشته گفتیم، سنایی اساسگذار
 مثنوی‌های اخلاقی و حکمی است. او از طریق آوردن حکایات و امثال پند -
 های اخلاقی و دینی را بیان میدارد و درین شیوه حیثیت راهگشارا
 دارد. او در همه آثار ارجمند خویش انسان را به تلاش خردمندی،
 حقیقت پرستی، راستی، وفاداری، نجابت، خیر رساندن به هموعان
 و تهیدستان، ضدیت با ظلم و فساد و غیره تشویق میکند و پایگاه انسان
 را می‌سناید. دنیای سنایی دنیای بی ریایی، بی بخلی و جدا از کبر و
 کین است. چنانکه خود میگوید:

بسکه شنیدی صفت روم چین
 خیز و بیسا ملک سنایی بسین
 تاهمه دل بینی بی حرص و بخل
 تاهمه جان بینی بی کبر و کین

(۱) آگندن به معنی پر کردن و انباشتن

(۲) اغوا به معنی تحریک و فریفتن و برانگیختن

(۳) نسبیج به معنی جامه بافته و نوعی از حریر زربفت

زرنه و کان ملکی زیر دست
 پای نه و چرخ به زیر قدم
 رخت کیانی نه و ارواح وار
 عافیتی داری و خرسندی
 سنایی در ذم شاعران مداح و نکوهش مدایح نیز اشعاری دارد،
 چه او که ابتدا خود شاعر در بار بود، به رموز دروغپرداز پهای
 شاعرانه کاملاً واقف (۲) بود و بنا بر آن با آگاهی کامل به مذمت (۳)
 از این کار می پردازد و «باد و خاک رنگین» را نا پایدار می شمارد.
 وفات این مرد بزرگوار و صوفی و ارسته غزنه در سنه ۵۴۵. ق
 است. آرامگاه سنایی در شهر غزنه واقع است.

حکیم عمر خیام (وفات ۵۱۸. ق)

سالزاد، لقب و تحصیلات شاعر:

عمر خیام نه تنها در ادبیات زبان دری بلکه در ادبیات سراسر
 جهان معروف است. در عربی خیام به معنی خیمه دو زاست. از این
 آشکار میگردد، که ممکن است، خود عمر و یا پدرش پیشه خیمه دوزی
 داشته است، زیرا اکثر شاعران و نویسندگان گذشته ما به مناسبت
 کسب و پیشه شان معروف شده اند، ولی خیام در مقدمه کتاب

(۱) برین به معنی بلندترین

(۲) واقف به معنی ایستاده. آگاه و داننده

(۳) مذمت به معنی بدگویی از کسی و یا چیزی

«جبر و مقابله» (۱) لقب خود را خیام نه بلکه خیامی نوشته است از این جا
 میتوان درک کرد، که لقب خیام مربوط به پیشه او نبوده ممکن است لقب
 خانوادگی او بوده باشد.

خیام از همان آوان کودکی با ذهن گیرا و قابلیت فوق العاده
 به آموختن علوم طبیعی و نظری مانند: ریاضیات، هیأت، طب و فلسفه
 دل بسته گی و اشتیاق فراوان داشته است.



خیام علوم ریاضی را از ابوالحسن اصفهانی، که یکی از دانشمندان
 آن زمان به شمار میرود، آموخته است. درباره خیام از گونه گون جهات
 افسانه ها و حکایتها بی گفته و نوشته اند، که این موضوع بزرگی او
 را به اثبات میرساند. درباره توانایی حافظه او حکایتی هست، بدین
 شرح، که باری در شهر اصفهان کتابی را حضرت بار خواند و سپس در شهر
 نیشاپور آن را عیناً از یاد نوشت.

(۱) لقب به معنی نامی، که کسی به آن شهرت یافته است و خواه مذموم باشد، خواه

حکیم عمر خیام سفرهایی به سمرقند، بلخ، هرات، اصفهان و حجاز نموده و در این شهرها اقامت گزیده است. در سال ۴۸۹ ه. ق. پس از بلو او غوغای روحانیان جاهل از نیشاپور به مسکه سفر نمود. در شهر بغداد نیز مدتی زنده گی کرده سرانجام در سال ۵۰۶ ه. ق. به شهر نیشاپور برگشت و تا پایان عمر در همین شهر زیست و در سال ۵۱۸ ه. ق. در همانجا درگذشت.

خیام دانشمند و شاعر:

در زمان خیام هر چند گروههای مذهبی متعصب و ظاهر بینان قدرت و اقتدار فراوانی داشته اند، ولی در برابر ذکای درخشان و افکار بلند خیام کاری از پیش برده نتوانستند. او در اندک زمانی به شهرت رسید و آوازه دانش و فضیلتش آفاق را در نور دید. بنابراین، در بسیاری از کتابها از او به عنوان ریاضیدان، ستاره شناس، طبیب و فیلسوف یاد کرده اند. از یثروست، که در مباحث علمی مانند: ساختن رصدخانه، اصلاح تقویم و معالجه بیمار ان نام او میدرخشد. غیر از این بنا به گفته شهر زوری یکی از دانشمندان خیام در علم لغت، فقه (۱) و تاریخ نیز مهارتی بزرگ داشته است. دانشمندان و شاعرانی، که در آثار خویش درباره خیام بحث نموده اند، از او به نیکی ستایش و یاد کرده اند. مثلاً یکی او را پیرو ابن سینا دیگری در حکمت و نجوم بیهمتا سومی

(۱) فقه علم به چیزی و علم به احکام دین

حکیم جهان، فیلسوف، عالم و غیره نامیده اند. ازین گفته ها و گفته های دیگر پیداست، که حکیم عمر خیام شخصیت مهم و برآزنده و سزاوار تجلیل بوده است.

القضلی، که خود عالم بزرگی بود، ولی با اندیشه های خیام دشمنی میورزید، در جایی درباره او چنین داوری میکند: «خیام امام خراسان و علامه دوران است. خیام تنها دانشمند نیست. او همچنان ادیب و شاعر مبتکر و بزرگوار نیز هست. در رباعیاتی، که از او باقی مانده مردی متفکر، روشنفکر و آزاد اندیشی است.

برخی از خصیصه های نیک خیام:

خیام یکتا از دانشمندان نام آور و سرشناس عهد خویش است. خردمندی و دانش او را مردی پرورده بود، که در برابر ناکسان، بیمایه گان و زورمندان به خاطر پاداش مادی سرخم نمیکرد و برای اندوختن مال و منال (۱) دنیایی بر سر خوان هر ناکس و کس حاضر نمیشد. در بعضی از رباعیات خیام این افکار بارها تکرار شده است. مثلاً در رباعی پایان میخوانیم:

قانع به یك استخوان چو کرگس بودن

به زان که طفیل (۲) خوان هر کس بودن

(۱) منال مراد مزرعه و دکان است.

(۲) طفیل نام شخصی بوده، که ناخوانده به مهمانی میرفته است و در این جا

به معنی مهمان ناخوانده و مفتخوار

بانان جوین خویش حقا که به است

کالوده به پالوده (۱) هر کس بودن
گذشته از این، در برخی از رباعیات خیام آشکار است، که شاعر
در زنده گی گاهی شاد، گاهی غمناک و مأیوس به نظر میرسد و این از
نتیجه فشارها و آزارهایی است، که از جانب متعصبان و مرتجعان آن عهد
به او وارد شده بوده است. چنانکه در رباعیات خویش بدینگونه لب به
شکایت میکشاید:

آن به که درین زمانه کم گیری دوست

با اهل زمانه صحبت از دور نکوست

آن کس که ترا به جمله گی تکیه بدوست

چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

اعتراضها و شکایتهای شاعر نسبت به دوران و زمانه اش تا سر حدیست،
که در آن شورستان زنده گی جز غصه و غم چیزی نمی بیند. بنابراین با
اعتراض آرزو میکند، که ایکاش از جهان زودتر رخت سفر برمی بست،
یا هرگز به جهان دیده نمی گشود:

چون حاصل آدمی درین شورستان

جز خوردن غصه نیست تا کندن جان

خرمدل آنکه زین جهان زود برفت

و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

(۱) پالودن به معنی صاف کردن و پاک کردن و پاکیزه شدن از آلوده گی

خیام و گروههای ارتجاعی:

خیام به عنوان يك متفکر و دانشمند مردیست، عصیانگر علیه خرافات
و تنگ نظری های متعصبان مذهبی. او بانهایت جرأت و بدون پروا با منطق
کو بنده و افشاگرانه خودش قیام میکنند.

بی بنیادی فکری معاصرین و فلسفه دستوری آنها را قبول ندارد. به
تمام ادعاها و گفته های آنها پشت پامیزند. نویسنده کتاب «اخبار العلماء
یا اخبار الحکما» در سال ۶۴۶ ه. ق درباره او چنین قضاوت میکنند.

«باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنده و سلسله زنجیر
های ضلال بود... و اسرار ناپاک اظهار نمود... و او را اشعار مشهوری
است، که خفایای قلب او در زبر پرده های آن ظاهر میگردد و کدورت
باطن او جوهر قصدش را تیره گی میدهد.»

حال بینیم طرز فکر اوچی گونه بوده است. برای ماشکی باقی
نمیانند، که گوینده رباعیات تمام مسایل خرافاتی را با تمسخر نگرسته
و از روی تحقیر به علما و فقهای، که از آنچه خودشان نمیدانند، دم میزنند
حمله میکنند.

این شورش روح آریایی را بر ضد اعتقادات سامی نشان میدهد
و یا انتقام خیام از محیط پست و متعصبی است، که از افکار مردمانش
بیزار بود. واضح است، فیلسوفی مانند خیام، که فکر آزاد و خورده-
بین داشته نمیتوانسته کور کوران زبر بار احکام تبعیدی (۱) و جبری برود

(۱) تبعید به معنی بنده گی کردن، پرمسئول و نیایش

و به افسانه های پوسیده گوش دهد :

گر بر فلک دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را زمین
از نو فلک دگر چنان ساختمی کز اده به کام دل رسیدی آسان
بنا بر آن از جانب مذهبیان کج بین و شر بهتمداران کوتاه فکر
مورد نکوهش و سرزنشهای کوبنده بی قرار گرفت، ولی خوشبختانه
بودند، کسانی هم، که از او به نیکی یاد کرده اند و به بلند اندیشی و
ژرف بینی (۱) او معتقد گشته و از او بزرگداشت به عمل آورده اند.

خیام شاعر رباعی سرا :

ادبیات کلاسیک زبان دری چنانکه گفته آمدیم، در انواع شعر
چون مثنویهای حماسی، غنایی (۲) قصیده، رباعی و غزل تا این
دوران دارای نمونه های فراوانی بوده و شاعران بزرگی از رودکی
گرفته تا دقیقی، نظامی و دیگران درین نوعهای شعری طبع آزمایی
کرده اند. رباعی از همان آغاز شعر دری وجود داشته است. از رباعی
سرایان معروف زبان دری این چهارتن میباشند: ابوسعید ابی الخیر،
باباطاهر عریان، خواجه عبدالله هروی و خیام، ولی هیچ کس بالاتر
از عمر خیام در این نوع شعر از شهرت جهانی برخوردار نبوده است،
البته این شهرت و آوازه تنها از رهگذر رباعی سرایی او نبوده بلکه

(۱) ژرف به معنی عمیق

(۲) غنا به معنی سرود، آواز طرب انگیزه

او با استفاده از این شکل بهترین و ماندگارترین اندیشه های بشری
رایان کرده است.

خیام بردیگر اشکال شعری کمتر پرداخته است، زیرا او همانند
شاعران دیگر شعر را بیگانه و وسیله بیان خویش قرار نداده است.
او بیشتر از همه دانشمند بوده و با مسایل علمی سروکار داشته است.
خیام در هنگام فراغت از مسایل علمی به سرایش رباعی، که کوتاهترین
شکل شعر است، قناعت ورزیده و به شعر پرداخته است.
از این رو رباعیهای او زیاد نیستند.

بنابراین گفته صادق هدایت محقق ایرانی بخش بزرگ رباعی های
که به نام او منسوبند، از او نیستند. هدایت تنها ۱۴ رباعی را که در کتاب
«قرانه های خیام» گرد آورده از او میداند و بس. متبانی راجلی و دور
از اندیشه خیام میداند.

رباعی چیست :

رباعی در لغت به معنای چارتابی است، ولی در اصطلاح ادب
نوعی شعر است، که ۴ مصراع (۱) داشته و دارای یک نوع وزن
خاصی است. مصراع اول و دوم و چهارم در عین قافیه بوده مصراع
سوم دارای قافیه آزاد است.

موضوع و مضمون رباعیات خیام :

به گواهی رباعیات او میتوان گفت، که خیام از آغاز جوانی تا پایان

(۱) مصراع یا مصراع یک لنگ یا نبی از یک بیت

عمر تقریباً دارای عقیده مبین و تزلزل (۱) ناپذیری بوده است.
در جوانی شاعر با تعجب از خودش میپرسد، که چهره پرداز ازل
برای چی اورا ساخته است؟

هر چند که رنگ و روی زیباست مرا
چون لاله رخ و چوسرو بالا است (۲) مرا
معلوم نشد که در طر بخانه خاک
نقاش ازل بهر چه آراست مرا
از ابتدای جوانی زنده گی را تلخ و ناگوار میدیده و داروی
درد های خود را در شراب تلخ میجسته است:

امروز که نوبت جوانی من است
می نوشم از آن که کامرانی من است
عیبم مکنید گرچه تلخست خوش است
تلخ است چرا که زنده گانی من است.
در رباعی زیرین افسوس رفتن جوانی را میخورد:
افسوس که نامه جوانی طی (۳) شد
وان تازه بهار زنده گانی طی شد
حالی که ورا نام جوانی گفتند
معلوم نشد او که کی آمد کی شد

(۱) تزلزل به معنی لرزیدن و سست شدن

(۲) بالا به معنی قد و قامت

(۳) طی به معنی نور دیدن، پیچیدن و پیمودن

شاعر با دست لرزان و موی سفید به جای ندامت (۱)، که معمولاً
دیگران در پیری به آن رومی آرند، قصد باده میکند. رباعی زیرین
کاملاً تأسفیک فیلسوف و اوسته از بند خرافات را نشان میدهد،
که در آخرین دقایق زنده گی سایه مرگ را در کنار خود میبیند و میخواهد
به خودش تسلیت بدهد، ولی نه با پندارها فیها بلکه تسلیت خود را در
جام شراب جستجو میکند:

من دامن ز عهد تو به طی خواهم کرد
باموی سفید قصد می خواهم کرد
پیمانۀ عمر من به هفتاد رسید
این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد
ازین چهار رباعی، که در مراحل مختلف حیات خیام سروده، بر
می آید، که در سراسر عمر خویش دارای یکنوع (بیش مادری) بوده
و با فقط در رباعیاتش اینطور مینموده و یک لحن غمناک فاجعه انگیز دارد:
ترانه های خیام آینه ای است، که کس و لوبی قید و لایالی (۲)
هم باشد، یک تکه از افکار یا یک قسمت از باسهای خود را در آن میبیند و
تکسان میخورد. از رباعیات خیام یک مذهب فلسفی مستفاد میشود، که
امروزه طرف توجه علمای طبیعی است و شراب تلخ مزۀ خیام هر چه
کهنه تر میشود، بر گیرنده گیش میافزاید به همین جهت ترانه های

(۱) ندامت به معنی پشیمانی

(۲) لایالی در عربی به معنی باک ندارم و در زبان دری بی بند و بار،

بی پروا و بی اعتنا

اودر همه جای دنیا در محفلهای گوناگون و نژادهای مختلف طرف
توجه شده است.

هر يك از افكار خيام را جدا گانه ميتوان نزد شعر او فلامنه بزرگ
پیدا کرد، ولی رویهمرفته هیچکدام از آنها را نمیشود، با خيام سنجید.
هر چند از خيام آناری علمی و ادبی به جا مانده، ولی هیچکدام
از آنها نمیتواند، ما را برای شناخت فلسفه او جزر با عباتش
راهنمایی بکند.

خيام در بیان حقایق و آنچه که در نزد او درخشان است، بسی پرواست،
زیرا در ترانه های او، که زخم روحی او بند به هیچ وجه زبر بار کرم
خورده اصول و قوانین محیط خودش نمیرود، بلکه برعکس از روی
منطق همه مسخره های افکار آنان را بیرون می آورد.

در ترانه های خيام گلها میخندند و بلبلان مینالند. کشتزارهای خرم،
نسیم بامداد، مهتاب، مهر و یان پر بوش، آهنک جنگک، شراب گلگون
هر کدام قیمتی بس گرانبها اند:

بنگر ز صباد امن گل چاک شده بلبل ز جمال گل طربناک شده
در سایه گل نشین که بسیار این گل از خاک برآمده است و در خاک شده

...

هر سبزه که بر کنار جوی رسته است گویی ز لب فرشته خوبی رسته است
پا بر سر هر سبزه به خواری تنهی کان سبزه ز خاک لاله روی رسته است

...

آثار ادبی و برخی از خصوصیات رباعیات خيام

ترانه های خيام به قدری ساده، طبیعی و به زبان دلچسب ادبی گفته
شده، که هر کس را شیفته (۱) آهنک و تشبیهات قشنگ آن مینماید و
از بهترین نمونه های شعر فارسی دری بشمار میرود. خيام در شعر از
هیچکس پیروی نمیکند. زبان ساده او به همه اسرار صنعت (۲) خود
کاملاً آگاه است. در شعر او ایجاز (۳) زیاد دیده میشود. طرز بیان، مسلک
و فلسفه خيام تأثیر مهمی بر ادبیات دری کرده میدان و سعی را برای
جولان (۴) فکر دیگران مهیا نموده است. تأثیر فلسفه و بیان خيام را بیشتر از
همه در شعر حافظ، سعدی، خاقانی و غیره میتوان دید.

خيام در وصف طبیعت مهارت خاصی دارد. او با چند کلمه محدود
محیط و وضع را مجسم و محسوس میکند. شب مهتاب، ویرانه، هوای
نمناک بهاری، شکوه و طراوت بهار، رنگها و بوی گل، چمنزار، جو بیار،
نسیم ملایم و غیره از مینه های وصفی برای اوست. مانند: این رباعیها:

۱. روزی است خوش و هوانه گرم است و نه سرد ...

۲. بنگر ز صبا دامن گل چاک شده ...

۳. ابر آملو زار بر سر سبزه گر بست ...

۴. مهتاب به نور دامن شب بشکافت ...

(۱) شیفته به معنی سرگشته و عاشق

(۲) صنعت به معنی هنر و پیشه

(۳) ایجاز افاده مطلب زیاد در الفاظ کم مقابل اطناب

(۴) جولان به معنی گمراهی و تاخت و تاز کردن

از خیام چندین اثر فلسفی و علمی به زبان دری و عربی به جا مانده است. مهمترین رساله گرانبهای ادبی، که از او در دست داریم، «نوروزنامه» است. این کتاب به زبان دری ساده و روان نوشته شده است:

این اثر یکی از بهترین نمونه های نثر دری در قرن ششم است. هیچیک از کتابهای، که در این دوره نوشته شده اند، مانند: «سیاست نامه»، «چهار مقاله» و غیره از حیث نثر و ارزش ادبی به پای «نوروزنامه» نمیرسند. سرتاسر کتاب میل آریایی، ذوق عالی هنری، ظرافت پرستی و حس تجمل مانوی را به یاد می آورد. در این کتاب از تاریخ گذشته ملت ما جشنها، سورها (۱) و عنعنه های (۲) دیگر بحث شده است.

میتوان گفت، که خیام نماینده ذوق خفه شده، روح شکنجه دیده و ترجمان فاله ها و شوریک آریانای بزرگ، باشکوه و آباد قدیم است، که در اثر تسلط اعراب و فکر سامی ویران شده بود. از خیام چند قطعه شعر عربی نیز باقی مانده است.

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی وفات ۵۵۹۵ ق.

نسب، زادگاه و دوران جوانی خاقانی

خاقانی یکتن از شعرای بزرگوار زبان فارسی-دری است. او را به حق حسان العجم لقب داده اند. حسان بن ثابت یکی از شمرای

(۱) سور به معنی مهمانی، جشن، شاد، خوش، پناه و قلعه

(۲) عنعنه به معنی رسوم و مناسک اجزادی

پر آوازه و بزرگ عرب است. از پنجاست، که دری زبانان برای آنکه تسلط خاقانی را بر زبان و فرهنگ آریایی مسلم دانسته باشند، او را همپایه حسان بن ثابت عرب خطاب کرده اند.

نام او را تذکره نویسان ابراهیم نوشته اند، ولی خود او نام خویش را «بدیل» گفته در بیتی میگوید:

بدل من آدمم اندر جهان سنایی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
پدر خاقانی علی مردی درو دگر (نجار) بود. پدر کلانش مردی
جولاه بوده و چند بار به پیشه پدر، مادر و پدر کلانش اشاره کرده
است. مادر او کنیز نسطوری (۱) مذهب بوده و آشپزی میکرده است.
از زبان خودش بخوانیم:

وز سوی پدر درو دگر م (۲) دان استاد سخن تراش دوران...
جولاه نژادم از سوی جد در صنعت من کمال ایجد...
هستم ز پی غذای جانور طبخ نسب ز سوی مادر
نسطوری موبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش...

زادگاه خاقانی شروان یکی از شهرهای آذربایجان شوروی است. خاقانی در یک خانواده بی چیز و مستمند پا به دنیا نهاد. پدرش که پیشه نجاری داشت، با در آمد کم نمیتوانست، به خانواده اش سرو سامان دهد. بقایر آن تربیت او را کاکایش عمر بن عثمان، که مردی طیب

(۱) نسطوری به معنی اهل نصاری و ترما

(۲) درو دگر یا درو گر به معنی نجار و آن که زراعت را قطع کند

وفیلسوف بوده به عهده گرفت. او که مردی فاضل و دانشمند بود، به تربیت برادر زاده اش توجه فراوانی مبذول داشت. خاقانی از از عمش چنین یاد میکند:

افکنند سراچو زال را سام
در زیر پریم گرفت چون زال
پرورد مرا به آشیانش
آن کرد که عم به مصطفی کرد
... مسکین پدرم ز جور ایام
اوسیمرغی نمود در حال
آورد به کوه قاف دانش
با من به یتیم داری آن مرد
در جای دیسگر از کاکایش چنین تعریف میکند:

زین عم با من آن شرف رسیده است
کز قرص خور (۲) آب و خالک دیدست
خاقانی تا سن ۲۵ ساله گی در خانه کاکای خویش تربیت یافت. گوی
نخستین مکتب خاقانی خانه کاکایش بود، زیرا او انواع علوم ادبی
وفلسفی را در نزد عمش فرا گرفت. دومین استادش ابوالعلائی گنجوی
شاعر بزرگ معاصر اوست. خاقانی در این هنگام دو شعر شاعری بلند
آوازه یی بود.

در این آوان وضع زنده گی شاعر هم اندکی بهبود یافت، زیرا
ابوالعلا استادش او را به خاقان منوچهر حاکم شروان معرفی کرد و
لقب خاقانی را بر او نهاد، ولی مدت آشنایی شاعر با حاکم شروان
چندان طول نکشید.

(۱) قرص به معنی گرده چون قرص نان، آفتاب و یا ادویه

(۲) خوربه معنی خورشید و آفتاب

آواره گی و سفرهای خاقانی:

خاقانی طبعی لطیف و خاطری نازک داشت و همواره در آرزوی
سفر دیدار یاران نا آشنا بود. به ویژه میخواست، به خراسان برود
و به دانش و تجربه های خویش بیفزاید، ولی حاکم شروان منوچهر
شروانشاه او را اجازت رفتن نمیداد و این موضوع سبب رنجش او
گردید و از شروانشاه و مصاحبت او رنجید. این رنجش او در اشعارش
رنگ اندوهگینانه یی یافته است. چنانکه در مطلع یکی از قصایدش
میگوید:

از چه روسوی خراسان شدنم نگذارند

عندلیبم (۱) به گلستان شدنم نگذارند

سرانجام بار سفر میبندد و روی به سوی عراق مینهد، تا (ری)
می رود، ولی آنجا بیمار میشود. در این احوال خیر حمله غزان (۲) بر
خراسان و زندانی شدن سلطان سنجر به او میرسد و از ادامه سفر بازمی
ایستد و به شروان بر میگردد. از توقف او در شروان چندی نمیگذرد،
که دوباره به قصد حج سوی مکه و مدینه می رود و در راه بازگشت با
دانشمندان و رجال عصر خود ملاقاتهایی به عمل می آورد.

در بغداد از آن جمله به دربار خلیفه عباسی رسید، خلیفه از او
درخواست کرد، تا شغل دبیری او را بپذیرد، ولی خاقانی نپذیرفت.

(۱) عندلیب به معنی بلبل دهمزار دستان

(۲) غزان نام طایفه و قومی و گروهی مفرد آن غز است.

در این حال او مشغول سرودن کتاب «تحفة العراقین» خود بود.

سال ۵۵۲ هـ. ق

در دنبال سفر خود به بغداد کاخ مداین را دید و قصیده معروف «ایوان مداین» را، که در آن شاعر تأثرات خود را از خرابی این بنای عظیم الشأن دوره ساسانی، که به نظر شاعر در آن مجدد و شکوه خراسانیان بوده ابر از میدارد و از بیوفایی روزگار افسوس میخورد و صلا (۱) میزند، که مردم جز راه نیکی و خیر را نمی بینند.

باباز گشت به شروان نظر به دشمنی و بدویی، که در باریان شروانشاه در حق او روا داشتند، شاعر به حبس می افتد و مدت تقریباً يك سال را در زندان شروانشاه میگذراند.

در مدت حبس قصاید زیبایی سرود، که در دیوانش ثبت است.

پایان زنده گنی شاعر:

خاقانی پس رهایی از زندان بار دیگر از شروان رخت سفر بست و به سال ۵۶۶ هـ. ق سوی حج رفت. شاعر بپقرار باز هم که دلش در هوای وطن مألوفش (۲) می تپید. بار دیگر به شروان بازگشت، ولی ابن بار مصایب (۳) زبادی به او روی آورد. در سال ۵۵۷ بود، که فرزند جوان شاعر رشیدالدین، که نزدیک به بیست سال داشت، در گذشت و

(۱) صلا به معنی دعوت کردن و خواستن

(۲) مألوف به معنی دوست داشته

(۳) مصایب جمع مصیبت به معنی سختی و زنج

روان شاعر را بیشتر از پیش زخم زد و ترکیب بند جگر خراش در سوگت پسر خود سرود. از این پس شاعر تا پایان عمر روی خوشنودی را ندید و مصیبت های پی در پی بدو روی نمود. ضعف پیری و فشار هایی، که از درباریان و اطرافیان ریاکار او را به سرحد ناتوانی رسانده بود، باعث شد، خاقانی دیگر گوشه گیری کند و به مذلت (۱) پناه ببرد. او برای رهایی از فشارها و آزارهای محیطش ناچار شهر خویش شروان را ترک گفت و به تبریز رفت. در سال ۵۹۵ هـ. ق دیده گان روشن بین شاعر برای همیشه تاریکی گرفت و در تبریز در محله سرخاب در گورستان خاص شعرا به خاک سپرده شد.

خاقانی با چند تن از شاعران معاصر خود مانند: ابوالعلائی گنجوی، که در شعر و ادب استادش بود، مجیرالدین بیلقانی شاگرد خاقانی، نظامی گنجوی، رشیدالدین وطواط شاعر، استاد فلکی شروانی و اثیرالدین اخسیکتی روابط دوستانه و بعضاً جدالهای (۲) لفظی و شاعرانه داشته است.

ویژه گیها، مضمون و محتوای اشعار خاقانی:

از آثار شعری خاقانی علاوه بر دیوان او، که شامل انواع شعر چون: قصاید، مقطعات، ترجیعات، غزلها و رباعیات است، مثنوی «تحفة العراقین» اوست، که آن را در شرح نخستین سفرش به مکه

(۱) مذلت به معنی خواری و پریشانی

(۲) جدال به معنی خصومت و دشمنی

و عراقین ساخته و در آن از شهرها و شخصیت‌های علمی آن یاد کرده و در پایان وصف الحال خود را نیز آورده است .

خاقانی از جمله بزرگترین شاعران قصیده سر او از شخصیت‌های نامدار شعر فارسی - دری است .

قدرت اندیشه و مهارت او در ترکیب الفاظ ، ایجاد معانی ابتکاری و مضامین جدید و آوردن تشبیه های نو بسیار چشمگیر است . هیچ قصیده و قطعه و شعر او نیست ، که از این جهات تازه گوی نداشته باشد . چیزی ، که زیاد قابل توجه است ، آنست ، که خاقانی قدرت عجیبی در ساختمان شعر و آوردن ردیفهای مشکل از خود نشان میدهد . خاقانی در بسیاری از قصاید خود افعالی مانند :

« بر افگند » ، « بر نخاست » ، « نیامده است » ، « نهیایم » ، « بر افروز » ،

« شکستم » و امثال آنها یا یک جمله را چون :

« در کشم هر صبحدم » ، « بر نتابد پیش ازین » و یا اسم و صفت

را ردیف آورده است :

مانند این بیت‌های آغاز :

از دو عالم دامن از جان در کشم هر صبحدم

پای نو میدی به دامان در کشم هر صبحدم

• • •

گوی عشق آمد شد ما بر نتابد پیش ازین

دامن تر (۱) بردن آنجا بر نتابد پیش ازین

• • •

(۱) تر دامن به معنی گناهکار

این دو طفل هندو اندر مهد چشم

بر بزرگ خرده دان خواهم فشانند

این سه گنج نفس از قصر دماغ

بر امام (۱) انس و جان خواهم فشانند

مهارت خاقانی در وصف از غالب شاعران قصیده سر این بیشتر

است. او و صف‌های او - بگیرنده بی دارد . مانند : وصف آتش ، بادیه

صبح ، مجالسهای بزم ، (۱) بهار ، خزان ، دمیدن آفتاب و غیره .

قرکیات او ، که غالباً با خیالات بدیع همراه شده و با استعاره

ها و کنایه های عجیب در هم آمیخته معانی ویژه بی را ، که تا آن

دوره سابقه نداشته شامل است . مانند : « اکسیر نفس ناطقه » برای

(سخن) « دو طفل هندو » برای (دو مرد مک چشم) ، « سه گنج نفس »

برای (قوای سه گانه اندیشنده ، تخیل و حافظه) ، « مهد چشم » ،

« قصر دماغ » و صدها و هزارها ترکیب مانند اینها ، که در هریتی از

قصاید او میتوان یافت .

خصوصیت مهم شعر خاقانی استفاده از مضامین علمی است ، که

تادوره او رایج نبوده است و این موضوع از آنجا سر چشمه میگردد ،

که خاقانی به بسیاری از علوم و اطلاعات دوره خود احاطه داشته و قدرت

خارق العاده بی در استفاده و کاربرد اصطلاحات آن دانشها داشته است .

(۱) امام به معنی پیشوا و پیشرو

(۲) بزم به معنی مجلس سرور و خوشی

خاقانی از استعمال کلمه‌های عربی خود داری نمی‌ورزید. در اشعار او حتی کلمه‌های متروک و نامطبوع عربی نیز به کار رفته است. مانند: قطره (۱) و رحل:

قطره کوثر و قطره قند از شکرهای لفظ او اثر است
یا:

رحل زندقه جهان بگرفت ای کسان گوش بر رحل منبهد
با این حال چیزی، که شعر خاقانی را دشوار نشان می‌دهد، تنها استفاده از اندیشه‌های علمی و فلسفی نیست، بلکه ابداع مضامین و اختراع ترکیبات تازه استعاره‌ها و کنایه‌های غریب همراه با رقت و باریک‌اندیشی است.

با آنهم قصاید و غزلیهای خاقانی با وجود دشواریهای زبان و کاربرد اصطلاحهای علمی و فنی از روانی خاصی برخوردار است و طنطنه (۲) و طمطراق (۳) زبان‌داری به شعر او صلابت و استحکام ویژه‌یی بخشیده است. در یکی از حبسیه‌های او می‌خوانیم:

صبحدم چون کله (۴) بندد آه دود آسای من
چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من
مجلس غم ساخته است و من چو بید سوخته
تا به من راق (۵) کندمژگان می‌پالای من

(۱) قطره ظرفی، که در آن قند و شیرینی گذارند.

(۲) طنطنه به معنی صدای زنگ، تنبور و امثال آن و به معنی فرو شکوه

(۳) طمطراق به معنی شأن و شوکت و خودنمایی

(۴) کله به معنی پرده.

(۵) راق آن چه شراب را بدان صاف کنند.

تیرباران سحر در رم سپر چون ننگند
این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من
دست آهنگر مرادر مار ضحاک کشید
گنج افریدون چه سودا ندر دل دانی من
روی خاک آلود من چون کاه بردیوار حبس

از رخم که گل کند اشک زمین اندای من
بوسه خواهم داد و بچک (۱) بند پند آموز را

لاجرم زین بند چنبر و ارشد بالای من
پشت بردیوار زندان روی بر بام فلک
چون فلک شد پر شکوفه نرگس بینای من
چون ربا بم کاسه خشکست و خزینه خالیست

پس طنابم در گلو افکنده انداعدای من
آبنو سم (۲) در بن دریا نشینم با صدف

خس نیم تا بر سر آیم کف بود همتای من
جان فشانم، عقل پاشم، فیض رانم، دل دهم

طبع عالم کیمت تا گردد عمل فرمای من
مالک الملک سخن خاقا ندم کز گنج نطق

دخل صد خاقان (۳) بود یک نکته غرای من

(۱) و بچک کلمه‌یی، که در مقام ترحم، مدح و تعجب گویند و به معنی خوشا و افسوس بر تو

(۲) آبنوس درختی، که چوب آن سخت و سنگین است.

(۳) خاقان لقب شاهان سابق چین و ترکستان

در سر اسر دیوان خاقانی اندوه رقیق شاعر، شکایت از ستمگران
(بولهب فعلان) زمانه، از تنگدستی و فشار روزگار و ممانعت (۱) و بلندی
طبع و سخندانی و خرد ورزی او دامن گسترانیده است. او هرگز با
اهر من خویان با آشتی به سر نبرد.

خاقانی مردی فاضل و بلند همت است. اگر گاهی به مدح می پردازد،
مدح او به آزاده گی و بلند همتی او صدمه نمیزند. با وجود نزدیکی با دربار-
های معروف و علاقه یی، که از جانب شروانشاه و خلیفه بغداد برای تعهد
اموردیوانی از او به عمل آمد، در باری شدن را نپذیرفت و آن کارها را
زیانی به امر معنویت خود میدانست. شیوه سخنوری خاقانی پسانها مورد
استقبال شاعران بعدی از جمله بیدل و دیگران قرار گرفت.

در سوگ (۲) او نظامی گنجوی، که دوست خاقانی بود، در مرثیه
چنین سرود:

همی گفتم که خاقانی در یغاگوی من باشد

در یغامن شدم آخر در یغاگوی خاقانی

(۱) ممانعت به معنی محکمی و استواری، پایه داری، بلند نظری و عالی-
طبعی

(۲) سوگ به معنی عزای ماتم



حکیم نظامی گنجوی (۵۴۳-۵۶۰ ق)

سالزاد و دوران جوانی:

حکیم جمال الدین بن یوسف نظامی گنجوی یکی از ناموران تاریخ
ادبیات و شعر زبان دریست. زادگاه نظامی شهر گنجه یکی از شهرهای
آباد و مدنی آن دوره بوده است. نظامی در این شهر در سال ۵۴۳ ق.زاده
شد. گنجه از شهرهای آذربایجان اتحاد شورویست. بنا به گفته خود
او مادرش از کردهای آذری بود. از قرار معلوم نظامی کودکی بیش
نبوده، که نخست پدر و پس از مدتی مادرش از جهان رفتند و او یتیم ماند.
پس از وفات پدر، نظامی به زنده گی مستقلانه آغاز کرده با پشتکار
و زحمتکشی خود به پذیرایی زنده گی رفت. بنا بر آن دوران جوانی او
در گنجه با کارآموزش گذشت. در این آوان نظامی با جدیت به مطالعه

و آموختن علوم جاری در زمانش می‌آغازد و از هر علمی به اندازه لازم آگاهی مییابد. به ویژه در علم نجوم معلومات کافی می‌اندوزد. چنانچه میگوید:

هر چه هست از دقیقه های نجوم با یکایک نهفته های علوم خواندم و هر ورق که می‌جستم چون ترابافتم ورق شستم نظامی همچنان با صنعت معماری، موسیقی و رسامی نیز آشنا میگردد، که بعدها بر اثرها پیش تأثیراتی خوبی به جامینهند.

نظامی گذشته از زبان دری با زبان عربی و پهلوی نیز آشنا بوده و از متنهای قدیم و جدید آن دوران استفاده مینموده است. همچنان از نزد استادان آذربایجان در سهای تاریخ و فلسفه و غیره را آموخته و گنجینه دانش خود را از هر گونه فرهنگی غنی ساخته بوده است.

حیات آزاد و وارسته :

زنده گانی نظامی بسیار عادی و فقیرانه گذشت. او اوقات گرانبهای زنده گی خودش را بیشتر به آموزش و کار میگذرانید و تا پایان عمر در گنججه به سر برد و به عزلت (۱) گذرانید:

منم روی از جهان در گوشه کرده کمی از پوست جور اتوشه (۲) کرده از همین روست، که همواره در اشعارش انسان را به آزاده گی و بریدن از طمع و آرز (۳) دعوت کرده و به آموختن و فراگیری فراخوانده است.

(۱) عزلت به معنی گوشه نشینی، خانه نشینی، دوری و کناره گیری

(۲) توشه به معنی آن چه مسافران با خود گیرند از خوردنی

(۳) آرز به معنی حرص

آوازه و شهرت نظامی در دوران حیاتش در همه جا پهن شده و همه کس در آرزوی دیدار او بوده است. تا جاییکه این آوازه به درپادشاهان آذربایجان نیز رسیده بود. قزل ارسلان باری از نظامی دعوت کرد تا به دربارش بیاید و از نزدیک با او ملاقات نماید. نظامی به نزد او رفت و تنها یک روز را در حضور پادشاه گذراند و سپس به گنججه برگشت. از آن پس دیگر هرگز به درباری نرفت و مدح سلطانی را نگفت. در زمانه نظامی کسانی را، که دانشمند و فیلسوف میبودند و در این زمینه آگاهیهای کسب میکردند، به نام حکیم یاد مینمودند. نظامی نیز بنا بر دانستن فلسفه و علوم دیگر به همین نام یعنی حکیم شهرت یافته است.

نظامی علاوه بر آنکه همواره مصروف آموختن علم و دانش بود، از جریانیهای فکری و عقیدتی زمانش نیز دور نماند. از آن جمله در شهر گنججه با پیروان « جوانمردان »، (عیاران) «فتیان» که بر ضد ظلم و اجحاف اجتماعی میروزمیدند، آشنا میگردد و از آنها تأثیراتی میپذیرد. آیین جوانمردان، که باراستی، نیکی، یاری رساندن به مظلومان پیوسته گئی داشت، به فرآورده های (۱) فکری نظامی اثرات مهمی به جا میگذارد. در برخی از آثار نظامی در مستکاری، نیکویی، بد گفتن بی عدالتی اجتماعی و غیره جایگاه والایی (۲) دارد.

(۱) فر آورد به معنی فراهم آورده، آموخته و حاصل شده

(۵) والا به معنی بلند و بلند مرتبه

ای پسر هان و هان ترا گفتم
 سکه بر نقش نیکنا می بند
 صحبتی جوی کز نکونا می
 کوش تا خلق را به کار آیی
 نظامی این راهنمای خردمند در جای دیگر برای یاری رساندن
 و نیکویی کردن چنین میگوید:
 عمر به خوشنودی دلها گذار
 در دستانی کن و در مان دهی
 گرم شو از مهر و ز کین سرد باش
 هر که به نیکی عمل آغاز کرد
 رنج مشو راحت رنجور باش
 این شعر را به فرزندش محمود نام، که در زنده گی همیشه از راهنمایی-
 های پدرانه پدرش برخوردار بوده سروده است. محمود نیز همواره
 یار و یاور پدر بوده و از خدمت پدر هرگز جدا نبوده است.

فعالیت ادبی نظامی:

آغاز فعالیت ادبی نظامی درست روشن نیست. شاید از آغاز
 جوانی به سرایش شعر پرداخته باشد، ولی یکی از نخستین آثار او، که
 به نام (مخزن الاسرار) شهرت دارد، در سال ۵۷۰ ه. ق به انجام رسیده
 است. پس از آن داستانهای دیگرش مانند «خسرو و

(۱) تات به معنی تاترا

شیرین» در سال ۵۷۶ ه. ق، لیلی و مجنون در سال ۵۸۴ ه. ق، (هفتبیکر)
 در سال ۵۹۳ ه. ق و آخرینش، که «اسکندرنامه» است، در سال ۵۹۹ ه. ق
 نوشته شده اند. هر پنج اثر مذکور تقریباً دارای ۲۵ هزار بیت بوده
 به گونهٔ مثنوی سروده شده اند و در تاریخ ادبیات به نام «پنج گنج» یا
 «خمسه» معروف است.

نظامی علاوه بر مثنوی خمسه در انواع شعر مانند: قصیده، غزل
 و رباعی نیز سروده هایی دارد.

نظامی پس از سرودن اسکندرنامه چند سال دیگر زیست. سرانجام در
 سال ۶۰۷ ه. ق به عمر ۶۴ ساله گی زنده گی را در شهر گنجه پدرود گفت.

«خسرو و شیرین»

آن سان که یاد آوری شد، داستان (خسرو و شیرین) در سال ۵۷۶ ه.
 ق نوشته شده است. در این اثر انگیزهٔ عشق و مهر و عاطفهٔ انسانی
 با مبارزه برای به دست آوردن هدف بزرگ همراه است. مضمون
 داستان (خسرو و شیرین) بر اساس ماجرای عشق خسرو پرویز ساسانی
 و شیرین شاهدخت ارمنی ساختمان پذیرفته است. این داستان با
 آغازی بس زیبا و دل انگیز شروع میشود و در واقع بیاننامه بی است،
 برای شاعران و نویسندگان، که بایستی پس از این به شیوهٔ (۱) نو
 و با اسلوب (۲) واقعبینی بنویسند:

(۱) شیوه به معنی راه، و روش، قاعده، خوی و عادت

(۲) اسلوب به معنی روش و طریقه

صحن کان از سر اندیشه ناید نوشتن را و گفتن را نشاید

در جای دیگر:

اگر چه در سخن کاب حیات است بود جایز هر آن چه ممکنات است
چو بتوان راستی را درج کردن دروغی را چه باید خرج کردن؟

ساختمان داستان خسرو و شیرین:

پیش از آن، که درباره (غایه) اصلی و قهرمانان داستان (خسرو و شیرین) معلوماتی داده شود، نخست درباره صیمای این اثر ادبی اندکی صحبت مینمایم. نظامی در این اثر، برخی از مسایلی را، که در نزد شاعران و متفکران صده میانه زاینده هیجاناتی شده بود، طرح کرده است. نظامی در صیمای خسرو و شیرین و فرهاد بعضی از اهداف اجتماعی را پرورده است، زیرا، ماهیت زنده گی اجتماعی و مناسبات میان آدمهای جامعه اندیشه ها و پندارها و آداب و اخلاق مردم به وسیله شخصیت ها و افراد جداگانه تپیک (۱) در یک اثر هنری ادبی انعکاس مینماید. از این جاست، که در یک اثر ادبی تصویر کنشها و اعمال یک فرد با برخی از عادات معین اجتماعی بیان کرده میشود. یعنی در یک اثر ادبی انسان زنده محور اساسی اثر است.

از آنجا، که انسان در رابطه با جامعه و محیط و طرز زیست، دارای حالات روحی ویژه، شخصیت، اخلاق افکار و اندیشه های خاص

(۱) تپیک به معنی نمونه و واقعی

میباشد، بنا بر آن از نوعی فردیت کانگریت (۱) و مشخص نیز برخوردار است.

در ادبیات تصویر و بیان زنده گی شخصیتها و آدمهای تپیک

را صیمای بدیعی مینامند. صیمای بدیعی، تابلوی تمام نمای زنده گی و کردارهای انسان میباشد. نویسنده گان همواره در آثار هنری خویش با تپیکها و صیمای بدیعی سرو کار داشته آن را در رابطه با جامعه و طرز زنده گی انسانی در نظر میگیرند.

چگونگی حرکت و مسیر حوادث در یک اثر بدیعی ساخت درونی و یا سوژه (۲) همان اثر را به وجود می آورد.

سوژه چیست؟

سوژه کلمه فرانسویست و به معنای شی، حادثه و علت میباشد، اما در اصطلاح ادبشناسی سوژه وابسته به مسیر حوادث و انکشاف واقعه های متن داستان بوده و جریان عمومی آن را بیان میکند. نویسنده در اثر بدیعی چیزهایی و حادثه هایی را آغاز میکند و قهرمانان آن هدفی را دنبال میکنند، که گاهی مختلف و گونه گونه اند. بنا بر آن فکر عمومی سازنده و کلی یک اثر بدیعی را سوژه آن میدانند. یعنی سوژه اثر ادبی از مسیر عمومی حوادث و حالات قهرمانان اثر به وجود می آید. مثلاً سوژه داستان

(۱) کانگریت به معنی واقعی و غیر خیالی

(۲) سوژه به معنی موضوع، زمینه، مضمون، مبحث و چیزی،

که روی آن بحث شود.

«خسرو و شیرین» بدینگونه آغاز میشود:

هر مز پسر نوشیروان سامانی به مناسبت زادن پسرش خسرو پرویز
راه دادگستری را پیش میگیرد. خسرو بزرگ میشود و روز هایش را
باشادمانی و شادی میگذراند.

خسرو به نام شاه پور ندیم (۱) جهان دیده بی داشت، که در هنر تصویر-
نگاری و صورتگری شهره آفاق (۲) بود. روزی شاپور سرگذشتهای
خود را به خسرو نقل کرده در باره ملکه مهینبا نووز بجایی در عنایی (۳)
خواهرزاده زیبایش شیرین و اوصاف شبذیز اسپ او حکایاتی
شیرین گفت.

خسرو باشنیدن حکایتهای شاه پور سخت شیفته و عاشق شیرین گشت
و شاه پور را به خواستگاری از شیرین به کوهستان ارمن فرستاد. وی در آنجا
تصویر خسرو را، که بامهارت کشیده بود، به شیرین نشان میدهد و در باره خوبیهای
خسرو داستانها میپردازد. در نتیجه شیرین نیز غایبانه عاشق خسرو میگردد.
روزی شیرین بر شبذیز خود سوار شده رو به مداین میگنارد، تا به خسرو
برسد. مهینبانو از شنیدن این خبر غمناک میگردد، ولی شیرین بنا بر تصادفات
غیر مترقبه خسرو را دیده نمیتواند. خسرو پس از در گذشت پدرش
هرمز به تخت پادشاهی نشست، ولی در باریان به سرداری بهرام چوبینه

(۱) ندیم به معنی مشورت دهنده و همصحبت

(۲) آفاق جمع افق به معنی کناره های آسمان، آن جاکه زمین و آسمان به هم

متصل به نظر آید.

(۳) رعنا به معنی متکبر، دورو، گل دورنگ و زیبا

در مقابل او سر به طغیان نهاده و او را مجبور به فرار میسازند. خسرو از
آن پس سوی شیرین رومی آرد و از عشق و علاقه خود به شیرین باز میگوید،
اما شیرین او را رد میکند و میخواهد، تا به سوی تخت باز گردد و قننه در باریان
و در هم بشکند و پادشاهی را از دست نهد. خسرو از ملامت شیرین متأثر
گشته به سوی روم میرود و مریم دختر شاه روم را به زنی میگیرد و سرانجام
به کشور خود باز میگردد و به پاری لشکر روم پادشاهی خود را باز
پس میستاند.

شیرین پس از وفات مهینبانو، به تخت شاهی می نشیند. خسرو
میخواست به هر وسیله بی، که شده شیرین را به دست بیاورد، ولی شیرین
همه گونه درخواستهای او را رد مینمود.

شیرین در قصری، که بر کوهی بنا شده بود، بارنج و دردمیز بست.
شاه پور به شیرین مشوره داد، تا فرهاد کوهکن را دعوت نماید، تا از دل
کوه جوی آب بکشد...

در هنگام کار فرهاد نیز عاشق شیرین میشود. خسرو از این حادثه
آگاه میشود و فرها را در امیکشد.

شیرین از مرگ فرهاد خیلی غمگین شده و پیکر (۱) او را با سوز و گداز
به خاک میسپارد.

پس از چندی مریم میبرد و شاه باردیگر در هوای شیرین میافتد.
در پایان شیرین را با خسرو نکاح میکنند و خسرو با تأثیر پذیری از کردار

(۱) پیکر در این جایه معنی جسد است.

و اخلاق شیرین مردی پاک و پسندیده میشود.

خسرو از مریم فرزندی به نام شیرویه داشت. او جوانی بدطینت (۱) و بد کردار است. شیرویه، که به شیرین دل باخته است، برای تصاحب شیرین پدور امیکشد، ولی شیرین به خواست دور از عفت و اخلاق او قن در نداده خودش را امیکشد.

بدینگونه متن داستان «خسرو و شیرین»، که ما به اختصار آن را نقل کردیم، پایان می یابد.

آنچه که گفته شد، نقل کامل داستان و حوادث نیست، بلکه گزارش کوتاهیست، از موارد برجسته، که نظامی در داستان خویش بیان کرده است، اما جریان حوادث تصویر شده در داستان به بخشهای جداگانه تقسیم میشوند. به همین علت سوژه عمومی داستان مذکور نیز از روی روال حوادث و انکشاف پی در پی آنها و اکنشهای (۲) قهرمانان داستان به چندین مرحله تقسیم میشود، که هر کدام از این مرحله ها عنصری از سوژه عمومی داستان را در بر دارد.

عناصر اساسی سوژه داستان:

عناصر اساسی یک داستان معمولاً چنین صورتی دارند:

۱ طرح (۳) و زمینه آرایبی.

(۱) طینت به معنی تهاد و سرشت

(۲) واکنش به معنی عکس العمل

(۳) طرح به معنی افگندن، انداختن و پیریزی

۲. جریان حوادث گره اندازی.

۳. اوج.

۴. گره کشایی.

۵. نتیجه.

۱. طرح و زمینه آرایبی:

پیش از آنکه حوادث داستان آغاز یا بدو یا سوژه داستان شکل پذیرد. محیط و شرایطی، که در ایجاد ماجراها و کشمکشها نقش دارند، بیان کرده میشود. مثلاً پیش از اجرای عشق خسرو و شیرین، نخست زاده شدن و تربیت خسرو، شکار و غارت دهقانان و محکوم شدن به جزای سخت آن تصویر کرده میشود، ولی پیش از این ما از تصویرها و زمینه هایی، که شاعر و صف کرده است به اصل مقصد داستان و هدف شاعری برده نمیتوانیم. این شامل طرح و زمینه آرایبی میشود. در این مرحله ما تنها با برخی از خصوصیات قهرمانان، محیط و ماحول آنان و برخی از زمینه های ضروری آشنا میشویم.

۲. جریان حوادث:

جریان حوادث دومین مرحله سوژه داستان است. جریان در این مرحله آغاز هدف و مقصد اصلی داستان میباشد. مثلاً خسرو پس از چندی خواب میبیند. در خواب جدا اعلای او نوشیروان چهار چیز و عده میدهد. زنی

(۱) ماجری به معنی آن چه گذشته و یا واقع شده است

دلار اوزیبا، اسپه به نام شب‌دیز، تختی شاهانه و مطرب خوش آوازی
به نام باربد.

پس از آنها شاه‌پور مردی جهان‌نیده و کار سازاز سیاحت برمی
گردد و از زیبایی و حسن شیرین برای خسرو حکایت میکند. خسرو
عاشق میشود. این حوادث کم - کم ادامه مییابد، تا به اوج (۱) برسد.
فرق این قسمت داستان با مقدمه داستان این است، که در «جریان حوادث»
چنانکه از نام آن پیداست، حوادثی اتفاق می‌افتد و نخستین گره‌اندازی
آغاز می‌گردد.

۳. اوج داستان:

در این مرحله وقایع مربوط به داستان پیچیده شده و پداده‌ها به
شدت بهم دیگر گره میخورند. مبارزات و جدالها به سرحدنهایی خود
میرسند و نقطه‌های بحرانی حوادث پیدا میشوند. مثلاً فرهاد بنا به
حیله خسرو کشته میشود. شیرین از خسرو میرنجد. خسرو با شکر عقد نکاح
میبندد. بدینگونه ضدیقتها و کشمکشهایی در میان قهرمانان روی میدهد.
شیرین به عذر روزاری خسرو اهمیتی نمیدهد و او را با قاطعیت رد میکند.
خسرو مأیوس شده از شیرین جدا میگردد، ولی شیرین نیز تاب نیاورده
و به دنبال خسرو می‌افتد.

اینگونه بحرانی‌های حوادث یعنی بلندترین نقطه داستان را «اوج
داستان» میگویند:

(۱) اوج به معنی قله و بلندترین نقطه

در برخی از داستانها میتوانند چندین اوج به وجود بیایند.
چنانچه در همین داستان نظامی اوج دوم حادثه‌ها عاشق شدن شیرین به
شیرین و قتل خسرو به دست شیرین است، که اوضاع بحرانی دیگری را
به وجود می‌آورد. پس از آن داستان از اوج به فرود رسیده با «گره
کشایی» حوادث به پایان خود میرسد.

۴. گره کشایی و نتیجه:

مرحله‌ی است، که در آن حوادث پیچ در پیچ، که به اوج رسیده‌اند،
آرام - آرام به روشن شدن منتج میشوند. حوادثی، که تا کنون برای
خواننده به شدت مبهم و قابل پیشبینی است، کم - کم روشن میشود.
و گره‌هایی، که در داستان موجود بود، رفته رفته باز میشوند. در این مرحله
داستان نیز از هیجان (۱) و بحران افتاده و روال عادی و غیر هیجانی را به
خود می‌گیرد و به پایان یعنی به مرحله نتیجه خود میرسد. مثلاً شیرین
پس از کشته شدن شوهرش به پاس وفاداری و عشق خودش را بر سرگور
خسرو میکشد و گره‌ی، که پس از کشته شدن فرهاد و خسرو در باره
سرنوشت او وجود داشت، بدین صورت کشاده میشود و به فاجعه می
انجامد و آنهمه حوادث با مرگ او از میان میرود.

حالا در باره برخی از سیماهای این داستان توجه کنیم.

(۱) هیجان به معنی شور و اضطراب درونی

سیمای شیرین و خسرو :

شیرین در این داستان زنی مطیع، بی اراده، مسلوب الحقوق، گوشه گیر و دور از جامعه نبوده، بلکه زنیست فعال، کشوردار و با اراده. شیرین نه تنها در حسن و زیبایی بلکه در خردمندی و ذکاوت عشق و وفاداری نیز بی همتاست. او با دیدن تصویر خسرو شیفته و عاشق میشود، ولی با وجود آن بعد ها خسرو را رد میکند، زیرا آرزوهای بی، که نسبت به او در دل پرورده بود، مانند پاکی، اخلاق و صمیمیت در وجود خسرو نمی بیند. خسرو شخصی خودخواه و عشرتجوست (۱) و شیرین را تنها برای زیبایی، که دارد، می خواهد. هر چند عشق خسرو با وجود چنان عادات و اخلاقی، که او دارد، بر روح شیرین اثرات اندوهناکی به جا میگذارد، ولی او میگوید، تا خسرو را بداند انسان، که دلش می خواهد، پرورش دهد و تربیت نماید و سرانجام شیرین در این راه موفق میگردد.

نظامی در سیمای (۲) خسرو آداب و اخلاق مردی عشرتپرست، سخت گیر، مغرور و ظالم را تصویر کرده است و از این رو در نقطه مقابل شیرین قرار دارد. اگر شیرین ملکه مردم دوست و نیکخواه مردم است، خسرو برعکس مردم را به مثابه یک منبع درآمد و استفاده های شخصی خود می انگارد. خسرو، شیرین را دوست میدارد، لیکن دوستی او نه از روی مهر و علاقه باطنی و صمیمیت، بلکه از سر هوس است. هر چند او

(۱) عشرت به معنی آمیزش و به خوشی زنده گی کردن

(۲) سیما به معنی پیشانی و چهره

مردی زیباروی و پهلوان تصویر شده است، ولی در زنده گی سخت عاطل و بیکاره بوده یگانه کارنامه او کشتن مزورانه (۱) فرهاد است.

سیمای فرهاد:

سیمای فرهاد از هر لحاظ برخلاف خسرو است. فرهاد نماینده اهل پیشه است. در سیمای او گروهی بزرگ پیشه وران شهرت جسم یافته است، نظامی از زبان شاه پور از خلایقیت، مهارت و هنرمندی فرهاد چنین میگوید:

که هست اینجامهندس مرداستاد جوانی نام او فرزانه فرهاد
به وقت هندسه غیرت نمایی «مجستی» دان واقلیدس کشایی
به تیشه سنگ خار (۲) را کند موم همیشه دست بوسندش همه روم
به صنعت سرخگل از رنگ بندد به آهن نقش چین بر سنگ بندد
به استادی چنین کارت بر آید بدین چشمه گل از خارت بر آید
که ماهر دو به چین همزاد بودیم دوشاگرد از یکی استاد بودیم
چو هر مایه که بود از پیشه برداشت قلم بر من فگند او تیشه برداشت
فرهاد با وجود این همه مهارتها و کاردانیها سخت به دلتنگی و زحمت دچار است. او مردی پاکباخته و وارسته است و هرگز در طمع پول منت کسان را نمی پذیرد.

فرهاد هم شیرین را دوست دارد. دوستی او از هر گونه ناپاکی مبر-

(۱) مزور به معنی تزویر کننده، دورو، دروغگو و دروغ پرداز

(۲) خار انواعی سنگ سخت، گرانبه و نوعی پارچه ابریشمی موجود

است. او صمیمانه میخواند، به معشوقه خود شیرین برسد، ولی
هنگامی، که خسرو از عشق او نسبت به شیرین آگاه میگردد، برخلاف
آن مردانه گی اورانه روی و به شیوه مردان میکشد، بلکه با خدعه (۱)
و نیرنگ به زنده گی او پایان میبخشد و این نوع برخورد از آنجانشی
میشود، که در باریان از رویاری مردم میهراسند. بنابراین راهی را
پیش میگیرند، که فریبست و مکاری. به این طریق تصویر یافتن اهل
رنج و کار در سیمای فرهاد و در روی او با اهل دربار در سیمای خسرو
از لحاظ اندیشه های اخلاقی و تعلیمی اهمیت بزرگ آموزشی دارد.
نام فرهاد بنا بر داشتن خصلت های مردمی، پایمردی مبارزه پاکنهادی
و عشق آنقدر بال و پر گرفته، که تا هم اکنون چه در افسانه ها و چه در
دیوان شعرا به عنوان يك انسان کامل شایسته تجلیل و بزرگداشت است.

گفتگوی خسرو با فرهاد :

یکی از موارد بسیار دلچسپ منظومه «خسرو و شیرین» گفتگوی
خسرو و فرهاد است. این دو در عشق شیرین رقیب هم دگر استند. نظامی
کوشیده است، در این رود روی نماینده مردم را در برابر شاهی مغرور
قرار دهد. نخست خسرو بنا به توجیه در باریان خویش میکوشد،
فرهاد را از روسیم از عشقش منحرف بسازد. او فکر میکند، همانسان،
که طبقات طفیلی جامعه در برابر زشهای انسانی زبون هستند و همه

(۱) خدعه به معنی مکر و فریب

چیز را با پول برابر مینهند، میتواند فرهاد از جان گلشته و عاشق را نیز
با پول و وعده (۱) و وعید بفریبد، ولی وقتی در این آزمون نا کام میشود،
میخواند، با سخنان مغرورانه و استهزا آمیز خویش فرهاد را از عزمش
منصرف سازد و او را به زانو در آورد.
اکنون این گفتگور از زبان والای نظامی می شنویم، که با چه شهکاری
آن را بیان کرده است:

نخستین بار گفتش : « کز کجایی ؟ »

بگفت : « از دار ملک (۲) آشنایی »

بگفت : « آنجا به صنعت در چی کوشند »

بگفت : « از دار ملک (۲) آشنایی »

بگفت : « جان فروشی در ادب نیست »

بگفت : « از عشق بازان این عجب نیست »

بگفت : « از دل شدی عاشق بدین سان ؟ »

بگفت : « از دل تو میگوی من از جان »

بگفت : « دل ز مهرش کی کنی پاک ؟ »

بگفت : « آن گه که باشم مرده در خاک »

(۱) وعده و وعید نخستین به معنی نوید و آگاهی از خوشی و درمی آگاهی
از خطر و بیم

(۲) دار ملک یا دار الملک به معنی مرکز و پایتخت

(۳) انده یا اندوه به معنی غم

بگفت : «آسوده شو این کار حرام است»

بگفت : «آسوده گی بر من حرام است»

بدینگونه سؤال و جواب این دودر فرجام به شکست خسرو می انجامد و او از گفتگو عاجز میماند .

برخی از خصایل مردمخواهانه نظامی :

نظامی در داستانهای منظوم خود، که پیشتر از آنها نام بردیم، بسیاری از آرزوها و آرمانهای اجتماعی و انسانی خود را بیان کرده است. او به پایگاه انسان و سرنوشت او سخت علاقمند است. او انسان را از همه برتر میداند و مهارتها و کردارهای نیک و حسنیات عالیقدر او را ارج مینهد. او به عنوان یک انسان مصلح قدرتمندان را چنین مورد خطاب قرار میدهد :

جهان سوزی بس است و جور سازی ترا به گزر عیت را نوازی
نظامی برای بیان چنین آرزوهای مردم دوستانه و انسانی از سیمای شیرین در داستان مذکور به ویژه در هنگام پادشاهی او استفاده کرده
او را به عنوان یک ملکه باتدبیر، دادگر و مردمپرور تقدیر مینماید. هنگامی که شیرین بر سر پادشاهی مینشیند مظلومان را دستگیری کرده زندانیان را از بند آزاد مینماید و عادلانه حکمزوایی میکند :

چو بر شیرین مقرر گشت شاهی فروغ ملک شد از مه به ماهی
به انصافش ولایت شاد کرد ند همه زندانیان آزاد کرد ند

ز مظلومان عالم جور برداشت همه آیین جور از دور برداشت
ز هر دروازه بی برداشت باجی نجست از هیچ دهقانی خراجی
مسلم (۱) کرد شهر و روستا را که بهتر داشت از دنیا دعا را
ز عدلش باز با تیهو (۲) شده خویش به یکجا آب خورده گرگ بامیش
گو یا شیرین با داد گستری خویش کاری میکند، که ظلم گذشته
از سر مردم و دهقانان دور شده داد مظلومان از ظالمان گرفته شود.

برخی از ویژه گیهای شعر نظامی :

نظامی از شاعرانست، که بیشک باید او را از آزاده گان شعر دری دانست. او از استادان مسلم این زبان است. او از جمله آن سخنگویانست، که مانند: فردوسی، ناصر خسرو و سعدی توانست سبک و روش خاصی را ایجاد کند. هر چند، که نظامی آغازگر داستانسرایی در شعر دری نیست، ولی در پایان قرن ششم توانست، این نوع شعر را یعنی شعر تمثیلی را در زبان دری به حد اعلای تکامل برساند.

نظامی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد اثر کیبای خاص تازه و معانی بدیع و مضامین نو و زیبا تصویرهای نیرومند و تخیل عالی و دقت در وصف مناظر طبیعی و ریزه کاریهای هنری و آوردن تشبیهات و استعاره های مطبوع در شمار کسانی است، که بعد از خود نظیری نیافته است.

(۱) مسلم به معنی تسلیم شده، باور کرده، سلامت داشته و سپرده شده

(۲) تیهو پرنده ایست شبیه کبک، اما کوچکتر از آن و گوشت شیرین دارد

نظامی بنا بر رسم زمانه اش از آوردن اصطلاحات علمی و لغات
و ترکیبات عربی و افکار فلاسفه و اصول و بناهای علوم به هیچ روی
کوتاهی نکرده است.

مهارتی، که نظامی در تنظیم و ترتیب منظومه های خود به کار
برده است، باعث شد، که به زودی آثار او مورد تقلید شاعران قرار
گیرد. این تقلید از قرن هفتم به بعد آغاز شد و در تمام دوره های
ادبی زبان دری ادامه یافت. شماره کسانی، که آثار او را تقلید کرده
اند، بسیار است. نخستین کسی، که به تقلید «پنج گنج» همت گماشت،
امیر خسرو دهلوی است و پس از وی میتوان خواجو، جامی، هاتفی، وحشی
عرفی، مکتبی، فیضی و آذر بیکدلی را نام برد. شهرت او و مقام
ارجمند او در شهر باعث آن شده است، که در باره او به نیکویی
و احترام سخن بگویند. امیر خسرو در باره نظامی میسراید.

هنر پرور گنجه دانای پیش که گنج سخن داشت ز اندازه بیش
نظر چون بر آن جام صهبا (۱) گماشت ستد صافی و درد (۲) بر ما گذاشت

نظامی غیر از مثنوی «پنج گنج» دیوان قصاید و غزلیاتی هم داشت.

در پایان به عنوان نمونه از زیبایی کلام استاد گنجه یی این ابیات

را می آوریم:

(۱) صهبا به معنی شراب

(۲) درد به معنی آن چه از مایعات ته نشین شود.

بیاباغبان خرمی ساز کن گل آمد در باغ را باز کن
نظامی به باغ آمد از شهر بند بیارای بستان به چینی پرند
ز جعد بنفشه بر انگیز تاب سر نرگس مست بر کش ز خواب
سهی سرورا یال بر کش فراخ به قمری خبر ده که سبز است شاخ
درختان شگفتند در طرف باغ بر افروخته هر گلی چون چراغ
ز سیمای سبزه فرو شوی گرد که روشن به شستن شود لا زورد
به مرغ زبان بسته آوازه که پرواز پارینه را سازه
مرا ینده کن ناله چنگ را در آور به رقص این دل تنگ را
سر زلف معشوقه را حلقه ساز بر افکن ز گردن خود این طوق باز
ریا حین سیراب را دسته بند بر افشان به بالای سرو، بلند
از آن صیم گون سکه نو بهار درم ریز کن بر لب جو بیار
به پیرامن بر که آبگیر ز مومن در افکن بساط جریر.

۲۲

سرود و ضرب المثل

۲۵

زبان اقوام آریایی

۲۸

شعر و موسیقی در گذشته

فصل دوم

۳۴

استیلای عرب و ادبیات دری ناسده چهارم ه. ق.

۳۸

اوضاع مدنی و ادبی در دوران استیلای عرب

۳۹

شاعران دری گوی و شعر عربی

۴۱

طلیعه نخستین شعر دری

۴۱

طاهریان (۲۰۵-۲۵۹)

۴۳

صفاریان (۲۴۵ - ۲۹۰)

فصل سوم

ادبیات دری در سده چهارم هجری، دوره مرکزیت فیودالی

۴۷

سامانیان

۴۸

وضع اقتصادی

۵۰

وضع اجتماعی

۵۲

زبان

۵۴

وضع علمی و مدنی این دوره

۵۷

موسیقی

۵۹

ادبیات

۲۷۱

فصلها و عنوانهای کتاب

سر آغاز

صفحات

ماهیت ادبیات، ادبیات و تاریخ آن، سیرات ادبی، اهمیت آموزشی، تربیتی و هنری ادبیات، جایگاه ادبیات دری

فصل اول

فشرده بی از تاریخ گذشته مردمان تاجیک و ادبیات آنها

تا اوایل اسلام

۱

آریاییان

۲

مدنیت اوستایی

۵

پادشاهان و پهلوانان اوستایی

۱۰

دگرگوئیها و رویداد های تاریخی

۱۹

درباره اعتقادات و یادگارهای شفاهی گذشته گان ما

۲۰

برخی از یادگارهای گذشته گان ما

۲۱

حماسه

۹۹	شاهنامه و بازتاب واقعه‌های قرن ۴
۱۰۲	داستان «ضحاک و کاوه آهنگر»
۱۰۳	سیمای ضحاک
۱۰۵	سیمای کاوه
۱۰۸	داستان سیاوش
۱۰۹	بخشهای اساسی داستان
۱۱۱	پرورش یافتن سیاوش در زابلستان
۱۱۳	سیاوش در دربار، اخلاق و کردار اهل دربار
۱۱۶	جنگ سیاوش و رستم باتورانیان
۱۱۹	پناه جستن سیاوش به توران زمین
۱۲۱	گرسیوز
۱۲۶	برخی از ویژه‌گیهای بدیعی داستان
۱۲۹	میهنپرستی و پاکی اخلاق در شاهنامه
۱۳۴	برخی از ویژه‌گیهای «شاهنامه»
۱۳۷	برخی از عوامل تصویرسازی
۱۴۱	اهمیت «شاهنامه»
۱۴۴	ابوعلی سینا
۱۴۵	نسب و دوران جوانی
۱۴۷	سفر و آواره‌گردی
۱۴۹	ابوعلی در زندان
۲۷۳	

۶۱	شعر ویژه‌گیهای آن
۶۶	نثر
۷۰	استاد ابو عبدالله جعفر رودکی
۷۱	آوازه شاعری
۷۳	تلخیصهای واپسین حیات شاعر
۷۵	میراث ادبی
۷۶	موضوع و نوعیت اشعار استاد رودکی
۷۷	پند و اخلاق در شعر رودکی
۷۹	حکایت کلبله و دمنه
۸۱	قصیده شکایت از پیری
۸۳	برخی از خصوصیات قصیده شکایت از پیری
۸۴	تصویر عا و وصفهای شعر رودکی
۸۶	مقام و منزلت رودکی در ادبیات دری
۸۷	ابوالقاسم فردوسی
۸۹	آغاز فعالیت ادبی
۹۰	آغاز نوشتن «شاهنامه»
۹۲	فردوسی و سلطان محمود
۹۵	سالها پیری و فرجام زنده‌گانی شاعر
۹۸	شاهنامه و بخشهای اساسی آن

فعالیت‌های علمی ابوعلی بن سینا
فعالیت‌های ادبی ابوعلی سینا
هویت جهانی ابوعلی سینا

فصل چهارم

ادبیات دری در سده های ۵-۶
خراسان و ماورالنهر در سده های ۵-۶
وضعیت مدنی و فرهنگی در سده های ۵-۶
موسیقی
ادبیات در سده های ۵-۶ ه. ق
برخی از ویژگی‌های شعر در نیمه اول قرن پنجم
برخی از نماینده گان ادبیات نیمه اول سده پنجم
فرخی سیستانی
منوچهری
ناصر خسرو بلخی
زادگاه و دوران جوانی ناصر
دگرگونی‌های فکری
جستجو و سفر هفتساله
بازگشت به وطن

۱۵۱ آواره گردی و زنده گی در یمگاندره
۱۵۵ میراث ادبی ناصر خسرو
۱۵۹ موضوع و محتوای شعرهای ناصر خسرو
موضوع ترغیب دانش و اخلاق نیک
۲۰۵ مقام انسان در اشعار ناصر خسرو
۲۰۷ برخی از خصوصیات شیوه بیان در اشعار ناصر خسرو
۲۰۸ گسترش دامنه ادب و زبان دری
۲۱۲ برخی از خصوصیات این دوره شعر
۲۱۴ انواع ادبی در این دوره
۲۱۶ فخرالدین اسعد گرگانی
۲۱۹ مسعود سعد سلمان
۲۲۰ سنایی غزنوی
۲۲۱ آثار سنایی
۲۲۲ حکیم عمر خیام
۲۲۶ خیام دانشمند و شاعر
۲۲۸ برخی از خصیصه‌های نیک خیام
۲۲۹ خیام و گروه‌های ارتجاعی
۲۳۱ خیام شاعر رباعی سرا
۲۳۲ رباعی چیست؟
۲۳۳
۲۷۵

برخی از مآخذ عمده این کتاب

تاریخ مختصر افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، چاپ کابل تاریخ ادبیات
در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا چاپ ایران تاریخ ادبیات ایران ، رضا
زاده شفق چاپ ایران .

برخی بررسیها ... احسان طبری چاپ ۱۳۴۸ - ایران ادبیات
تاجیک ، ش حسین زاده ، دوشنبه چاپ عرفان زنده گسی و مرگ
پهلوانان در شاهنامه ، محمد علی اسلامی ندوشن ، ایران ۱۳۴۹ .
سبکشناسی ، محمد تقی بهار ، ایران چاپ جلیبی .
فی نامه ، چاپ کابل .

ترانه های خیام ، صادق هداست ۱۳۴۲ ، تهران ثقافت افغانستان ،
نوت های فاکولته زبان و ادبیات تاریخ علوم و ادبیات ایرانی ، ذ صفا ،
ایران سخن و سخنوران ، بدیع الزمان فروزانفر ، ۱۳۰۸ ، ایران .
پایان

۲۳۳	موضوع و مضمون رباعیات خیام
۲۳۷	آثار ادبی و برخی از خصوصیات رباعیات خیام
۲۳۸	افضل الدین بدیل بن علی خاقانی
۲۴۱	آواره گی و سفرهای خاقانی
۲۴۲	پایان زنده گی شاعر
۲۲۳	ویژه گیها ، مضمون و محتوای اشعار خاقانی
۲۴۹	حکیم نظامی گنجوی
۲۵۰	حیات آزاد و وارسته
۲۵۲	فعالیت ادبی نظامی
۲۵۳	«خسرو و شیرین»
۲۵۴	ساختمان داستان «خسرو و شیرین»
۲۵۵	سوژه چیست؟
۲۵۸	عناصر اساسی سوژه داستان
۲۶۱-۲۵۹	طرح و زمینه آرای ، جریان حوادث ، اوج داستان ، گره کشایی
۲۶۲	سیمای شیرین و خسرو
۲۶۳	سیمای فرهاد
۲۶۴	گفتگوی خسرو و فرهاد
۲۶۶	برخی از خصایل مرد مخواهانه نظامی
۲۶۷	برخی از ویژه گیهای شعر نظامی

طبع دوم

تعداد طبع (۵۷۰۰۰) جلد

دوره استهلاك (۵) سال

مطبعة تعليم و تربيه